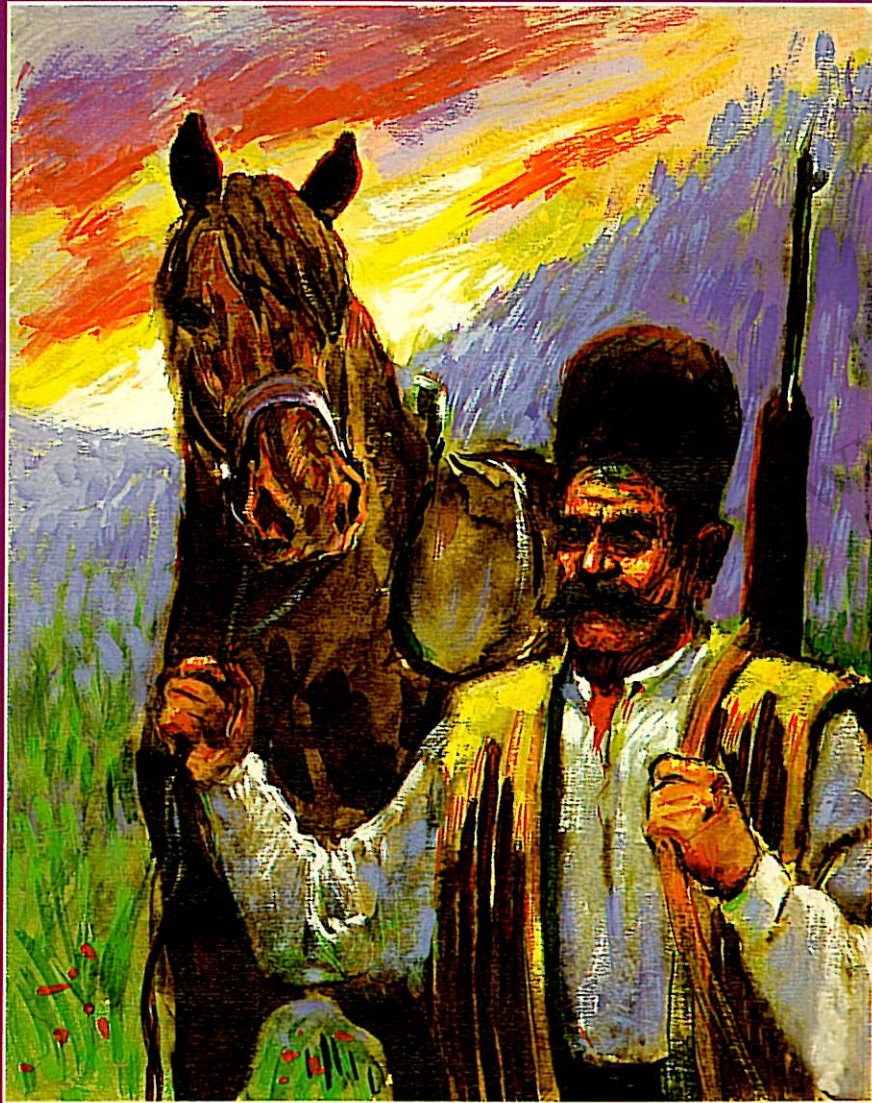


لرستان

در

سفرنامه‌ی سیاحان

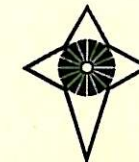


محمد حسین آریا

لرستان در سفرنامه‌ی سیاحان • محمد حسین آریا

در کتاب حاضر مطالب زبده‌ی ۳۳ سفرنامه درباره‌ی لرستان به قلم مؤلف که خود اهل لرستان است تحلیل و تفسیر شده است. ترتیب بررسی سفرنامه‌ها چنان است که چهره‌ی اجتماعی این خطه را در طول ۲۰۰ سال گذشته برای خواننده کاملاً روشن می‌سازد و نقش طایفه‌ها را در سرنوشت سیاسی لرستان به خوبی روشن می‌کند.

۹۶۴-۵۸۳۸-۳۳-۹
964-5838-33-9



انتشارات فکروز

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸ - ۱۹

کتاب

www.tabarestan.info
تبرستان

لرستان
در
سفرنامه‌ی سیاحان

محمد حسین آریا



انشارات فکروز

www.tabarestan.info
تبرستان



تهران، کریمخان زند، آبان شمالی، خیابان ۱۲، شماره ۲۲

لرستان در سفرنامه سیاحان

محمد حسین آریا

چاپ اول، ۱۳۷۶

چاپ: ۱۱۰

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

بها در سراسر کشور ۶۰۰ تومان

حق چاپ و نشر این اثر برای شرکت انتشاراتی فکروز محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۵۸۳۸-۳۳-۹ 964-5838-33-9

۷.....	پیش‌گفتار
۹.....	مقدمه
۱۵-۲۵.....	سیاحان متقدم
۲۷-۹۸.....	سیاحان سده‌ی نوزدهم
۹۹-۱۵۴.....	سیاحان سده‌ی بیستم
۱۵۵.....	کتابشناسی
۱۵۹.....	نمایه

پیش‌گفتار

اثری که پیش رو دارید حاصل بررسی ۳۳ سفرنامه و کتاب خاطرات موجود به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی است که سیاحان در آنها به نوعی درباره‌ی لرستان به ذکر مطلب پرداخته و سیمای اجتماعی این خطه را بر ما روشن کرده‌اند.

در سیاحت‌نامه‌های عصر قاجاریه و قبل از آن اصولاً نام لرستان به معنی منطقه‌ی پیشکوه و پشتکوه بوده است و جهانگردان هیچ‌گاه از نظر قومی و سرزمینی و اداری میان این دو تفاوتی ندیده‌اند تا به انعکاس آن بپردازند. در کتاب حاضر نیز همین نکته رعایت و سعی شده تا حد امکان از شرح مطالب خاص سرزمینی پرهیز شود تا در عوض مجال بیشتری برای بیان احوال و آداب و شیوه‌ی زندگی مردم لرستان فراهم آید. برای همین منظور تسلسل زمانی ورود جهانگردان به لرستان نیز رعایت شده تا مسیر حوادث ۲۰۰ ساله‌ی اخیر در این منطقه نمایان‌تر شود.

گفتنی است اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان با انتشار «کتابشناسی توضیحی لرستان» به قلم آقای سید فرید قاسمی گام ارزشمندی در شناسایی این خطه برداشته است. تجدید نظر و افزودن کتابشناسی لاتین و به ویژه تهیه‌ی نسخ نایاب لاتینی آن می‌تواند طالبان را در کار تحقیق پیشینه‌ی این منطقه بیشتر یاری کند.

آقای مرتضی رهبانی مطالب سفرنامه‌ی آلمانی هرتسلفد را ترجمه و آقای حسن آریا

اصطلاحات و اسامی خاص محلی این اثر را بررسی کرده‌اند که از هر دو سپاسگزارم. مستندات کتاب حاضر به همراه نام مؤلف و مترجم در کتابشناسی آمده است.

آریا «لرستانی»

تابستان ۱۳۷۶

مقدمه

می‌دانیم قرون وسطی در اوایل سده‌ی شانزدهم میلادی به پایان رسید و اروپاییان به عصر جدیدی گام نهادند که زمینه‌های آن را تجدید حیات یا رنسانس فراهم کرده بود. احیای ادبیات و علوم و صنایع همراه با موقعیت مناسب اقلیمی و مساعدت طبیعت یعنی فراوانی آب و زمین‌های حاصلخیز در اروپا، رفته رفته اسباب ترقی و انباشت ثروت را برای مردم این قاره فراهم آورد. ابتدا کشاورزی و سپس صنایع وابسته، و آنگاه علوم و صنایع مکانیکی رونق گرفت و در همان حال گسسته شدن قید و بندهای کلیسایی و بسط افکار آزادیخواهی سبب شد تا فرهنگ مادی آن شتاب بیشتری پیدا کند. همزمان نیز تجمع اکثر دولت‌های اروپایی زیر چتر امپراتوری مقدس روم و غالباً به رهبری خاندان سلطنتی آلمان، تا حدی موجب صلح و صفا در اروپا شد و لذا سرمایه‌های انسانی و مادی آنها در جنگ‌های ویران‌ساز داخلی خیلی به هدر نرفت و بیشتر متوجه بسط هنر و علوم و رفاه مادی مردم گردید.

عواملی چون انقراض امپراتوری روم شرقی یا بیزانس در سده‌ی پانزدهم و اضمحلال دولت اسلامی اندولس در اواخر همین قرن نیز سبب شد تا از یک سو علما و دانشمندان فراوانی از قسطنطنیه به کشورهای دیگر اروپایی و به خصوص ایتالیا مهاجرت کنند و در آنجا گرد هم آیند، و از سوی دیگر غرب اروپا را با اوج تمدن اسلامی در اندولس مرتبط سازد و عصاره‌ای از

فرهنگ یونانی و محفوظ در اندولس را به دانشمندان مسیحی منتقل نماید.

بسط صنایع وابسته به ماشین بخار و کشف قاره‌ی امریکا و ثروت‌های سرشار آن و رونق تجارت آزاد و مخالفت علما و اندیشمندان غربی با دخالت دولت در امور بازرگانی از یک سو، و استعمار کشورهای افریقایی و آسیایی و امریکای لاتین و سرازیر شدن مکتب آنها به سوی ممالک غربی از سوی دیگر، دست به دست هم داد و دوران رفاه و آسایش مردم اروپا را تأمین کرد؛ بالطبع زمینه‌ی نگرستن آنان را به سرزمین‌های دور دست فراهم آورد.

می‌توان اروپاییانی که متوجه مشرق زمین و از آن جمله ایران شدند به چند دسته تقسیم کرد: اول بازرگانان که در پی یافتن بازارهای جدید بدین سو رو آوردند؛ دوم هیأت‌های سیاسی که ابتدا به دنبال علائق تجاری و بعد نظامی آمدند که سرآغاز آن به عهد صفویه بازمی‌گردد که دوران صلح و سلم در ایران به شمار می‌رفت؛ سوم نظامیانی که غالباً در پوشش‌های مختلف به گردآوری اطلاعات جغرافیایی و قومی پرداختند و این کار با استعمار هند به دست بریتانیا قوت و شدت بیشتری گرفت؛ چهارم خاورشناسان و باستان‌شناسان که به عشق اکتشاف و تفحص فرهنگ مشرق زمین یا خاستگاه تمدن بشری به کشورهای چون مصر و ایران و چین و هند آمدند و در کشور ما به خصوص به دنبال آثار به جا مانده از دولت جهانی هخامنشی نماینده تمدن ایرانی و سریانی افتادند تا بتوانند راز فرهنگ‌های ایران قدیم و بابل و آشور و بین‌النهرین را بگشایند و آثار گرانقدرشان را تاراج کنند؛ پنجم فرهنگ‌دوستانی که بی‌طمع به این دیار آمدند تا از فرهنگ ایران و بالاخص فرهنگ اسلامی و عرفانی آن که در وجود عارفانی چون حافظ و عطار و مولوی و شیخ اجل سعدی شیرازی و شاعرانی چون خیام و فردوسی جوشان شده بود، روح خود و طالبان را سیراب کنند و خیام را چنان بشناسانند که دیوان او را به قولی در اروپا بعد از انجیل در هر خانه‌ای جا دهند.

از این همه که به ایران و شرق آمدند برخی هم شرح سفر خود را به قلم آوردند و کنجکاوی عامه‌ی اروپاییان یعنی دسته‌ی ششم را برانگیختند تا مشرق زمین افسانه‌ای و پیچیده در هاله‌ی حکایت‌های هزار و یک شب را خود ببینند و لذت آن را به جان بچشند. سهم ایران امروز از این دسته اندک است؛ از درآمد ۳۲۵ میلیارد دلاری صنعت توریسم جهان در سال ۱۹۹۳، کشور ما

تنها حدود ۴۰۰ و به قولی ۱۳۰ میلیون دلار یا یک هزارم آنچه را به دست آورده که سیاحان در دنیا خرج کرده‌اند و این در حالی است که ایران را در زمره‌ی نخستین ده کشور دارای جاذبه‌های جهانگردی و با آب و هوای متنوع و میراث‌های فرهنگی عهد کهن طبقه‌بندی کرده‌اند. وامبری خاورشناس و سیاح مجاری که ایران را در عصر قاجاریه سیاحت کرده است کشور ما و احوال مردم آن را بهترین مثال و کامل‌ترین نمونه‌ی مشرق زمین دانسته و استانبول را چون پرده‌ی جلفی بر دروازه‌ی آن آویزان دیده. به گمان او ایران هم قدیم است و هم جدید است. اما در شرح سفر سیاحان خارجی، مخصوصاً سیاحتگران سده‌ی نوزدهم همواره می‌بینیم غالب آنان از دید برتری‌طلبی و سلطه‌جویی و رفتار نخوت‌آمیز به حوادث می‌نگرند و سعی در تخفیف ملل مشرق زمین دارند و فرهنگ و تمدن و شیوه‌ی زندگی خود را حد اعلای سعادت بشری جلوه می‌دهند و دیگران را به تقلید از آن دعوت می‌کنند.

در زمره‌ی سیاحانی که به ایران آمدند خیلی هم به خطه‌ی لرستان سفر کردند و یا خاطره‌ای درباره‌ی آن نوشتند. لرستان بعد از سلطنت شاه عباس کبیر و برافتادن سلسله‌ی اتابکان لر به دست این پادشاه و آغاز زمامداری سلسله‌ی والیان تا پایان جنگ جهانی اول دولتی در درون دولت ایران به شمار آمده، و همواره میان حکام لرستان و حکومت مرکزی خصومت و دشمنی برقرار بوده است. سیاست پادشاهان قاجار به خصوص فتحعلی شاه بر پایه‌ی نفاق افکنی میان ایلات این منطقه استوار بود تا دولت قاجاریه بتواند دست کم سیادت خود را بر لرستان حتی به صورت ظاهر محفوظ نگاه دارد. نتیجه‌ی طبیعی این سیاست منجر به ناامنی در این خطه شد و لذا تا مدت‌ها هیچ سیاح بیگانه‌ای نتوانست به این منطقه یا به قول جهانگردان بیگانه به این «سرزمین نامکشوف» قدم بگذارد. به هر دلیل، برخی خطر کردند و برای مقاصدی خاص به لرستان آمدند. دو نفر هم جان خود را بر سر این کار گذاشتند.

چند عامل موجب قبول این مخاطره و سفر به لرستان شد؛ از آن جمله است موقعیت جغرافیایی این منطقه که تنها جاده‌ی شوسه‌ی اصلی و پر پیچ و خم خلیج فارس به قلب کشور از اینجا می‌گذرد؛ عبور راه آهن سراسری ایران از کوه‌های لرستان نیز در سال‌های بعد موجب توجه به موقعیت سرزمینی آن شد و در ایام بحران و بروز جنگ جهانی که جاده‌ی کهن بغداد به



تصویر ۱. از مفرغ‌های لرستان و متعلق به دوره‌ی کاسی

موجود در موزه‌ی ملی ایران

کرمانشاه مسدود شد، این توجه فزونی گرفت. مجاورت بخشی از خاک لرستان اصلی یعنی پشتکوه با دولت عثمانی و کشاکش‌ها و اختلافات مرزی نیز بعضاً سبب گسیل هیأت‌های حل اختلاف به این منطقه گردید. همسایگی لرستان با خطه‌ی ثروت‌خیز خوزستان و وجود عشایر یا نیروهای بالقوه‌ی نظامی در این منطقه سبب شد تا مأمورانی در لباس سیاحت و با عنوان عضو انجمن جغرافیایی سلطنتی لندن در شناسایی این منطقه برای مقاصد آتی کوشش کنند. به دلیل آنکه لرستان کوچک یا لرستان فعلی و لرستان بزرگ یا سرزمین بختیاری در عهد کهن بخشی از دولت عیلام به پایتختی شوش به شمار می‌رفته، از این رو تعدادی از باستان‌شناسان نیز به این مناطق علاقه نشان داده‌اند. آنچه در سال‌های بین دو جنگ جهانی سبب شد تا مکتشفان و موزه‌داران و عتیقه‌دوستان بسیاری به لرستان سرازیر شوند، کشف ناگهانی آثار مفرغی لرستان در گورهای عهد باستان بود که عتیقه‌شناسان تعلق آنها را به سده‌ی هشتم قبل از میلاد و به اوج دوره‌ی فرهنگی کاسی‌های لرستان مسلم می‌دانند. در سال‌های اخیر هم مردم‌شناسان آمریکایی و فرانسوی و دانمارکی توجه خاصی به شناخت مردم غرب ایران و لرستان نشان داده‌اند و در زمینه‌ی کوچ‌نشینی و مطالعه‌ی احوال کوه‌نشینان زاگرس و بررسی زبان لکی و لری که شاخه‌ای از زبان پهلوی قدیم است و نیز فرهنگ‌های بومی لرها کنجکاوی کرده‌اند و هیأت‌های فراوان گسیل داشته‌اند.

حال بهتر است نظری به آثار قلمی سیاحان بیفکنیم و ببینیم از قدیم‌ترین ایام تا کنون دریاهای لرستان چه نوشته‌اند.

۱

سیاحان متقدم

www.tabarestan.info
نیرستان

نخستین سیاحی که به لرستان آمده و دیدار خود را به قلم آورده ابودلف جهانگرد و شاعر اهل جنوب شبه جزیره عربستان و احتمالاً از یمن است. او در سال ۴۱-۳۳۱ ه.ق ایران را سیاحت و تقریباً ۱۱۰۰ سال پیش به قسمتی از جنوب لرستان سفر کرد. شرح آن را به اختصار در یکی از آثار خود به نام سفرنامه‌ی ابودلف آورده که اصل خطی این اثر در کتابخانه‌ی آستانه‌ی مشهد موجود است. ابودلف در خدمت نصر بن احمد سامانی از خاندان ایرانی و حاکم خراسان و ماوراءالنهر درآمد و بیشتر در محضر صاحب بن عباد وزیر دانشمند ایرانی و اهل طالقان قزوین به سربرد و در جرگه‌ی همراهان این وزیر درآمد و با کمک‌های مادی وی گذران کرد.

عمر ابودلف را ۹۰ سال نوشته‌اند که به گفته‌ی خود بیشتر آن را در سیر و سیاحت چین و هند و ارمنستان و ایران به سر آورده. گذشته از شرح جغرافیا و تاریخ، اطلاعات سودمندی هم درباره‌ی معادن ایران دارد، گویی داروساز و کیمیاگر هم بوده است. خود می‌نویسد:

به بسیاری از بلاد خدا عزیمت کردم و در آن اقامت گزیدم.
در اقامت به من رشک بردند و در عزیمت حسد نمودند.

ابودلف هنگام سیر و سیاحت در غرب ایران، از خانقین و از مسیر جاده‌ی کرمانشاه به

طرف صیمره در جنوب لرستان سفر کرده. در اینجا توصیف کوتاهی از شهر ماسبدان یا به قولی ماسندان در منطقه‌ی صیمره دارد. و آن را شهری زیبا واقع در دشتی میان کوه‌ها نوشته که در آن آب‌های معدنی و گوگردی و زاج فراوان است. به گفته‌ی او اگر شخص از آب آن تنقیه کند به اسهال سخت مبتلا می‌شود. صیمره را نیز شهر قشنگی توصیف کرده که در آن درختان خرما و زیتون و گردو و برف و میوه‌جات دشت و کوهستان همه با هم دیده می‌شود.

می‌دانیم شهر صیمره را امروزه «دره شهر» می‌گویند و به گمان لر ها این شهر را خسرو پرویز پادشاه ساسانی ساخته و آن را قشلاق یا اقامتگاه زمستانی خود نموده. تا چندی پیش هم در اینجا آثار ویرانه‌ای با نام «قصر شیرین» بر جا بود که بر لبه‌ی پرتگاه سختی بنا گرفته بود. الوار می‌گویند: خسرو پرویز، شیرین را در این محل سکونت داد تا دست فرهاد به او نرسد. سیاحان سده‌ی نوزدهم و به خصوص راولینسن، که در صفحات بعد بیشتر با او آشنا خواهیم شد، آثار مخروبه‌ی شهر صیمره را خود دیده است.

باری ابودلف پس از اقامت کوتاه خود در صیمره از همان راهی که آمده بود از لرستان خارج شد و راه همدان و نهاوند را در پیش گرفت.

کمپفر اهل آلمان را نیز باید در زمره سیاحان اولیه در ایران به شمار آورد. البته میان سفر ابودلف به لرستان و کمپفر به ایران قریب ۷۵۰ سال فاصله موجود است. در این مدت چند جهانگرد و جغرافیدان عرب از جمله ابن حوقل مقارن با ابودلف و ابن بطوطه و حمدالله مستوفی و تنی چند در قرون بعد به ایران آمدند و اشاراتی نیز درباره‌ی لر ها به قلم آوردند، اما آثارشان بیشتر از نظر جغرافیا مد نظر است.

انگلبرت کمپفر در سال ۱۶۸۴ مقارن سلطنت شاه سلیمان هشتمین پادشاه سلسله‌ی صفویه به ایران آمد. او در جوانی به سوئد سفر کرد و در آنجا به تحصیل طب پرداخت. در سن ۳۲ سالگی به عنوان منشی و پزشک هیأت سوئد رهسپار روسیه و ایران شد. وی در اثر خود به نام

سفرنامه‌ی کمپفر شرح مفصلی از دربار صفویه دارد. او به تن خویش به لرستان سفر نکرد، و صرفاً به اشاره مختصری در این خصوص بسنده نمود.

کمپفر در توصیف نهاد کشورداری صفویان به بیگلربیگی‌های مناطق ایران می‌پردازد و می‌نویسد:

از بین بیگلربیگی‌ها چند نفر از نظر اعتبار و کھولت سن از دیگران برترند و به آنان والی می‌گویند و اینان عبارتند از والیان گرجستان، خوزستان و لرستان.

سپس می‌نویسد:

این والیان را اصیل زاده و از اعقاب فرمانروایان قبل از صفویه می‌دانند و گرچه انتساب آنان به فرمان شاه صورت می‌گیرد، پادشاه فقط کسانی را انتخاب می‌کند که از اعضای خاندان والی باشند.

بارون دے لید سیاح روس که در صفات آینده از او خواهیم گفت نیز درباره‌ی اعتبار والی لرستان می‌نویسد:

تنها چهار والی اجازه داشته‌اند در مراسم رسمی دربار صفویه در حضور شاه بنشینند که عبارت بودند از والیان خوزستان، گرجستان، لرستان و اردلان یا کردستان.

کمپفر افزوده است یکبار شاه سلیمان حکومت لرستان را به یکی از خان‌های غیر لر واگذار کرد، اما مردم از کار او سخت ناراضی شدند و با حاکم تحمیلی نساختند و با وی به اهانت رفتار نمودند و چنان بلوایی به پا کردند که حاکم با زن و فرزندان خود و تنها با یک پیراهن

از آنجا پا به فرار گذاشت.

شیخ محمد ابوطالب موسوم به حزین لاهیجی در سال ۱۱۰۳ ه.ق. در اصفهان متولد شد. در جوانی به فراگیری علوم رایج زمان خود پرداخت. چند کتاب از او به یادگار مانده است و از آن جمله است دیوان حزین لاهیجی که ضمیمه‌ای هم به شکل تاریخ و سفرنامه دارد. او در ایام فتنه‌ی افغانه در اصفهان می‌زیست و در سال ۱۱۳۵ ق. از طریق اصفهان و خوانسار به خرم‌آباد سفر کرد. حدود دو سال در این شهر اقامت نمود. بعدها از ترس نادرشاه راه بندرعباس را در پیش گرفت و خود را به هند رساند. در ایام تسخیر هند به دست این پادشاه در آن کشور زندگی می‌کرد. او از عروسی نصرالله میرزا پسر کوچک نادرشاه با دختر سلطان هند خبر می‌دهد. حزین در سن ۷۷ سالگی در شهر بنارس هند به درود حیات گفت و در همان‌جا مدفون گشت. در مورد سفر به خرم‌آباد آورده است:

... به رفاقت دو سه کس از اعظم سادات و دوستان تغییر لباس کرده به وضع اهل رستاق دهاتی از شهر اصفهان برآمده... منازل خطرناک رابه مشقت و صعوبت تمام طی نموده و به بلده‌ی خوانسار رسیدیم. چون زمستان رسیده و راه‌ها پر برف بود فی‌الجمله تدارک سامان سفر نموده به بلده‌ی خرم‌آباد که مقر والی لرستان است رسیدیم. و آن ولایتی است به غایت معمور و در نیکویی آب و هوا و خرمی مشهور... در آن وقت امیرالامرای آن ملک، علی مردان‌خان بن حسین خان فیلی از خانه‌زادان قدیم و امرای بزرگ دودمان علیه صفویه بود...

آن‌طور که حزین لاهیجی نوشته علی مردان‌خان در این وقت لشکری داشته اما به دلیل موانع که حزین آنها را ذکر نمی‌کند نتوانسته برای دفع افغانه به کمک اصفهان برود. از نوشته‌ی

حزین لاهیجی پیداست در خرم‌آباد قوای جسمانی و دماغی او تحلیل رفته گویی به فراموشی هم دچار شده، اما مدتی بعد بنیه‌ی از دست رفته را باز می‌یابد و به مجلس بحث و فحص بازمی‌گردد. خود می‌نویسد:

مجملاً در خرم‌آباد جمعی از اغره و اتقیا و مستعدان مجتمع بودند و با من الفت گرفتند. اعیان و امرای آن دیار را نیز به اوضاع شایسته و اوصاف ستوده یافتیم. جمهور ایشان را با من صداقت و اخلاص عظیم بود و به صحبت و سیر مشغول می‌داشتند و به مرور تمامی آن مملکت را دیدم...

لاهیجی از معاشرت خود در خرم‌آباد از امیرسید علی موسوی و برادرش امیر سید حسین فرزندان سید الافاضل میرعزیزالله جزایری یاد کرده و گفته است ایشان به غایت محترم و مرجع جمهور آن ولایت بوده‌اند. و نیز از سکونت قاضی نظام‌الدین علی خراسانی در این شهر ذکری به میان آورده و نوشته است این قاضی مجلس درسی در خرم‌آباد داشته است و شخص خود او یعنی حزین هم نزد وی اصول کافی و تفسیر بیضاوی را یاد گرفته. سپس می‌افزاید:

... بالجمله از دو سال افزون در ولایت خرم‌آباد اقامت نموده. به هر حال، اوقات خوش بود و سادات مذکوره و قاضی مزبور در آن دیار روزگاری به احتشام داشتند.

در پی این مطلب به حمله‌ی عساکر عثمانی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

مجملاً در خرم‌آباد بودم که آتش فتنه‌ی رومیه عثمانی در آن حدود اشتعال یافت و گاهی تاخت لشکریان ایشان به نواحی آن بلده می‌رسید.

به گفته‌ی حزین علی مردان‌خان چون جنگ با سپاه عثمانی را دشوار می‌یابد با لشکریان و

بستگان خویش به کوهستان پناه می‌برد و شهر خرم‌آباد را به دست امیرحسین سلپورزی، که احتمالاً می‌باید سلاخورزی باشد، و از امرای قوم به شمار می‌رفته، سپرده است تا شهر را خراب کند و عامه‌ی مردم را از آنجا به کوهستان بکوچاند. حزین لاهیجی چنین ادامه می‌دهد:

سکنه‌ی شهر در اضطراب افتادند و اکثر ایشان را طاقت حرکت نبود و از دهشت رومیه هم اطمینان نداشتند و فرج و قیامت برخاست. امیر حسین بیگ به منزل من آمد و مردم شهر نیز جمع آمدند...

من حرکت مردم را بیرون از قدرت ایشان دیدم و خرابی آن شهر را که رشک گلستان ارم بود و خلقی عظیم را... سر به صحرای هلاکت دادن، نپسندیدم و امیر مذکور را اشارت به ماندن و حراست خود و مردم نمودم... سخنان من موثر و مقبول افتاد و با هم عهد و پیمان کرده، هرکس سلاح و یراق حرب بر خود آراست...

به گفته‌ی حزین وقتی سپاه عثمانی به سرکردگی احمد پاشا عزم مردم را دیدند چون از کثرت فیلی‌ها و صعوبت دستیابی به شهر و نام‌آوری امیران لشکر آگاه بودند، متعرض خرم‌آباد نشدند و به همدان رو نهادند و آن را تسخیر و مردمش را قتل عام کردند.

چنان که پیداست در این زمان حزین لاهیجی عزم همدان ویران شده می‌کند تا از دوستان خود در وقت تنگی دیدار نماید و بعد به میان بختیاری‌ها می‌رود، اما به گفته‌ی خود از اقامت در آنجا رنجیده شده. بعد از سفر به یمن و بصره به شوشتر بازمی‌گردد و بار دیگر عزم لرستان می‌کند. وقتی به خرم‌آباد می‌رسد شهر را خالی از سکنه می‌بیند و در پایان می‌نویسد:

... تنها من با چند خدمتکار در شهر بودیم که سردار بالشکر بی حساب رومیه در رسیده، فرود آمدند و من تنها ماندن در شهر را صلاح ندیده به میان لشکر روم درآمده و اقامت کردم... سردار از رومیه کسی را آنجا حاکم گذاشته و مراجعت کرد...

مدتی بعد حزین لاهیجی به اتفاق عساکر عثمانی از خرم‌آباد به کرمانشاه می‌رود تا خود از آنجا برای زیارت اماکن مقدس به عراق حرکت کند.

میر عبداللطیف خان شوشتری را می‌توان آخرین سیاحی دانست که در پایان دوره‌ی صفوی به لرستان مسافرت کرده و شرح آن را در سفرنامه و خاطراتش با عنوان تحفة العالم درج کرده است. میر عبداللطیف از سادات نوریه شوشتر بود و در سال ۱۱۷۲ ق. به دنیا آمد. بعد از کسب علم، بیشتر عمر خود را در دوره‌ی افشاریه و زندیه به سیاحت در ایران و عراق و عمان و هند به سر آورد و با علما و دانشمندان هر شهر و دیار به مجالست نشست. در کلکته و بنگال برای برخی از اقوام خود به عنوان واسطه‌ی تجاری به کار پرداخت و برای آنان کالا خرید و به ایران و عراق فرستاد و از این راه ثروتی گرد آورد. او به قول خود از انگلیسیه و سلطه‌ی آنان بر هند ستایش و به مردم هند توصیه‌ی سازش می‌کرد. میر در سال ۱۲۲۰ ق. در هند وفات یافت.

آن‌طور که میر عبداللطیف نوشته است در سن کمتر از ۳۰ سالگی از شوشتر بیرون شده و روانه‌ی لرستان فیلی گشته. حاکم آنجا را اسماعیل خان بن حسین خان از اعلام زادگان صفوی و امرای نادرشاهی ذکر کرده که وی را مردی کهنسال و جهان‌دیده و شجاع، اما قسی‌القلب و خونریز توصیف می‌کند. می‌نویسد: اهالی لرستان عموماً از وی متنفر بودند و او نیز هنگام تسلط بر مردم آن دیار از اذیت و اضرارشان کوتاهی نمی‌کرد. در ادامه می‌افزاید:

اسماعیل خان سردر فرمان محمد کریم خان زند نهاده و در آن کوهستان از بیم پادشاه بی‌غول گرد وادی بود. اولادش محمدخان و اسدخان به حسن سلوک با اعیان و رعایا طریق مواسات می‌پیمودند...

لرستان فیلی یا پشتکوه را در بهار ولایتی به غایت معمور و خوش آب و هوا نوشته که طول و

عرض آن به تخمین ۱۶ روز راه است. او دو ماه در پشتکوه به سر برده و از چشمه‌سارها و مرغزارها و رودهای جاری خوشگوار آن یاد کرده که از یک سمت به سر حد بغداد اتصال داشته است. جمعیت آن را یک صد هزار خانوار نوشته و گفته است هرگز نشنیده که رومیان یعنی عثمانیان بر خاک والی تسلط یابند. در زمان اقامت میر عبداللطیف در پشتکوه قدرت آن منطقه در دست اسدخان بوده و لذا از شجاعت او تعریف‌ها و تمجیدها دارد. از جمله حکایت می‌کند روزی اسدخان با سه شیر که اسبان او را خورد بودند به جدال برخاست؛ دوتای آنها را صاعقه‌وار با تفنگ از پا درآورد و سومی را با شمشیر به خاک هلاکت افکند. در ادامه می‌نویسد:

القصه من از آنجا به خرم‌آباد درآمدم و آن معموره‌ای است به غایت دلکش. باغات به تکلف و اماکن با صفا دارد. همیشه مقر والیان بوده. جمعی از اعزه بودند از آن جمله میر سید علی جزایری...

به گفته‌ی او جزایری بنا به درخواست علی مردان خان والی لرستان از شوشتر به خرم‌آباد آمده و در اینجا با حشمت زندگی کرده و مناصب شرعی و دینی داشته است و در همین شهر هم درگذشته.

میر عبداللطیف در خرم‌آباد با شخصی به اسم عباس خان برادر اسماعیل خان والی قبلی پشتکوه جلیس و انیس می‌شود. درباره‌ی او نوشته است عباس خان به لباس فقرا و درویشان درآمده و تهذیب اخلاق می‌کرده و شعر می‌سروده و ذوق عجیبی به تجرد داشته. با این حال او به میر عبداللطیف پیشنهاد می‌کند در همین شهر تأهل اختیار کند و برای همیشه در خرم‌آباد بماند؛ اما میر به عذر جهانگردی نمی‌پذیرد. با این حال در کتاب خود کتمان نمی‌کند بعدها در سیر و سفر به عشق «دختری ترسازاده» گرفتار شده و به سختی توانسته از بند آن رها شود. باری، میر عبداللطیف پس از ۴۰ روز اقامت در خرم‌آباد روانه‌ی بروجرد می‌شود. خود می‌نویسد:

...روانه‌ی بروجرد از توابع علی شکر شدم. نه‌ری به اسلوب دلنشین و جولکها و

مرغزارهای دلپذیر دارد. جمعی از اعزه‌ی سادات طباطبا در آن شهر ساکن بودند. چند روزی که بودم با من موانس شدند. یکی از اعزه‌ی ساکن، هادی خان نام بود... منزلی عالی و باغی به تکلف، ساخته بود. یک ماه مرا نگاه داشت و نیکو خدمت‌ها نمود، مردی کریم‌النفس بود... روزگاری به انتظام داشت. پس از آنجا روانه‌ی کرمانشاهان شدم.

۲

سیاحانِ
سده‌ی نوزدهم

www.tabarestan.info
نیرستان

بعد از فروپاشی امپراتوری صفویه و حوادث ناشی از فتنه‌ی افغانه، ایران در هرج و مرج فرو رفت و بالنتیجه در دوره‌ی پر تشنج سلسله‌های افشاریه و زندیه، سیاحان بیگانه چندان رغبتی برای سیاحت در ایران و به طریق اولی برای سفر به لرستان از خود نشان ندادند. این وضع تا زمامداری سلسله‌ی قاجاریه ادامه یافت.

آرامش حاصل از استقرار دولت قاجار مصادف با اوج ایام رفاه اروپاییان و بسط نفوذ و دوره‌ی استثمارگری آنان شد و لذا خیل سیاحتگران بیگانه به صور گوناگون به ایران سرازیر گردید. در واقع عصر قاجار در مقایسه با ادوار گذشته شاهد ورود بیشترین تعداد سیاحان شد.

سرجان ملک^۱ ژنرال و دیپلمات و مورخ انگلیسی را باید در زمره‌ی نخستین کسانی شمرد که در زمان فتحعلی شاه قاجار و پیش از آغاز جنگ ایران و روسیه به کشور ما سفر کرد. ابتدا در سال ۱۸۰۰ با درجه‌ی سروانی از طرف فرماندار کل هند به ایران آمد تا علیه افغان‌ها و سد کردن نفوذ فرانسه با دولت ایران قراردادی منعقد سازد که با استقبال فتحعلی شاه مواجه نشد. ملکم بار دیگر در سال ۱۸۰۷ به دستور کمپانی هند شرقی به بوشهر گسیل شد و این بار نیز در جلوگیری از نفوذ فرانسویان توفیقی نیافت و از بوشهر به هند بازگردید. سفر سوم او به ایران در سال ۱۸۱۰ در معیت هیأتی صورت گرفت و در رابطه با همین سفر است که او از فتحعلی شاه نشان شیر و خورشید گرفت که اختصاصاً به خاطر او ابداع شد و اسم دو تن از همراهان او با لرستان پیوند

حاصل کرد.

سروان گرانت و ستوان فوترینگ هام در زمره‌ی یازده تنی بودند که همراه ملکم به ایران آمدند. وی این دو نفر را مأمور شناسایی منطقه و جمع‌آوری اطلاعات در میان لر ها کرد. در واقع این دو به ظاهر سیاح و در باطن مأموران سیاسی و نظامی بریتانیا را می‌باید سر سلسله جتبان افسران سیاسی انگلستان نامید که در لرستان به گردآوری اطلاعات پرداختند. ولی هر دو در اینجا گرفتار شدند و به قتل رسیدند.

سرجان ملکم در کتاب جامع خود به نام تاریخ ایران که شرح احوال سلاطین کشور ما از ابتدای تاریخ تا اول سلطنت فتحعلی شاه است، به این مطلب چنین اشاره می‌کند:

قبایل ایران مانند اعراب مدعی آنند که چون به حمایت کسی قول دادند عهد نخواهند شکست و اگر کسی را در پناه خود گرفتند به وی خیانت نخواهند کرد. لکن حرکت نامردانه‌ی کلب علی خان فیلی بنیان این ادعا را اگر خراب نکرد، باری منزلزل ساخت. این ولد الزنادو نفر از صاحب منصبان انگریز را که از نزدیکی آبادی او می‌گذشتند دعوت به ضیافت نمود و هر دو را به قتل رساند. اگر چه چون این حکایت بروز کرد باعث لعنت و ملامت جمیع شد، اما حکومت نتوانست او را به دست بیاورد و این حرامزاده هنوز در کوهستان‌هایی که [در] فاصله‌ی مابین خوزستان و پاشالیک بغداد است به دزدی و دغلی مشغول و نه تنها ننگ ایران و ایرانیان بلکه خار عاری است که بر چهره‌ی حکومت ایران است.

علت قتل فرستادگان ملکم به تفاوت نقل شده. از نظر زمان، راولینسن نزدیک‌ترین شخص به این رخداد است. زیرا تا ۲۵ سال پس از کشته شدن گرانت و فوترینگ هام هیچ اروپایی دیگری جرأت نکرد به این خطه پا بگذارد. بعد از این مدت راولینسن آن هم در رأس یک فوج از سربازان ایرانی و به هنگام گذر از جنوب لرستان توانست درباره‌ی قتل دو مأمور انگلیسی و هموطن خود اطلاعاتی کسب کند. به نظر او کلب علی خان این دو را برای آن به قتل آورد که ایشان از حکم او

برای قبول اسلام امتناع ورزیدند.



تصویر ۲. سرجان ملکم، فرستاده‌ی کمپانی هند شرقی
عکس از کتاب «دپلمات‌ها و کنسول‌های ایران و انگلیس»

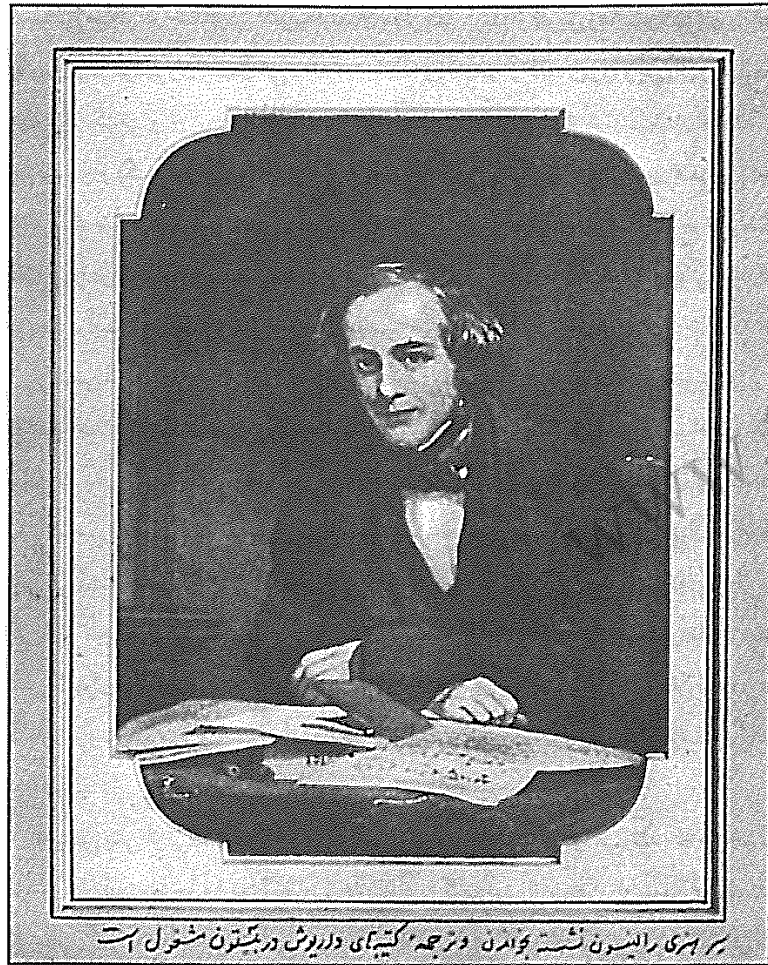
لایارد از مأموران کارکشته‌ی انگلیسی که قریب سه سال در میان بختیاری‌ها به سر برد و در صفحات آتی به سفرنامه‌ی او می‌پردازیم، در مورد کشته شدن هموطنان خود در لرستان حساسیت بیشتری نشان داده و معتقد است کلب علی‌خان چون شنیده این دو نفر با مقادیری پول و طلا در کوه‌های لرستان می‌گردند، آنها را به قتل آورد تا پول‌هایشان را بدزد.

مورتسن دانمارکی که در آخرین صفحات همین کتاب از او خواهیم گفت نوشته است کلب علی‌خان پس از کشتن گرانت می‌خواسته ستوان فوترینگ‌هام را آزاد کند، ولی اطرافیان به او هشدار داده‌اند که ستوان انگلیسی پس از آزادی برای انتقام باز خواهد گشت و لذا کلب علی‌خان او را نیز به درختی بست و تیرباران کرد.

سرهنری کرس ویک راولینسن ارتشی و دولتمرد و خاورشناس بریتانیایی کسی است که اولین شرح جامع از اوضاع و احوال لرستان را به قلم آورد و سفرنامه‌ی مستقلی در این خصوص از خود به یادگار گذاشت. نگارش‌های او سال‌ها منبع و مآخذ اطلاعات درباره‌ی لرستان به شمار می‌رفت. جا دارد کمی بیشتر او را بشناسیم و از وی صحبت کنیم.

راولینسن در سال ۱۸۱۰ به دنیا آمد. در ۱۷ سالگی به داوطلبان قشون هند پیوست و به اتفاق سر جان ملکم به این کشور عزیمت کرد و خدمت به کمپانی هند شرقی را پیشه کرد. به تشویق ملکم به مسائل ایران علاقه‌مند گردید و زبان فارسی را آموخت. در سن ۲۴ سالگی و در اولین سال سلطنت محمد شاه قاجار در زمره‌ی صاحب منصبانی درآمد که حکومت هند بریتانیا برای تعلیم قشون ایران به کشور ما فرستاد. حدود ۵ سال در خدمت دولت قاجار و جزو قشون ایران بود. مأمور خدمت در کرمانشاه و فرماندهی فوج شاهزاده محمد علی میرزا پسر دوم فتحعلی شاه و حاکم کرمانشاهان شد. از اقامت در این خطه استفاده کرد و با تلاش بسیار موفق به کپی‌برداری از کتیبه‌ی داریوش بزرگ در بیستون گردید و بعد از سال‌ها کوشش موفق به گشودن رمز قرائت خطوط میخی گردید و با ترجمه‌ی این کتیبه شهرت جهانی و جاودانه‌ای نصیب خود

کرد. بعدها به درجه‌ی سرلشکری رسید و وزیرمختار انگلستان در ایران شد. یک سال در این مقام ماند و سپس کناره‌گیری کرد و به لندن بازگردید و به تنببات علمی ادامه داد و در سن ۸۵ سالگی درگذشت.



سرهنری راولینسن نشسته بر میز و ترجمه کتیبه‌ی داریوش در بیستون مشغول است

تصویر ۳. هنری راولینسن

عکس از کتاب «دپلمات‌ها و کنسول‌های ایران و انگلیس»

زمانی که راولینسن در کرمانشاهان بود مأموریت یافت تا در رأس فوجی از سربازان ایرانی و در معیت محمدعلی میرزا حاکم این شهر برای سرکوبی محمد تقی خان به خاک بختیاری برود و به دژ او در قلعه‌ی تُل حمله کند. در رهگذر همین مأموریت بود که راولینسن فرصت پیدا کرد تا با آسودگی خاطر در خطه‌ی پُر آشوب لرستان سفر کند. ابتدا از طریق زهاب و شیروان یا شهری که بنای آن را به انوشیروان نسبت می‌دهند، به منطقه‌ی صیمره و قلعه‌ی رزه و پُل زال و صالح‌آباد یا اندیمشک کنونی و از آنجا به قلب سرزمین بختیاری رفت. پس از تسلیم شدن محمد تقی خان بختیاری و یک ماه و نیم توقف در این منطقه، از طریق شوش و دزفول بدون همراهی قشون عازم خرم‌آباد شد و از مسیر الشتر و هرسین به کرمانشاه بازگردید. راولینسن شرح این سفر و حوادث آن را در اثر خود به نام سفرنامه‌ی راولینسن (گذر از زهاب به خوزستان) چاپ کرد که به فارسی هم درآمده. حال قدری به شرح همین مسیر می‌پردازیم.

راولینسن از یک سو به دلیل تسلط به زبان فارسی و از سوی دیگر به علت برخورداری از دید محققانه و اطلاعاتی که از غرب ایران و تاریخ کهن کشور ما داشته است، شرح مسافرت خود را با مسائل تاریخی و اطلاعات جغرافیایی همراه نموده و از آداب و رسوم طایفه‌های این منطقه و فهرست اسامی آنها یاد کرده است. از جمله نوشته است، وقتی در دشت شیروان دنبال خرابه‌های باستانی می‌گشته به آرامگاه یکی از خوانین لر برخورد کرده که نظرش را جلب نموده؛ پس از پرس جو دریافته آنجا مزار یکی از خوانین پشتکوه است که با دختر کدخدای دیگری نامزد شده و هنگامی که برای برگزاری مراسم عروسی به آبادی نوعروس می‌رفته در بین راه مریض شده و فوت کرده. تازه عروس هم مزار مناسبی برایش احداث کرده و گیسوان خود را بریده و بر ستون آرامگاه آویخته است.

راولینسن پس از ترک شیروان به اردوی میرزا بزرگ حاکم پیشکوه می‌رسد که در جلگه‌ی صیمره و کنار این رودخانه اردوی نظامی خود را برپا کرده بود. از سخن راولینسن پیداست در چنین زمانی آثار به جا مانده از شهر صیمره یا به قول لرها شهر خسرو پرویز از بقایای شهر شیروان معظم‌تر بوده است.

وی از صیمره به جایدرو و نزد شاهزاده محمد علی میرزا می‌آید تا افراد فوج کرمانشاه را که

در اینجا اردو زده بودند به قشون خود بیفزاید و در معیت شاهزاده به خوزستان و منطقه‌ی بختیاری عزیمت کند. بعد از ورود به شوشتر برای حمله به قلعه‌ی منگشت حرکت می‌کند؛ محمدتقی خان بدون درگیری تسلیم محمدعلی میرزا می‌شود و قشون کشتی به پایان می‌رسد.

محمدعلی میرزا ملقب به دولتشاه پسر دوم فتحعلی شاه بود، اما چون مادرش زنی گرجی بود بعد از عباس میرزا به ولیعهدی نرسید. محمدعلی میرزا بعد از قشون‌کشی بختیاری برای تسخیر بغداد حرکت کرد، اما بین راه به بیماری ویا در سن ۳۴ سالگی درگذشت.

باری، راولینسن بعد از ختم غائله‌ی محمد تقی خان از طریق باغ ملک و شوشتر به دزفول بازمی‌گردد و در اینجا بدون قشون و تنها همراه گروه کوچکی عازم خرم‌آباد می‌شود. ابتدا به «قیار آب» می‌رسد. در اینجا سخن از خرابه‌های شهری به نام «اری‌ترین» می‌کند که یونانیان بعد از عزیمت اسکندر آن را ساخته و در آن مقیم شده بودند.

چنان که می‌نویسد، بعد به منطقه‌ی ناامن دیرکوند ها می‌رسد که بدون هیچ ترسی مسافران را غارت می‌کرده‌اند. با وجود هشیارای ای که او و همراهانش به خرج می‌دهند دیرکوندها شبانه به جمع آنان دستبرد می‌زنند و سپیده‌دم نیز دوتن از همراهانش را لخت می‌کنند.

بعد از گذر از کوه بی‌آب یا بی‌آو و کوه انارو و زیارتگاه «پیر مار» که به او گفته‌اند نیش هر مار سمی را شفا می‌دهد و عبور از دشت طایی و کوه هفتاد پهلوی و بعد از پنج روز راهپیمایی از دزفول به خرم‌آباد می‌رسد.

درباره‌ی این شهر می‌نویسد که محل بی‌نظیری است. در وسط آن صخره‌ای با شیب تند و محیط تقریبی ۹۰۰ متر واقع است که بر فراز آن قلعه‌ی خرم‌آباد یعنی پایتخت اتابکان با استحکامات قوی دیده می‌شود و دو دیوار دور تا دور قلعه کشیده‌اند. بانی کاخ و ساختمان‌های پایین قلعه را شاهزاده محمد علی میرزا می‌داند. خرم‌آباد را شهری جدید با جمعیتی حدود ۱۰۰۰ خانوار نوشته است. سنگ نوشته‌ی این شهر را به شجاع‌الدین خورشیدی سرسلسله‌ی اتابکان لرستان نسبت می‌دهد که در سال ۵۸۰ ه.ق. و در زمان حکومت خلفای عباسی بر ایران توانست طایفه‌های لر کوچک را تحت امر خود درآورد و نوشته است نام شجاع‌الدین خورشیدی را روی این سنگ خوانده است.

به گفته‌ی راولینسن نام خرم‌آباد در مکتوبات پیش از قرن چهاردهم میلادی معادل با حدود قرن هشتم هجری قمری نیامده، زیرا قبل از این تاریخ نام این شهر «سم‌ها» یا «دز سیاه» بوده است، چون قلعه‌ی آن را روی صخره‌های سیاه رنگ ساخته‌اند. او با جغرافیدانان عرب هم عقیده است که این شهر را در زمان ساسانیان «شاپورخواست» می‌نامیده‌اند. با این حال می‌گوید در خرم‌آباد هیچ کتیبه‌ای یافت نشده تا بر اساس آن بتوان قدمت این شهر را به قبل از سده‌ی یازدهم میلادی معادل با حدود قرن ششم هجری قمری ببریم. می‌نویسد: از شگفتی خرم‌آباد آن است که الوار عقیده دارند این شهر همان «بغستان» عهد کهن است، اما می‌دانیم بغستان بعداً به بهستان یا بیستون اطلاق گردیده است.

راولینسن که آشورشناسی نامبرداری است ابراز عقیده کرده که عنوان «دز سیاه» که معادل سیاه کوه است، سبب شده تا یونانیان عهد اسکندر اصطلاح کوسین یعنی کاسی‌ها را از همین اسم مشتق کنند و قوم ساکن این سرزمین را کاسی بنامند.

هنری راولینسن بعد از ترک خرم‌آباد از جاده‌ی رباط به پل کشکان آمده و گفته است این پل را از جنس ترکه درخت درست کرده‌اند. با عبور از آن به الشتر می‌رسد و می‌نویسد: این جلگه وسیع و مسطح است و در مشرق به کوه‌های دلپذیر چهل نابالغان شانه می‌زند. می‌گوید: تسمیه‌ی این کوه‌ها بدان جهت است که در اینجا چهل کودک شهید شده‌اند و نیز کوه مرتفع غرب جلگه الشتر را بدان سبب «سرکشی» نام داده‌اند که به عقیده لرها کشتی حضرت نوح بعد از طوفان بر آن نشسته است.

به نظر راولینسن جلگه‌ی غنی و چمنزارهای خاوه و الشتر همان منطقه‌ی «نیسین» عهد باستان است که اسکندر هنگام راهپیمایی از شوش به بیستون و همدان یک ماه در آنجا توقف کرده. او به استناد نظر استرابون جغرافیدان یونانی «نیسین» را شامل مراتع وسیع الشتر، هُرو، سیلاخور، بریورود، جاپلاق و فریدن می‌داند. البته استرابون به جای نیسین از کمله‌ی هیپوبوتوس استفاده می‌کند که یونانی شده‌ی سیلاخور است که در ابتدا «سیرآخور» بوده و وسیع‌ترین و مشهورترین این مراتع است.

سرهنری راولینسن قبل از ترک منطقه‌ی لرستان و ورود به هرسین مختصری راجع به مالیات

لرستان صحبت می‌کند و میزان آن را در زمان حکومت میرزا بزرگ در پیشکوه ۶۰۵۰۰ تومان به علاوه ۱۷۷۰۰ خروار غله ذکر می‌کند. با محاسبه‌ی غله به قرار خرواری یک تومان جمع مالیات سالانه‌ی پیشکوه شامل خرم‌آباد، صیمره، جایدر، کوه‌دشت، طرحان و قراب را ۷۸۲۰۰ تومان حساب کرده که حاکم خرم‌آباد به دلیل ناتوانی نتوانسته بیش از ۲۰۰۰۰ تومان آن را بستاند.

می‌دانیم این میرزا بزرگ، حاکم خرم‌آباد به بیرحمی نیز شهرت داشته است. قبلاً محمدشاه درباره‌ی او به میرزا تقی آشتیانی وزیر کرمانشاهان نوشته بود:

میرزا بزرگ قزوینی یکی دو بار قاصد فرستاده و تعهد خدمت کرده. ما به آن عالیجاه مقرر می‌داریم چون به شهادت خط خودش زایدالوصف سفاک و بی‌باک است، باید گفت اگر الوار و اشرار آنجا لرستان را مستوجب آن می‌داند که او اسباب کار باشد، اجازت می‌دهیم که چندگاه با او راه برود که هم ابلیس می‌باید و هم آدم.

راولینسن منبع اصلی درآمد مردم لرستان را پرورش قاطر ذکر می‌کند و آن را بهترین قاطر ایران می‌شمارد که سالانه ۱۰۰۰ رأس از آنها را به مناطق دیگر کشور صادر می‌کرده‌اند. منبع دیگر درآمد طایفه‌های لر را تهیه‌ی زغال مصرفی همدان و نهاوند و بروجرد و نیز رمه‌داری نوشته که عایدی سرشاری نصیب آنان می‌کرده است.

اوژن فلافلت از سیاحان فرانسوی است که در سال ۱۸۴۰ و در دوران سلطنت محمدشاه قاجار به ایران آمد. او شرح سیاحت خود را در کتابش سفرنامه‌ی اوژن فلافلت به ایران منتشر ساخت. نوشته است: از طریق کنگاور و نهاوند به بروجرد آمده و از آنجا قصد داشته از طریق خرم‌آباد و خاک لرستان به شوشتر سفر کند، اما بنا به توصیه‌ی مطلعان و خاصه وزیر بروجرد از



تصویر ۴. هنری لایارد

عکس از کتاب «سیری در قلمرو بختیاری»

طی این مسیر چشم پوشیده است. زیرا وزیر به او گفته است لرستان سخت مغشوش است و قبایلش با هم در حال جنگند؛ حاکم و حکومتی‌ها نیز از منطقه بیرون رفته‌اند و هیچ قدرت دولتی در آنجا حکم نمی‌راند.

فلاندن بروجرد را مثل نهاوند ثروتمند و صاحب روحیه توصیف می‌کند. حصار شهر را دارای چندین برج و پنج دروازه دیده و نوشته چون بیگلربیگی آن یکی از شاهزادگان است، لذا بروجرد را باید در ردیف شهرهای مهم ایران به شمار آورد. به گفته‌ی او گرچه بروجرد شهری معروف بوده، ولی خرابه‌های متعدد و گرد و غبار زیادش سبب شده تا طبع شاهزاده‌ی قاجار که قطعاً نظر او به یکی از فرزندان فتحعلی شاه است، قبول نکند تا در این شهر اقامت نماید.

همین جا لازم است بپذیریم فتحعلی شاه با داشتن قریب ۷۰۰ زن در حرمش که به نوشته‌ی تاریخ عضدی هر شب دست کم یک دسته‌ی ۶ تایی از همسران خود را به خوابگاه می‌خوانده و بعضاً تعدادشان را در یک شب به ۱۸ می‌رسانده، آن قدر اولاد از خود به جا گذاشت که برای حکومت تمام شهرهای ایران کفایت می‌کرد. محمد تقی لسان‌الملک مؤلف ناسخ‌التواریخ گفته است از روزی که این پادشاه توانست با زنان همبستری کند تا روز فوتش ۴۷ سال طول کشید و «در این مدت قلیل از صلب پاک او ۲۰۰۰ تن فرزند و فرزندزاده به عرصه‌ی شهود خرامید که بیش‌تر ایشان هم در حیات او زندگانی را وداع گفتند.» با این حال او در کتاب خود نام ۵۷ پسر و ۴۶ دختر فتحعلی شاه را که در قید حیات مانده بودند، یکایک می‌شمارد و می‌نویسد: ۵۸۰ نوه از او به جا مانده. فتحعلی شاه فرزندان بی‌شمار خود را به حکومت ولایات منصوب می‌کرد تا هم سیادت قاجاریه را محکم کند و هم بار هزینه‌ی زندگانی آنان و اولاد فراوانشان را از کیسه‌ی مردم فقیر ولایات تأمین نماید.

سر **اوستن هنری لایارد** از مأموران به نام انگلستان سیاح بعدی است که شرح سفرهایش را در سفرنامه‌ی **لایارد** یا ماجراهای اولیه در ایران به قلم آورده. لایارد اهل انگلستان اما فرانسوی‌الاصل

است. سال تولد او ۱۸۱۷ است. از دوران نوجوانی به فرهنگ و تمدن خاورزمین علاقه نشان داد. در سن ۲۲ سالگی به قصد رفتن به سیلان به کشور ما آمد. میرزا آغاسی صدراعظم محمد شاه قاجار با مسافرت او از طریق سیستان به افغانستان و هندوستان مخالفت کرد. بارون دوبد منشی سفارت روس، که در صفحات بعد بیش تر با او آشنا می شویم، به لایارد کمک کرد تا جهت دیدن آثار باستانی به میان بختیاری ها برود. اقامت لایارد در منطقه ی بختیاری حدود سه سال طول کشید. بعداً هم معلوم شد که او در غائله ی بختیاری و شورش محمد تقی خان علیه دولت مرکزی دست داشته است.

شهرت لایارد که بعداً از مقامات ارشد وزارت خارجه ی انگلیس و نماینده ی پارلمان شد مدیون آن است که او موفق شد محل نینوا پایتخت آشور را در عراق کشف کند. آن طور که لایارد در سفرنامه اش آورده، او از طریق بغداد به کرمانشاه و از آنجا از مسیر همدان به بروجرد آمده تا به اصفهان برود و با منوچهر خان معتمدالدوله حاکم وقت اصفهان دیدار کند و سپس به منطقه بختیاری سفر نماید. وی در اوت ۱۸۴۰ مقارن مرداد ۱۲۵۶ ه.ق. به شهر بروجرد می رسد که آن را شهری بزرگ واقع در یک دشت وسیع و حاصلخیز توصیف می کند. شب را در کاروانسرای در بروجرد می گذراند. حکومت بروجرد در چنین ایامی به عهده ی میرزا رضا نامی بوده که منصب سرداری داشته. لایارد از حاکم شهر دیدن می کند و از او می خواهد یک اسکورت پنجاه نفری در اختیارش بگذارد تا بتواند برای رفتن به شوشتر از خاک لرستان عبور کند. اما عاقبت به رأی میرزا رضا و حاضران در مجلس گردن می نهند و به دلیل ناامنی راه تصمیم می گیرد به عوض راه خرم آباد از مسیر فریدن و اصفهان خود را به میان بختیاری ها برساند. درباره ی بروجرد نوشته است:

بعد از ظهر در بازار شهر قدری گردش کردم. بروجرد دارای بازار نسبتاً بزرگی است که انواع و اقسام امتعه و اجناس لوکس در آن به چشم می خورد... بیست هزار نفر جمعیت دارد و بزرگترین شهر این استان است... میوه های مرغوب آن به خصوص خربزه و یک نوع انگور سیاه کوچک و خوشمزه اش، در ایران معروف

است.

لایارد پس از ترک بروجرد وارد خسروآباد می شود و با قدم گذاشتن به منطقه ی لرستان می فهمد عشایر نیمه مستقل آن چندان از حکومت مرکزی اطاعت نمی کنند و فرمان شاه را نمی برند. همراه با کاروانی خود را به اصفهان می رساند و از آنجا به قلعه تل مرکز استقرار محمد تقی خان بختیاری می رود.

او توصیف مفصلی از آداب و رسوم بختیاری دارد و شرح احوال و عصیان و دستگیری محمد تقی خان را به قلم آورده. سپس به دزفول آمده تا از مسیر پشتکوه خود را به بغداد برساند. در دزفول با دسته ای سوار مرکب از ۲۳ مرد مسلح به سرکردگی غلامعلی بیگ از لرها ی فیلی یا پشتکوهی که به سیاه چادرهای خود بازمی گشته اند همسفر می شود تا بتواند در تحت حمایت آنان خود را به پشتکوه برساند. لایارد در طول این سفر نام خود را به داوود بیگ تغییر می دهد. در محلی به نام «پای پل» از کرخه عبور می کند و خود را به منطقه ی سگوند ها می رساند که از ترس معتمد حاکم وقت اصفهان و خوزستان و لرستان چراگاه های خود را رها کرده و به کوه ها پناه برده بودند. شب را در سیاه چادرهای طایفه ی کوچکی به نام «مختاباز» می گذراند. خود می نویسد:

من و همراهانم مهمان چهار برادر شدیم که هنوز به طور مجرد و به اتفاق خواهر ۱۷ ساله ی خود به اسم اشرفی با هم زندگی می کردند. این دختر دارای موها و چشمانی سیاه و در عین حال بسیار جذاب و زیبا بود. اشرفی به خلاف زنان شهری تظاهر به خجالت و کمرویی نمی کرد و در مذاکرات ما شرکت می جست. این خانواده فقیر و بی بضاعت بود. ظاهراً هر چه داشتند به دست عمال حکومتی لرستان به جبر و عنف گرفته شده بود... اشرفی شامی تهیه کرد و همه با هم تناول کردیم. او و برادرانش متوجه هویت اروپایی من نشدند.

در سر راه پشتکوه به دهکده ی دهلران واقع در قلمرو علی خان والی لرستان می رسد و با

راهپیمایی خود را به کبیر کوه و محلی به نام شکرآب می‌رساند که والی و حدود سه هزار خانوار در آنجا پناه گرفته بودند تا از حمله‌ی احتمالی معتمدالدوله که در صدد بود به لرستان قشون‌کشی کند، در امان بمانند. لایارد در این اردو مهمان والی می‌شود و محبت زیاد می‌بیند و به گفته‌ی خود از تضاد این مهربانی با آنچه از وحشیگری و آدم‌کشی لر ها شنیده است، در شگفت می‌ماند. نوشته است علی‌خان والی در حد شأن و مقام خود دربار کوچکی داشته و او یعنی لایارد از دیدار با والی بسیار نگران بوده، زیرا علی‌خان بالاخص به اروپاییان سوء ظن داشته است و در ادامه می‌افزاید:

دیوان خانه‌ی والی چادر بسیار بزرگی بود... والی در قسمت فوقانی چادر بر روی یک فرش زیبا جلوس کرده و در پهلوی یک از مجتهدین معروف لرستان نشسته بود. غیر از این ملا، هیچ‌کس حق نشستن در کنار والی را نداشت... پشت سرش تعدادی از گماشتگان از پا تا دندان مسلح با قیافه‌های مخوف و وحشیانه ایستاده بودند. در جلوی چادر عده‌ای فراش به حال آماده‌باش منتظر بودند تا احکام والی در مورد شکنجه و یا احتمالاً قتل مقصرین را اجرا کنند.

علی‌خان والی با اکراه از لایارد می‌پرسد: چرا انگلیسی‌ها در بصره به ساختن کوت یا قلعه پرداخته‌اند؟ جواب لایارد را نمی‌پذیرد و هوشمندانه به جمع اشاره می‌کند و می‌گوید: «بینید این انگلیسی به عنوان جاسوس اینجا آمده تا موقعیت سرزمین ما را ارزیابی کند و مقدمات ورود هموطنانش را فراهم نماید.» لایارد در ادامه می‌نویسد:

در کنار والی، ملک احمد خان رئیس طایفه‌ی سگوند که به دزدی و آدم‌کشی شهرت دارد، نشسته بود. او ظاهراً برای مراسم عقد و عروسی دخترش با یکی از پسران والی آنجا آمده بود. وی در مورد اقامتم در قلعه تل سؤالاتی نمود و آنگاه در نهایت گستاخی و بی‌ادبی اظهار داشت و جود این کافر موجب نکبت و بدبختی

خان بختیاری را فراهم می‌نماید.

باری، همراهان به لایارد می‌فهمانند والی خیلی به آباء و اجدادش می‌بالد و لذا او می‌باید چنان نشان دهد که از فرنگستان به اینجا آمده تا به حضور شخصیتی مثل او بار یابد که روزی اعقابش پادشاهان مقتدر و نیرومند لرستان بوده‌اند: مأمور انگلیسی همین شیوه را به کار می‌بندد



تصویر ۵. محمد شاه قاجار در ۳۹ سالگی

از کتاب «عکس‌های قدیمی ایران»

و علی خان والی را خوشحال می‌سازد. والی به او توصیه می‌کند هویت اروپایی خود را در قلمرو پشتکوه افشا نکنند، زیرا اکثر الوار به اروپاییان سوء ظن دارند.

به هر صورت، به ظاهر، سیاحتگر انگلیسی پس از چند روز اقامت در اردوی والی در معیت چند تن از گماشتگان او به سوی قلمرو پاشای بغداد حرکت می‌کند. در بین راه از کنار قبرستان الوار فیلی گذشته و دیده است بر بعضی از مزارها کله‌ی بز کوهی گذاشته‌اند و طره‌هایی از گیسوی زنان به نشانه‌ی سوگواری بر شاخ این کله‌ها آویزان بوده. در پایان از هوای فرحبخش کبیرکوه و گذر از رودخانه‌ی چنگوله یعنی مرز بین لر های فیلی و اعراب بنی لام یاد کرده و با عبور از آن از خاک لرستان بیرون می‌شود.

بارون دویل مؤلف سفرنامه‌ی لرستان و خوزستان را باید نخستین سیاح روسی دانست که در خطه‌ی لرستان سفر کرده است. او بعد از قتل گریبایدف سفیر روسیه در ایران، در سمت نایب اول سفارت روس در تهران خدمت می‌کرده. از نوشته‌ی خود او پیداست که در رشته‌ی تاریخ باستانی مشرق زمین در انگلستان تحصیل کرده و عضو انجمن سلطنتی جغرافیای لندن بوده. گمان می‌رود عضویت او در این انجمن بعد از فراغت از امور سیاسی صورت گرفته باشد. دویل بعد از جنگ ایران و روس و برتری سیاست روسیه در ایران و مساعد شدن زمینه‌ی سفر، مناطق مختلف ایران را سیاحت کرد. به کرمانشاه و خراسان و گرگان و همدان و برخی دیگر از نقاط ایران مسافرت نمود. به دلیل مهارت در زبان فارسی توانست به راحتی با ایرانیان حشر و نشر کند. به گفته‌ی خود همواره در آرزوی دیدار تختگاه هخامنشیان به سر می‌برده و به علاوه مشتاق بوده تا رد پای دولت عیلام را در خاستگاه آن در خوزستان و به خصوص در بخش نامکشوفشان یعنی سرزمین بختیاری پیدا کند و ره توشه‌ای برای انجمن جغرافیای سلطنتی لندن فراهم آورد.

دویل در سال ۱۸۴۵ مقارن با سلطنت محمد شاه قاجار و با استفاده از عنوان پرطمطراق دیپلمات روسیه و دستخطی که از شاه گرفته بود، عازم سفر می‌شود و در مناطق کوهستانی مسیر

خود از حمایت منوچهرخان معتمدالدوله برخوردار می‌گردد.

بهتر است پیش از آغاز سفر بارون دویل قدری با معتمدالدوله که مدتی هم حاکم لرستان گردید آشنا شویم. به نوشته‌ی سهراب امیری، منوچهر خان معتمدالدوله یکی از رجال معروف دوران محمدشاه قاجار و از اسرایی بود که آقا محمدخان در سال ۱۲۰۹ ه.ق. از تفلیس به ایران آورد. منوچهرخان در آغاز کار در دربار فتحعلی‌شاه جزو خواجگان حرمسرای مجلل او که زنان بی‌شماری در آن به سر می‌برد، به خدمت گرفته شد. بعدها در اثر کاردانی به سمت ایشک آقاسی یا رئیس تشریفات دربار ارتقا یافت. منوچهرخان هنگام مرگ فتحعلی‌شاه حاکم رشت بود و در اختلاف اولاد شاه متوفی بر سر پادشاهی، جانب محمدشاه را گرفت و با ۲۰۰۰ سوار تحت حکم خود به اردوی محمدشاه پیوست و لذا تا زمان مرگ مورد توجه پادشاه قاجار واقع شد. وی علاوه بر حکومت اصفهان، حاکم لرستان و خوزستان نیز شد. معتمدالدوله را یکی از خونخوارترین حکام دوران قاجاریه نوشته‌اند.

باری، همین معتمدالدوله امکان سفر بارون دویل به منطقه‌ی بختیاری را در زمانی فراهم آورد که خود در رأس فوجی از سربازان و توپچیان ولایت اصفهان به آن منطقه می‌رفت. دویل از این فرصت که خیلی هم دست نمی‌داد استفاده کرد و از مسیر قلعه تل و باغ ملک و شوشتر و دزفول به لرستان پا گذاشت.

آن‌طور که دویل نوشته در بهمن سال ۱۸۴۰ معادل با ۱۲۵۶ ه.ق. همزمان با اقامت لایارد در میان بختیاری‌ها، از دزفول به سوی خرم‌آباد حرکت می‌کند. ابتدا به سیاه چادر سگوند ها از طایفه‌ی باجلان می‌رسد و مهمان محمد حسین خان کدخدای آبادی می‌شود و از او پذیرایی صمیمانه‌ای می‌بیند. دویل می‌گوید چندی قبل از آن سگوندها دست به غارت زده و برای گریز از مجازات به حوالی دزفول گریخته بودند تا از حمایت سهراب خان حاکم این شهر برخوردار شوند.

سپس در مسیر خود به قیل آب محل اسکان طایفه‌ی دیرکوند می‌رسد. در اینجا با اردوی میرزا رضا نوری، نایب حاجی ملا احمد، حاکم خرم‌آباد رو به رو می‌شود. به نوشته‌ی او در این ایام منوچهرخان معتمدالدوله حاکم لرستان نیز بوده است و حاجی ملا احمد از جانب او در

لرستان حکومت می‌کرده. دوید در اینجا از رفتار نامشفقانه‌ی میرزا رضا نوری گله می‌کند و می‌نویسد: چون باران می‌باریده و او با لباس خیس وارد چادر شده، میرزا رضا نوری با این احساس که مسافر تازه وارد خیس و در نتیجه نجس است به زبان لری دستور می‌دهد در مسافتی دورتر چادری برای مهمانان برپا کنند. نایب سفارت روس این موضوع را توهینی به خود تلقی و به میرزا رضا پرخاش کرده است. دوید در اینجا کنایه‌ای دارد و می‌نویسد:

در رفتار با ایرانیانی نظیر او همواره فهمیده‌ام انسان هر چه بیش‌تر تمکین کند خود را بیش‌تر در معرض گستاخی آنان قرار می‌دهد. اما اگر محکم بایستد خیلی زود می‌تواند ایشان را سر عقل بیاورد.

به هر حال، میرزا رضا نوری از پرخاش او مبهوت می‌شود و در همین اثنا پی به روابط حسنه‌ی مهمان با معتمدالدوله می‌برد و در صدد جبران مافات برمی‌آید. دوید از این عاقبت خوش احساس رضایت می‌کند، چون می‌داند برای ادامه‌ی سفرش ناگزیر است از کمک میزبان برخوردار شود.

سیاح روس به صلاح‌دید میرزا رضا نوری جاده‌ی امن‌تر را انتخاب و از مسیر جایدر به سوی خرم‌آباد حرکت می‌کند تا هم بتواند در بین راه به دیدار حاج ملااحمد حاکم خرم‌آباد برود و هم به قول خود منطقه‌ی نامکشوف بین جایدر و خرم‌آباد را سیاحت کند که قبل از او سیاحان اروپایی آن را مورد اکتشاف قرار نداده بودند.

غلامان سهراب خان حاکم دزفول که دوید را تا اردوی میرزا رضا همراهی کرده بودند، او را به دست قاصد دیگری می‌سپارند که به «مادیان رو» نزد ملااحمد می‌رفته. در بین راه ابتدا به قلعه رزه می‌رسد که حسین خان از والیان پشتکوه قبلاً آن را ساخته بود، اما دوید آن را به صورت مخروبه دیده است. سیاح روس در اینجا صحنه‌ای را تعریف می‌کند که ارزش بازگویی دارد:

در فاصله‌ی نه چندان دوری از قلعه، به بازدید قبور یازده تن راهزن دیرکوند رفتم که

پیش از این به دستور میرزا بزرگ حاکم قبلی این ولایت به اتهام غارتگری اعدام شده بودند. برای عبرت طایفه‌ی خودشان و دیگر طوایف بیابانگرد که در این بخش رفت و آمد می‌کنند، آنان را در کنار جاده‌ی اصلی دفن کرده بودند. شاید این مجازات در خور آنان بوده، اما صرف دیدن این یادبودهای غم‌انگیز بشری اندوه کمی بر دل انسان باقی نمی‌گذارد.

... بر بالای هر مزار سنگ عمودی صافی دیده می‌شد که طره‌ی گیسوی زنان بر آنها آویزان بود... به من گفتند برای زن و مادر و خواهر و دختر و بستگان دیگر متوفی رسم است تا حلقه‌های زلف خود را بچینند و به نشانه‌ی غم دل بر مزار عزیز از دست رفته‌ی خود بگذارند.

... گمان نکنم هیچگاه سوگنامه‌ای را در حد نیمی از فصاحت و بلاغت یک چنین بیانی از احساس اصیل و ساده، که تنها مهر خالص یک زن می‌تواند آن را خلق کند، در جایی خوانده باشم.

دوید بعد از قلعه رزه به آبادی طایفه‌ای می‌رسد که آنان را بوئرکوند نامیده که احتمالاً می‌باید منظور او طایفه‌ی دیرکوند باشد. در اینجا از پذیرایی گرم صحبت می‌کند و اینکه میزبان او بره‌ای به سیخ کشیده و کباب کرده و پیش او نهاده. شب را در زیر سیاه چادر و در کنار تعداد زیادی بره و بزغاله صبح کرده و نوشته توصیف عذاب چنین شبی به تصور آسان‌تر است تا به بیان. غروب روز بعد به تنگ لیلان و سیاه چادرهای حسنوندها می‌رسد و در اینجا مهمان زن و شوهری جوان و مادر پیر این جوان می‌شود؛ توصیف دلچسبی از این خانواده دارد:

به ندرت در خاور زمین کسی را دیده‌ام که در حد این مادر پیر نسبت به پسرش و این بانوی جوان نسبت به همسرش عشق خالص‌تری نثار انسان کرده باشند. هر آنچه می‌کردند فقط برای خشنودی خاطر او بود... روز بعد وقتی ابراز علاقه کردم تا میزبانم قدری با ما بیاید تا شاید گداری در رودخانه بیابد، زنش بی‌درنگ دوید و با

اسب زین کرده دم چادر آمد؛ با یک دست عنان اسب و با دست دیگر رکاب را گرفت و به شوی جوان کمک کرد تا بر گرده‌ی اسب بنشیند. وقت حرکت، مادر که نسل با التماس بسیار از من درخواست کرد مواظب پسرش باشم. گویی به سفری دور و پر خطر می‌رفت. باری عشق همه‌ی مادران چنین است؛ پنداری همیشه در قلبشان برای کودکان بزم خطر دارند. به گمانم از همه‌ی عشق‌های جهان این مهر مادر است که ماندنی‌ترین و یقیناً بی‌طمع‌ترین عشق هاست. بر ذمه دارم تا بگویم بعد از آن همه سخن که قبلاً درباره‌ی جدال و غارت و کینه و قتل در راه شنیده بودم، از دیدن این منظره‌ی شیرین خانوادگی حظ بسیار بردم. پنداری موسیقی مقدسی بود که پس از دیدن صحنه‌های پر اضطراب... روانم را آرامش می‌بخشید.

بارون دوبعد از تنگ فنی به مرغزار وسیع جایدور و سیاه چادرهای پراکنده‌ی حسنوندها رسیده و گفته است از این منطقه تا خرم‌آباد مسیری است که قبلاً مورد اکتشاف قرار نگرفته و شرح چندانی از آن در جایی نیامده. در اینجا با دشواری فراوان از رود کشکان می‌گذرد و سعی می‌کند با دادن سکه‌ی طلا به ده تن که او را در گذر از کشکان یاری کرده‌اند پاداش بدهد، لکن آنان ترجیح می‌دهند تعدادی سکه‌ی صاحبقرانی دریافت کنند زیرا ارزش سکه‌ی طلا را نمی‌دانسته‌اند.

غروب آن روز به تعدادی از چادرهای یوسف وندها از طایفه‌ی سلسله می‌رسد و شب را در جمع عده‌ی زیادی از ریش سفیدان آبادی می‌گذرانند که شکوه می‌کنند فرنگی‌ها خیلی کم به آنجا می‌آیند. دوبعد پاسخ می‌دهد دلیل این کار ناامنی و کشته شدن سروان گرانت و ستوان فوترینگ‌هام در این منطقه است. پیرمردی می‌گوید خود او شاهد مرگ آن دو بوده است که به دستور کلب علی‌خان کشته شدند، چون او آشکارا یاغی شده و علیه شاه طغیان کرده بود.

نایب اول روسیه روز بعد به اردوی حاج ملا احمد حاکم خرم‌آباد در حوالی کوه‌دشت می‌رسد و با اکرام پذیرفته می‌شود. نوشته است ناسپاسی است اگر نگویم جز چند مورد همیشه از

توجه و مهربانی و مهمان‌نوازی ایرانیان بهره برده‌ام.

از اردوگاه ملا احمد سخن می‌گویند که در آن فوجی از تبریز و فوجی از طایفه‌ی دلفان به تعداد ۱۲۰۰ نفر اردو داشته‌اند. فرماندهی فوج تبریز را نوجوان ۱۶ ساله‌ای نوشته که پدرش در سایه‌ی لطف صدر اعظم وقت به سر می‌برده. عیب بزرگ سازمان اداری و نظامی ایران را در آن می‌داند که کسی به شیوه‌ی ترقی‌تدریجی و یا لیافت خود به مدارج عالی نمی‌رسد، بلکه غالباً از طریق زد و بند به مقام دست پیدا می‌کند.

به گفته‌ی حاج ملا احمد، در آن زمان حاکمان لرستان کوچک هنگام تابستان در خرم‌آباد اقامت می‌کرده و یا در بیلاق مخصوص عشایر و رمه‌هایشان به سر می‌برده‌اند. در زمستان هم به دنبال آنان به گرمسیر یا قشلاق حرکت می‌کرده‌اند و در کوه‌دشت و جایدور اردوی نظامی می‌زده‌اند تا بتوانند عشایر کوچرو را زیر نظر بگیرند.

بارون دوبعد پس از ترک اردوی نظامی و گرفتن تعدادی اسب و یک نفر راهنما به مقصد خرم‌آباد و بروجرد حرکت می‌کند. بعد از ظهر همان روز به آبادی حیات غیب می‌رسد. در اینجا شکایت می‌کند که در آبادی حیات غیب که بیش‌تر مسکن سیدهاست نتوانسته خوردنی برای خود و علیق برای چارپایانشان به دست آورد. بعد از حیات غیب و عبور از دره‌ی دل‌انگیز «دلبر» و منازل بین راه، روز اول اسفند یعنی ۶ روز بعد از خروج از دزفول به خرم‌آباد وارد می‌شود.

در این شهر ابتدا به کپیه‌برداری از سنگ نوشته می‌پردازد. بی‌گمان نسخه‌ای که او از این سنگ نوشته در سفرنامه‌ی خود درج کرده، یکی از کپیه‌برداری‌های بی‌اشتباه است. چون از سر تأسف بعداً مظفرالملک حاکم خرم‌آباد با نقر خطوط فارسی روی خط کوفی، این اثر قدیمی را خدشه‌دار کرد که هم اکنون نیز قابل رویت است.

دوبعد شب را در خانه‌ی یکی از کدخدایان خرم‌آباد می‌گذرانند و می‌گویند از بخت بد چیزی از ورودم نگذشته بود که اتاقم لبریز از لرهایی شد که به دنبال میزبان به دیدنم آمدند و گوش تا گوش اتاق نشستند و من خسته محکوم شدم تا به پرسش‌های کنجکاوانه‌ی آنها پاسخ دهم. وی در توصیف خرم‌آباد می‌نویسد: این شهر چهار مسجد، هشت حمام عمومی و یک محله‌ی مجزا

و مخصوص یهودیان دارد و در آن قریب چهل تا پنجاه خانوار یهودی زندگی می‌کنند. شاید هم اکنون کهنسالانِ خرم‌آباد به یاد داشته باشند که قسمت اعظم دارو و درمان ساکنان این شهر را همین یهودیان مورد اشاری دوید انجام می‌دادند که در اطراف «راسته‌ی بروجردی‌ها» نزدیک بازار آن موقع شهر محله کرده بودند.

به گفته‌ی سیاح روسی در قلعه‌ی فلک‌الافلاک شش قبضه توپ مستقر بوده و می‌نویسد: محمدشاه بعد از آنکه به قدرت رسید، دستور داد توپ‌های ولایات را در تهران جمع کنند لکن به توپ‌های این قلعه دست نزد چون از وفاداری لرها خیلی مطمئن نبود. به نوشته‌ی دوید در نوک یافته کوه که پیشانی خود را روی شهر کشیده برجی وجود داشته که دو تا از این توپ‌های برنجی را در آن مستقر کرده بودند.

کالاهای تجاری خرم‌آباد را چپق، پوست سمور آبی، رب انار و انگور عالی نوشته و از باغ سرو این شهر که تا چند سال پیش در محل کنونی مصلا دیده می‌شد یاد کرده و سپس عزم بروجرد نموده. می‌نویسد: چند جاده به بروجرد منتهی می‌شود، اما در فصل زمستان بزرگ‌ترین مانع مسافران برف فراوانی است که بر دره‌ها و سلسله ارتفاعاتی می‌نشیند که لرستان را از عراق عجم جدا می‌کند.

دوید در مسیر بروجرد شب را در یکی از کلبه‌های آبادی رش واقع در دو طرف خشکه رو صبح می‌کند و می‌گوید در اینجا منطقه‌ی جنگلی لرستان تمام می‌شود و مردم به دلیل کمبود هیزم از تپاله‌ی خشک برای آفرودختن آتش استفاده می‌کنند. وی با کمک هشت راهنمای محلی سر بالایی پر برف به سوی بروجرد را در پیش می‌گیرد. در خیال، این کوهستان‌های پوشیده از برف که اسب او و همراهانش بعضاً تا تنگ زین در آن فرو می‌رفته‌اند با گذشتن هانیبال مقایسه می‌کند و آنچه در این باره در کتاب‌ها خوانده است، حال با جسم خود می‌آزماید. سرانجام پس از مشقت زیاد به آبادی بُژهل می‌رسد و پس از استراحت، به گفته‌ی خود به سوی جلگه‌ی بروجرد و آکنده از آبادی و چراگاه‌های بسیار سرازیر می‌شود و با نزدیک شدن به این شهر، باغ‌های فراوان و وسیع می‌بیند و پس از غروب آفتاب به دروازه‌ی بروجرد می‌رسد.

شب را در خانه‌ی حاکم بروجرد که خود معمولاً در همدان اقامت می‌کرده، صبح می‌کند.

گفته است دیری نگذشت که به روال همیشگی اتاقم پر از آدم‌های کنجکاو شد و من مجبور شدم مدتی به بحث و جدل دینی بروجردیان گوش دهم. حضار بر سر این موضوع اختلاف داشتند که آیا موسی مقدم بر ابراهیم است یا بالعکس. پس به من متوسل شدند تا بگویم قول انجیل در این باب چیست. قدری سختی کشیدم تا ایشان را بر اساس تورات در مورد ظهور ابراهیم و موسی و داوود قانع کنم و بگویم ابراهیم بر آنان مقدم است. اما به جز یک تن که به صحت اظهارات من گردن نهاد، بقیه قانع نشدند و رفتند.

بارون دوید صبح بعد که مصادف با اولین روز ماه رمضان بوده مدتی به انتظار صبحانه می‌ماند تا به او خبر می‌دهند ماه پرهیز و عبادت آغاز شده است. او از علاقه‌ی بسیار شدید روزه‌داران به قلیان در دم افطار سخن می‌گوید که روزه‌داران با قلیان‌های در دست و لوله‌های نشانه رفته به سوی دهانشان شادمانه منتظر توپ افطار بوده‌اند تا دم بر دم آن مخدر سبک و معطر بگذارند.

نوشته است بروجرد خارج از جاده‌ی اصلی میان پایتخت و شهرهای عمده‌ی ایران است و لذا سیاحان اروپایی به ندرت از آن دیدار کرده یا شرحی در باب آن آورده‌اند. بروجرد را به همراه ولایت ملایر و همدان در قلمرو حوزه‌ی حکمرانی بهمن میرزا برادر اعیانی محمدشاه نوشته. می‌دانیم عباس میرزا ۴۸ فرزند از خود به جا گذاشت که تنها دو تن از ایشان با محمدشاه از یک مادر بودند: یکی بهمن میرزا و دیگری قهرمان میرزا نام داشته. دوید بلوکات سیلاخور، سر لک، اشناخور و جاپلاق که در منتهی‌الیه خود به محال فریدن می‌رسیده، از توابع بروجرد نوشته و آورده است بیش‌تر بلوکات بروجرد مسکن طایفه‌ی بختیاری است که اکثراً ده‌نشین‌اند. تعداد دهات کوچک و بزرگ ولایت بروجرد را ۳۸۶ ده و درآمد پادشاه ایران از این دهات را حدود ۵۰۳۰۰ تومان نقد و ۳۸۳۰ خروار گندم و جو ثبت نموده. قیمت جو را خرواری یک تومان و گندم را خرواری دو تومان برآورد کرده.

نوشته است شهر بروجرد به بافتن چیت گلداز معروف است که از نظر کیفیت از چیت اصفهان پایین‌تر است. با این حال، چیت بروجرد نه تنها در سراسر ایران مشتری دارد بلکه راه خود را به ولایات مسلمان‌نشین امپراتوری روسیه هم باز کرده است. بروجرد پنجاه کارگاه چاپ

پارچه‌ای پنبه‌ای داشته که همه در مالکیت اشخاص بوده است. به گفته‌ی او بافندگان بروجرودی در ازاء هر ۶۰ قواره پارچه‌ای که می‌بافته‌اند یک قواره به شاه مالیات می‌داده‌اند. نود و چهار آبادی حاصلخیز توپسرکان پنبه‌ی مورد نیاز بروجرود را فراهم می‌کرده‌اند.

بارون کلیمنت اوگستوس دویید پیش از ترک بروجرود و حرکت به سوی سلطان‌آباد شرح مفصلی از اوضاع جغرافیایی لرستان و احوال اجتماعی لرها را ثبت کرده که گمان می‌رود او نخستین سیاحی باشد که بدین تفصیل در این خصوص ابراز نظر کرده. می‌دانیم در آن ایام لرستان در سمت شمال به بروجرود محدود می‌شده و این شهر خود جزء حاکم‌نشین همدان بوده. به نظر دویید لرستان حتی در مقایسه با کردستان کوهستانی‌ترین قلمرو ایران است و این موضوع را علت تغییر فاحش شرایط جوی میان الوند سردسیر و طوق گره‌ی کبیر کوه یا گرمسیر می‌شمارد.

به گفته‌ی او لرستان را همواره به چشم یکی از متمدن‌ترین ولایات دانسته‌اند. ماهیت کوهستانی منطقه، دوری آن از مقر حکومت، نزدیکی به مرز عثمانی و بالاتر از همه سرشت سرکشی مردم آن را از جمله عواملی دانسته که همیشه اقتدار حکام ایران را بر این خطه متزلزل نگاه داشته.

در مورد خلق و خوی لرها عقیده دارد اینان هم مانند همسایگان بختیاری خود فوق‌العاده به غارتگری علاقه‌مندند، اما مثل بختیاری‌های در تعداد زیاد و به صورت آشکار به غارت نمی‌روند. در شیوه‌ی حمله نیز با بختیاری‌ها تفاوت دارند، چون آنان سواره و لرها پیاده به تاراج دیگران می‌پردازند و به همین دلیل مسافرت در لرستان را بسیار خطرناک و شاید خطرناک‌تر از سایر نقاط ایران دانسته است.

در مورد خود می‌گوید تا آنجا که به من مربوط است منصفانه باید بگویم هیچ دلیلی برای شکایت از لرها ندارم. با وجودی که همراهانم بعضاً از سه یا چهار نفر تجاوز نمی‌کردند، از هیچ طایفه‌ای آزار ندیدم بالعکس، هر جا رفتم مهمان‌نوازی دیدم «اما باید بیفزایم که من در ایام مساعدی که لرها در انتظار ورود حاکم کل یعنی معتمدالدوله بودند، به این منطقه سفر کردم».

در مورد اعتقادات مذهبی لرها آورده است چون اقامتش در میان آنان کم‌تر از آن بود تا

بتواند در این باب اطلاعات دقیقی جمع‌آوری کند با این حال، از آنچه دیده می‌تواند بگوید لرها عموماً تا حد زیادی از مذهب بی‌اطلاع‌اند و نسبت به سنت پیامبر (ص) و شیوه‌ی زندگی علی (ع) بی‌تفاوت‌اند. آداب و رسوم لرها را تبعاً ناشی از روش زندگانی شبانی و مبتنی بر نیازهای کوچ‌نشینی می‌داند. لرها را بسیار کنجکاو و حتی در برخورد با اروپاییان بسیار گستاخ توصیف کرده و ایشان را در مقایسه با آبادی نشینان خیلی کم‌تر خجالتی دیده. دویید نوشته است لرها همیشه نسبت به شخصی که تصادفاً به بنه یا چادرهایشان وارد شود با مهربانی رفتار می‌کنند و وسایل رفاه او را فراهم می‌نمایند و می‌افزاید:

درست است که به عنوان راهنم مشهورند اما همیشه مرا در کنار اجاق خود با مهربانی و شفقت پذیرفتند و همان چیزی را به من نشان دادند که چهره‌ی آن در اروپا به دلیل زرق و برق زندگی و فخر تمدن، بی‌رنگ شده است.

تعدادی از زنان و همسران وزرای مختار سده‌ی نوزدهم انگلیس در ایران به سیاحت در این کشور پرداختند و آثاری هم پدید آوردند. در این زمره باید از **مری شیل همسر سرهنگ جُستین شیل** نام برد که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه همراه همسرش به همه جای ایران سرکشید. مری شیل حدود ۴ سال در ایران به سربرد و پس از بازگشت به انگلستان شرح سفر خود را در سال ۱۸۵۶ منتشر ساخت. او در ایران‌گردی به خلق و خو و آداب و طرز زندگی مردم توجه بیش‌تری نشان داده و به همین دلیل کتاب خود را با عنوان «جلوه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایرانیان» چاپ کرد که با نام **خاطرات لیدی شیل** به فارسی ترجمه شده. سرهنگ شیل به آخر کتاب همسرش تعلیقاتی به صورت یازده مقاله ضمیمه کرده است.

مری شیل از معدود بانوانی است که توانسته به اندرون ناصرالدین شاه راه یابد و چون شوهرش نیز در مرکز سیاست ایران جای داشته، قدری هم به اوضاع سیاسی ایران پرداخته است.

از جمله از سطور کتاب او می‌توان دشمنی همسرش با امیرکبیر را به خوبی حس کرد. سرهنگ شیل در زمان محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در ایران بود. مدتی به مرخصی طولانی رفت و باز هم با عنوان وزیر مختار به کشور ما آمد و این بار همسرش را نیز با خود آورد و تا سال ۱۸۵۳ در ایران ماند. سرهنگ شیل پس از بازگشت به انگلستان به خدمات نظامی ادامه داد و به درجه‌ی سرلشکری رسید.

مری شیل در سفر خود به گلپایگان و اصفهان که در سال ۱۸۵۱ مطابق با ۱۲۶۸ ه.ق. صورت گرفت اشارات کوتاهی به لرستان اعم از لرستان بزرگ و کوچک دارد. او در ابتدا می‌نویسد:

در موقع ورود به دره‌های سرسبز گلپایگان چشممان به کوهستان با عظمت اطراف منطقه‌ی لرستان افتاد که در آنجا یکی از نژادهای خالص ایرانی زندگی می‌کند. این افراد در تاراجگری و چپاول چنان ید طولایی دارند که حتی ترکمن‌ها به پای آنان نمی‌رسند. ولی به خاطر جنگ‌ها و منازعات خانوادگی هیچ‌گاه فرصت استفاده از نتایج چپاول‌های خود را ندارند... هم خود را به فقر و فلاکت انداخته‌اند و هم به همسایگان اطراف مجال زندگی آسوده و بدون وحشت از غارت شدن را نبخشیده‌اند.

نوشته است چند تن از اروپاییان به عشق جست و جو و کسب اطلاع به میان عشایر آمدند، اما به خاطر حفظ جان‌شان هر چه زودتر فرار را بر قرار ترجیح دادند و از این رو ایشان نتوانستند از وضع زندگی ساکنان لرستان که اجدادشان در کشورگشایی خشیارشاه شرکت کرده‌اند، اطلاعاتی جمع‌آوری کنند.

مری شیل از قول یکی از طبیبان اروپایی محمدشاه در وصف الحال لر‌ها گفته است:

آنان مردمانی خوش منظر، رشید، تنومند، ستمگر و بی‌رحم و به دور از تمدن‌اند و

چنان در فقر به سر می‌برند که داشتن لباس مندرس و سوزن و فلفل و نمک برایشان مهم‌تر از پول است.

خانم شیل از وجود افسری انگلیسی خبر می‌دهد که ۲۰ سال پیش از سفر او و شوهرش به گلپایگان، خود را به عنوان مسلمان در میان لرهای بختیاری جازده و به صورت درویش درآمده و نام «درویشعلی» هم بر خود نهاده. به گفته او درویشعلی با زنی از لرهای بختیاری ازدواج کرده و بعدها زن خود را در عوض دریافت یک الاغ به شخص دیگری واگذار نموده. از زبان درویشعلی شمه‌ای از اوضاع اجتماعی لرستان را بازگو کرده و از آن جمله درباره‌ی خانه بدوشی لر‌ها، خوردن نان از آرد بلوط و لاقیدی لر‌ها نسبت به لباس خود مطالبی آورده است.

سیاح بعدی مورد نظر ما مسیو چریکف روسی است که در رابطه با حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی به ایران و از جمله به لرستان سفر کرد. می‌دانیم ریشه‌ی این اختلاف مرزی به دوران تیمور لنگ بازمی‌گردد و بعد به سلسله‌های قره قویونلو و صفویه و افشاریه و قاجاریه دامن کشید. در زمان محمدشاه قاجار تلاش‌هایی برای حل این اختلاف صورت گرفت و قراردادی نیز منعقد شد ولی منازعه به کلی مرتفع نگردید. پای دولت‌های روس و انگلیس به دلیل داشتن منافع سیاسی و اقتصادی در ایران و عثمانی به این قضیه کشیده شد و کمیسیون چهار جانبه‌ای تشکیل گردید و قرار شد نمایندگان روسیه و انگلستان به عنوان حکم یا میانجی در آن شرکت کنند.

در همین رابطه است که نام چریکف به عنوان نماینده‌ی روسیه در کمیسیون حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی مطرح می‌شود. او در ارتش روسیه درجه‌ی سرهنگی داشت، اما بیش‌تر به نام مسیو چریکف معروف بود. او از سال ۵۲-۱۸۴۸ به مدت چهار سال کمیسر و رئیس کمیسیون تعیین حدود ایران و عثمانی گردید. سرهنگ چریکف با کمک نایب خود به اسم مسیو

غمارف نقشه‌ی غرب ایران را تهیه کرد و در طول این مدت یادداشت‌های روزانه‌ای فراهم آورد که بعد از فوتش در سال ۱۸۶۰، به دست نایب او مسیو غمارف جمع‌آوری و طبع گردید. مترجمی به نام آبکار مسیحی در سال ۱۳۰۵ قمری همین یادداشت‌ها را از زبان روسی به فارسی برگرداند و با عنوان سیاحت‌نامه‌ی مسیو چریکف به ناصرالدین شاه تقدیم کرد.

آن‌طور که چریکف نوشته از مسیر دریایی خود را به خرم‌شهر رسانده و از آنجا ایرانگردی را آغاز کرده و عاقبت سفر خود را در غرب ایران به کُرد و کرمانشاه و زهاب و سنندج ختم کرده است.

او پس از ورود به خرم‌شهر ابتدا از مسیر اهواز و شوشتر به دزفول می‌آید و از آنجا عزم منگهر در جنوب لرستان و واقع در حوالی حسینه را می‌کند تا از این نقطه به خرم‌آباد و بروجد برود. بعد از صالح‌آباد یا اندیمشک کنونی به منطقه‌ی منگهر آمده و شرحی از آن آورده و نوشته است خانه‌هایشان را در کوه‌ها و در میان باغ‌ها ساخته‌اند و هر پارچه سنگی را که بلند کنی در زیر آن عقری می‌بینی و در همه‌ی آن صفحات مار یافت می‌شود. نوشته است سه مسیر از منگهر به خرم‌آباد منتهی می‌شود: اولی از پهلوی نهر می‌رود که مقصود او راهی است که در کنار صیمره وجود دارد؛ دومی را از مسیر کرکس به خانه نصیر نوشته؛ و سومی را میان این دو و از فراز کوه چاوونی ثبت کرده است.

چریکف مسیر اول یعنی کناره‌ی صیمره را در پیش می‌گیرد. از بین دیرکوند ها و پاپی ها می‌گذرد و به امامزاده پیرمار می‌رسد. در مورد این امامزاده گفته است احتمال دارد این شخص مارها را معاش می‌داده و آنها را به خود راغب کرده است، اما لرها او را به سبب درمان مار گزیده‌ها چنین لقبی داده‌اند و شمشیری داشته که با کمک آن مارگزیده‌ها را از زهر نجات می‌داده.

بعد از آب‌زال به دیدن مغاره‌ی جالبی در نوک کفکان می‌رود و در بازگشت به قول خود در چادرها به تماشای رقص لری می‌نشیند که آن را شبیه رقص یونانی‌های قدیم دانسته. آنگاه می‌افزاید:

شب را به قیل و قال گذرانیدم زیرا لرها خیال داشتند به سرقت بیایند ولی قراول‌های

ماهشیار بودند.

از مسیر طاف خود را به جلگه‌ی خرم‌آباد می‌رساند. بعد از شرح جگله و مناره‌ی ۲۵ زرعی و سنگ‌نوشته‌ی این شهر و آثار به جا مانده از محل شهر قدیم به خرم‌آباد وارد می‌شود.

مجموع طایفه‌های لر را ۶۰ طایفه می‌داند و نوشته است اسم و رسم چگنی‌ها از حیث سرقت از همه‌ی ایلات مشهورتر است. معتبرترین طایفه را نیز بیرانوند و باجول‌وند دانسته که نام آنها را طایفه‌ی پرانه‌وند و باج‌آلوند ثبت کرده. از اوج دشمنی میان طایفه‌ی بالا گریوه، عمله از یک طرف و طایفه‌ی سلسله و دلفان از طرف دیگر یاد کرده است.

به گفته‌ی مسیو چریکف در چنین ایامی حکومت ظاهری لرستان به دست اردشیر میرزا پسر نهم عباس میرزا عموی ناصرالدین شاه بوده، لکن حاکم اصلی را شخصی به اسم سلیمان خان می‌داند که قلمرو او از ده پیر الی «خروس» امتداد داشته که گمان می‌رود منظور او «هرو» باشد چون آن را محل ییلاق بیرانوند ها و باجول‌وند ها و در جهت شمال خرم‌آباد ذکر کرده است. تعداد لشکریان مستقر در خرم‌آباد را ۱۰۰۰۰ نفر نوشته که در دهانه‌ی دره‌ی کرگاه اردو داشته‌اند و تعداد توپ‌های قلعه شهر یا فلک‌الافلاک را دو عراده ذکر نموده. به گفته‌ی او مدتی قبل از آن حمام شهر به دست طایفه‌ی چگنی خراب شده بود.

چریکف سپس عزم بروجد می‌کند. در نیم فرسخی شهر به اردوی اردشیر میرزا می‌رود تا شاهزاده را ملاقات کند. چادر وی را در وسط اردو می‌بیند که سربازها چادرهای خود را بدون نظم به دور چادر او برپا کرده بودند. به نوشته‌ی این مأمور روسی دلیل آمدن شاهزاده به صفحات لرستان آن بوده که چندی قبل از ورود او زین‌العابدین خان رئیس طایفه‌ی پرانه‌وند یا بیرانوند برادر خود به نام حسین خان را می‌گیرد و به قوای دولتی می‌دهد تا او را نسق کنند؛ حسین خان به دلیل غارت حول و حوش بروجد تحت تعقیب بوده است. پانصد نفر از لرها برای گرفتن انتقام حسین خان بر سر زین‌العابدین می‌ریزند، اما او موفق به فرار می‌شود لکن مایملکش را به غارت می‌برند. همین عده مدتی بعد هم چاپاری یا قاصد دولت را لخت و عور می‌کنند. حالا اردشیر میرزا با ۷۰۰ سرباز و دو عراده توپ به خرم‌آباد آمده تا مقصرین را مجازات کند. اردشیر میرزا به چریکف

گفته است بانی شهر خرم آباد شخصی به اسم خرم شاه بوده و باز اینکه در ایام گذشته اینجا محل دریاچه‌ای بوده که وقتی از بین رفته به جای آن دره‌ی خرمی نمودار شده.

مأمور روسی در سر راه بروجرد ابتدا به محل چادرهای اسماعیل خان می‌رسد. این شخص همان کسی بوده که پانصد نفر لر را بر سر عموی خود یعنی زین العابدین آورد تا مایملک او را غارت کنند. او به چریکف گفته است خیال دارد اموال غارتی را عیناً به شاهزاده اردشیر میرزا تقدیم کند تا مورد لطف او واقع شود. و نیز تصدیق کرده که طایفه‌های بیرانوند و باجول‌وند گرچه از بالاگریوه نیستند اما با آنان نسبت دارند و در هر کاری هم عهداند.

مسیو چریکف بعد از طی مسیر «هرو» که آن را خروس ثبت کرده به قول خود به تدریج راه سر بالایی را در پیش می‌گیرد و بعد به ابتدای خاک بروجرد و دره‌ی سیلاخور می‌رسد. اینجا را آکنده از آبادی و باغ نوشته و شهر بروجرد را در میان باغ‌های بسیار پنهان دیده. خود می‌نویسد:

بروجرد جایی است وسیع و جلگه‌ی بسیار ممتازی است؛ چند چشمه‌ی بسیار گوارا در وسط شهر واقع است. حاکم بروجرد جلال‌الدین میرزا پسر هفت ساله‌ی خانلر میرزا عموی شاه است. به دیدن امیرزاده رفتم، میرزا زین العابدین خان، لکله و وزیر امیرزاده در نزد او نشسته بود... زین العابدین در حاجی طرخان متولد شده و زبان روسی را خوب حرف می‌زند.

مسیو چریکف بعد از چند روز اقامت در بروجرد از مسیر سارین چه عازم گلپایگان می‌شود و از آنجا به اصفهان می‌رود و از خاک لرستان خارج می‌شود.

در دوران سلطنت پنجاه ساله‌ی ناصرالدین شاه به دلیل طولانی بودن دوره‌ی زمامداری او و به علت ایجاد آرامش نسبی در ایران و تقارن سلطنتش با گسترش علائق تجاری و فرهنگی

اروپاییان در ایران، زمینه‌ی آن فراهم آمد تا در مقایسه با گذشته تعداد بیش‌تری از سیاحان اروپایی به ایران سفر کنند. در زمره‌ی آنان یکی هم یاکوب ادوارد پولاک اهل بوهم است. در زمان سفر پولاک به ایران بوهم جزئی از خاک اتریش به شمار می‌رفت، اما حالا بخشی از خاک چک‌وسلواکی است. پولاک در سال ۱۸۱۸ به دنیا آمد و ۷۳ سال عمر کرد. در سال ۱۸۵۱ به ایران آمد و ده سال در کشور ما به سر برد. مدتی هم طبیب ناصرالدین شاه بود. در مدت اقامت خود در ایران با تربیت شاگردانی در علم طب و تألیف رساله‌هایی درباره‌ی این علم و ترجمه‌ی آنها توسط شاگردانش، اثرات ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت.

اقامت طولانی پولاک در ایران و سابقه‌ی تحصیلش در رشته‌ی طب یا به قول خود دواسازی سبب گردید تا در سیاحت نامه‌اش اطلاعات مفیدی در مورد بیماری‌ها و امراض واگیر و داروهای گیاهی و نیز آداب و رسوم و غذاهای ایرانی را شرح دهد.

کیکاؤوس جهاننداری مترجم سفرنامه‌ی او به استناد روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه آورده است که دکتر پولاک برای اولین بار در سال ۱۲۷۴ قمری تخم چغندر قند را به ایران آورد و در مقام ترویج آن برآمد.

پولاک بعد از اقامت ده ساله‌اش از ایران رفت و بیست سال بعد بار دیگر به کشور ما باز آمد و این بار بیش‌تر در منطقه‌ی الوند به مطالعه و تحقیق پرداخت. بعدها هم در وین زبان فارسی تدریس کرد. وی حاصل این سفرها را در اثری با عنوان سفرنامه‌ی پولاک، «ایران و ایرانیان» به زبان آلمانی منتشر ساخت.

اشاره‌ی پولاک به لرستان موجز و مختصر است. او در تقسیم‌بندی قومی، سکنه‌ی ایران را به ۱۸ گروه طبقه‌بندی می‌کند. ابتدا از ساکنان اولیه‌ی ایران یعنی فارس‌ها و مادها نام می‌برد و گبرهای یزد و کرمان را نمونه‌ی فارس‌ها می‌شمارد. لرها و لک‌ها را با فارس‌ها نزدیک می‌داند. در سخن گفتن از طوایف چادرنشین ایرانی نژاد، لرها و بختیاری‌ها را مثال می‌آورد. آنگاه به اثرات دستگیر شدن خان‌های لر و بختیاری اشاره می‌کند و می‌نویسد: ویران شدن کمینگاه‌های آنان یکی از عوامل فراوانی و ارزانی خواربار است.

در خصوص اخلاص مردم به ماه محرم و نفرتشان از یزید نوشته است:

در بعضی از مناطق لرستان که پای تمدن به آنجا نرسیده گویا موارد عجیبی رخ داده؛ قضیه از این قرار بوده، بعضی اشخاص در تعزیه محرم نقش یزید را با حرارت بازی کرده‌اند و موجب عصبانیت مردم شده که به آنان حمله کرده‌اند؛ از آن پس کسانی که در تعزیه نقش‌های منفی را به عهده گرفته‌اند کوشیده‌اند به گونه‌ای رفتار کنند تا مبادا تماشاچیان غرق توهم شوند و به آنان صدمه وارد سازند.

اکنون جای آن است به تعدادی از سیاحتنامه‌های ایرانیان در سیر و سفرشان در داخل کشور پردازیم که بعضاً حاوی مطالب تازه و دلچسبی است. در صدر اینان باید از خود ناصرالدین شاه نام ببریم که اولین پادشاه ایران است که به اروپا یا به قول خود به فرنگ سفر کرد. او سه بار به سفر خارج از ایران رفت و در عشق به سفر از هیچ خرجی و قرضی از خزانه‌ی دولت دریغ نکرد. برای باز پرداخت همین دیون بود که بسیاری از منابع و معادن ایران یا به گرو بیگانگان رفت و یا زمینه‌های آن برای بعد فراهم شد تا استعمارگران به بهره‌کشی و استثمار ایران پردازند. شاه قاجار علاوه بر سفرهای فرنگ در داخل هم به سیر و سیاحت پرداخت تا هم از اطاعت رعایا مطمئن شود و هم کنجکاوی سیاحتگری خود را فرو نشاند. حاصل این دیدارها را در سفرنامه‌هایش به قلم آورده که از آن جمله است سفرنامه‌ی عراق عجم یا سفر به بلاد مرکزی ایران. مسافرت او به عراق عجم ۹۷ روز طول کشید. گمان می‌رود این کتاب آخرین سفرنامه‌ای باشد که تحریر کرده و در آن بیش‌تر به اوضاع جغرافیایی خط سیر خود و ذکر نام و نشان بزرگانی که به حضورش آمده‌اند اشاره دارد.

ناصرالدین شاه از مسیر معین سوار بر کالسکه‌ی سلطنتی به همراه ۱۰۰۰۰ نفر و از جمله ۲۵۰ تن از زنان حرمسرا در سال ۱۳۰۹ قمری از دارالخلافه‌ی عشرت‌آباد حرکت می‌کند و مسیر حضرت عبدالعظیم، کهریزک، حسن‌آباد، قم، دلیجان، محلات، سلطان‌آباد، بروجرد و نواحی اطراف آن، نهاوند، تویسرکان، فراهان، آشتیان ساوه و رباط کریم را طی می‌کند و به تهران

باز می‌گردد.

تعداد اسب‌های این قافله را غیر از حیوانات بارکش، حدود ۴۰۰۰ رأس نوشته‌اند. ترتیب ورود به شهرها چنان بوده که روز اول اثاث شاهی آنجا می‌رسیده، روز دوم خواجه سرایان و حرمخانه‌ی سلطنتی با شاطران چماق به دست و فریادهای دور شو کور شو از دروازه‌ی شهر می‌گذشته‌اند و حرمخانه را با یک صد کالسکه به محل تعیین شده می‌رسانده‌اند. روز سوم موکب سلطنتی با چندین هزار اسکورت در حالی که میر غضب با هیأت هولناک در سمت چپ و حاکم منطقه در سمت راست و صدر اعظم در فاصله‌ی چند صد متری شاه حرکت می‌کرده‌اند به شهر نزول اجلال می‌کرده. آشکار است چنین اردویی هر جا پا می‌گذاشته با خود قحطی می‌آورده.

باری، شاه قاجار بعد از حرکت از سلطان‌آباد یا اراک کنونی و طی ده روز راهپیمایی و گردش، روز شنبه ۲۲ ذیقعد سال ۱۳۰۹ قمری از راه سرنجه و ده زالیان به صوب بروجرد حرکت می‌کند. در زالیان که آن را آخر خاک عراق می‌نامد حکیم‌الممالک حاکم عراق را مرخص می‌کند تا مراجعت نماید. در چنین زمانی امیرخان سردار، حاکم بروجرد و لرستان بوده. شب که اردو در حوالی قریه‌ی خماریخان یا منزل سرنجه برپا می‌شود، امیرخان سردار از بروجرد به حضور شاه می‌رسد و مرخص می‌شود تا به شهر مراجعت کند و برای پذیرایی آماده شود. شاه میل می‌کند قدری در منزل سرنجه راحت نماید تا در هوای خوش آن که به گفته‌ی خود حتی فشم و اوشان طهران هم «همچو هوایی ندارد» رفع کسالت کند.

بعد از یکی دو روز استراحت اردوی شاهی به صوب بروجرد راه می‌افتد. حرم را صبح می‌برند و شاه بعد از ناهار عازم شهر می‌شود. در بین راه هر چه می‌بیند آبادی، سبزه و زراعت است. خود می‌نویسد:

آن طرف گردنه سوارهای ملتزم رکاب و سوارهای ابوابجمعی امیرخان سردار و سواره‌الوار صف کشیده بودند. جناب امین‌السلطان صدراعظم و... در رکاب بودند... همین‌طور سواره از جلوی دستجات سوار می‌گذشتیم؛ سوارهای بیرانوند

و سگوند و غیره از طوایف لرستانی همه بودند و اکثر آتنگ‌های مارتینی داشتند اما لباسشان همان لباس الوار بود... بالای گردنه شهر برو جرد و سیلاخور علیا... همه پیدا بود... نزدیک شهر که رسیدیم چون دیدیم جمعیت مردم همه به استقبال و دیدن ما آمده بودند و از توی کالسکه نمی‌توانند ما را ببینند سوار اسب شدیم... متجاوز از ۴۰۰۰ نفر به نظر آمدند... امیرخان سردار چند آرک دو تریوم یا طاق نصرت در سر راه ما ساخته بود. رفتیم به طرف مغرب شهر که باغ مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه پسر خاقان مغفور فتحعلی شاه آنجا است و برای منزل ما معین کرده‌اند... وسط باغ برای ما چادری زده بودند... بعد رفتیم عمارت و منازل حرمخانه را... تماشا کردیم. روز بعد فرمودیم چادر زری بزرگ را بردند زیر چنارهای دم در زدند و جای خوبی بود. نهار هم همان‌جا خوردیم. جناب ۴۱ مین السلطان و عزیز السلطان ملیجک حضور داشتند.

ناصرالدین شاه در اینجا از آمدن سه دسته از آقایان و علمای شهر برو جرد نزد خود سخن می‌گوید و فهرست مطولی از آنان را ذکر می‌کند. در صدر علمای برو جرد از حاجی میرزا هیبة‌الله پسر ارشد مرحوم حاج میرزا محمود نام می‌برد. این شخص چند سال قبل از همین سفر ناصرالدین شاه به عراق عجم، با عبور ظل السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان و لرستان از داخل شهر برو جرد با طبل و موزیک مخالفت کرد که شرح آن در خاطرات ظل السلطان در صفحات بعد می‌آید. از علمای خرم‌آباد هم نام حاجی آقا پسر مرحوم آقاصدرالدین، ملا احمد شیخ الاسلام یاد می‌کند و سپس در خاطرات روزانه‌اش می‌نویسد:

امروز باز در منزل ماندیم که شاهزادگان و معارف برو جرد و رؤسای الوار به حضور بیایند... بعد از نهار خوانین الوار را با توشمال‌ها به حضور آوردند. یک جوان رشید خوشرویی و خوش سیمایی با ریش بلند میان آنها بود که اسمش سید مهدیخان سلسله‌ای است. بعد خوانین گودرزی را که اولاد کریمخان هستند به حضور

آوردند. قدری با آنها فرمایش و اظهار التفات کردیم... رفتیم برای چشمه بنفشه... رفتیم تا رسیدیم به قریه‌ی گوشه... رفتیم تا رسیدیم به ده زرشکه؛ اهالی ده طایفه‌ی



تصویر ۶. ناصرالدین شاه در کنار عزیز السلطان (ملیجک)

و امین حضور

از کتاب «عکس‌های قدیمی ایران»

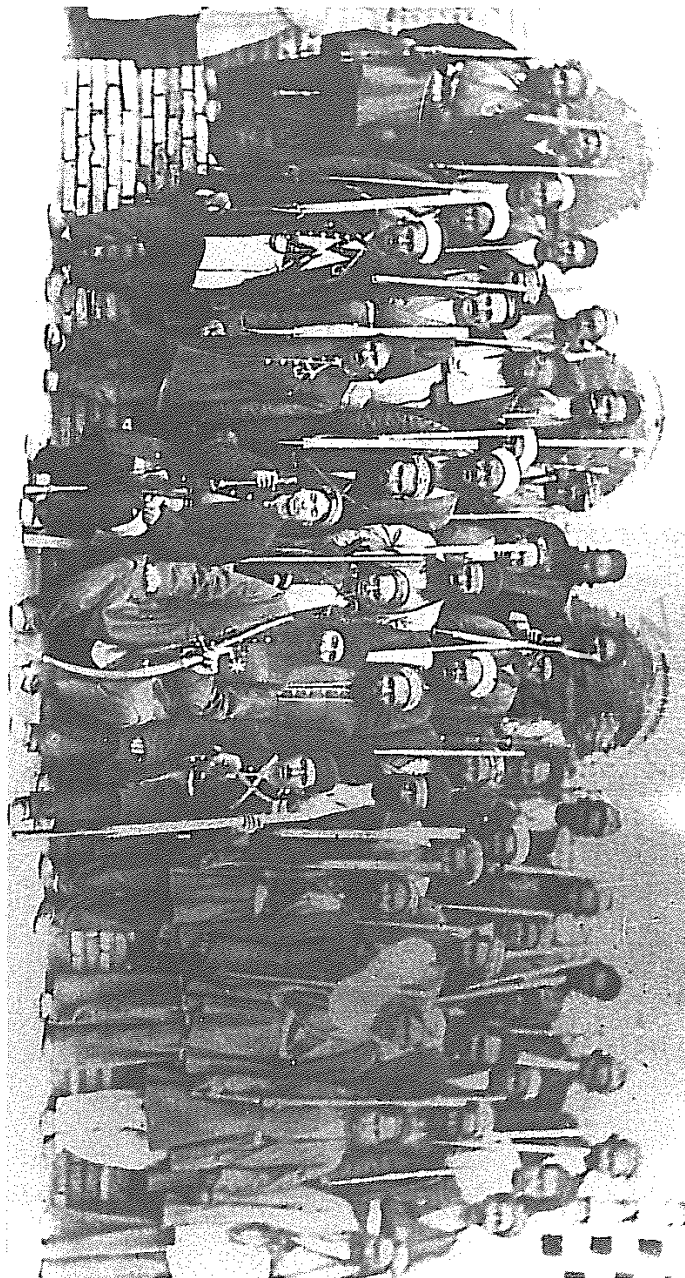
غریبی هستند، جنسشان میانه قراچی تقریباً سنندجی ولرو کرداست؛ لباس غریبی هم داشتند، گوسفند دارند و کارشان دوغ و ماست و کشک و روغن ساختن است...

ناصرالدین شاه در ادامه‌ی این مطلب فهرست اسامی شاهزادگان و معاریف بروجرد و رؤسای الوار را که صبح آن روز بار داده است در سه صفحه نوشته است. تقریباً نام تمام خوانین طایفه‌های لر از قبیل سگوند، حسنوند، کولیوند، پاپی، کاکاوند، بیرانوند، سواران بختیاری و بروجردی و گودرزی و تجار بروجرد و اصفهان و کاشان و دزفول و جماعت چیت‌ساز را آورده است و از آمدن سواران یاراحمدی به سرکردگی حیدرخان سرهنگ که بعداً به درجه‌ی سرتیپی هم رسید و یکی از فرزندان حاج احمدخان یاراحمدی است نام می‌برد. از توصیف‌های دیگری هم که درباره‌ی این طایفه آورده است آنان را خیلی معتبر و متمول نوشته و آورده است سوارهای خیلی خوبی دارند. در اعتبار ایشان می‌نویسد:

ساعداالدوله سردار قشون عراق، حاج احمدخان یاراحمدی چالانچولانی که مرد معتبری است به حضور آورده بود که باید یک صد نفر سوار ابوابجمعی خودش را به استرآباد ببرد... مرخص شد رفت که سوارش را حرکت داده و به استرآباد ببرد.

او روز بعد به سراب ونایی می‌رود. در بالای گردنه، جلگه‌ی سیلاخور علیا را به گفته‌ی خود با صدها پارچه آبادی و نیز ده معتبری به اسم اشترینان مشاهده می‌کند. اسامی همه آنها را سرهنگ لطفعلیخان فرمانده فوج سیلاخور که در رکاب و بلد محل بوده و به قول شاه دو دانگ ده ونایی به او تعلق داشته به پادشاه می‌گفته است. در ادامه می‌نویسد:

آمدیم سرهمان آب ونایی... کنار رودخانه محل خوبی را انتخاب کردیم و



تصویر شماری ۷ نیز رستاق، نقشه، با شمشیر در دست حاج احمدخان یاراحمدی، سمت راست او حیدرخان سرهنگ و سمت چپ عباس خان، فرزندان احمدخان دیده می‌شوند.
عکس از آلبوم شخصی سرهنگ یاراحمدی

فرمودیم آفتابگردان زدند و به نهار افتادیم... راهی هم از اینجا به خاوه و الشتر
لرستان می رود.

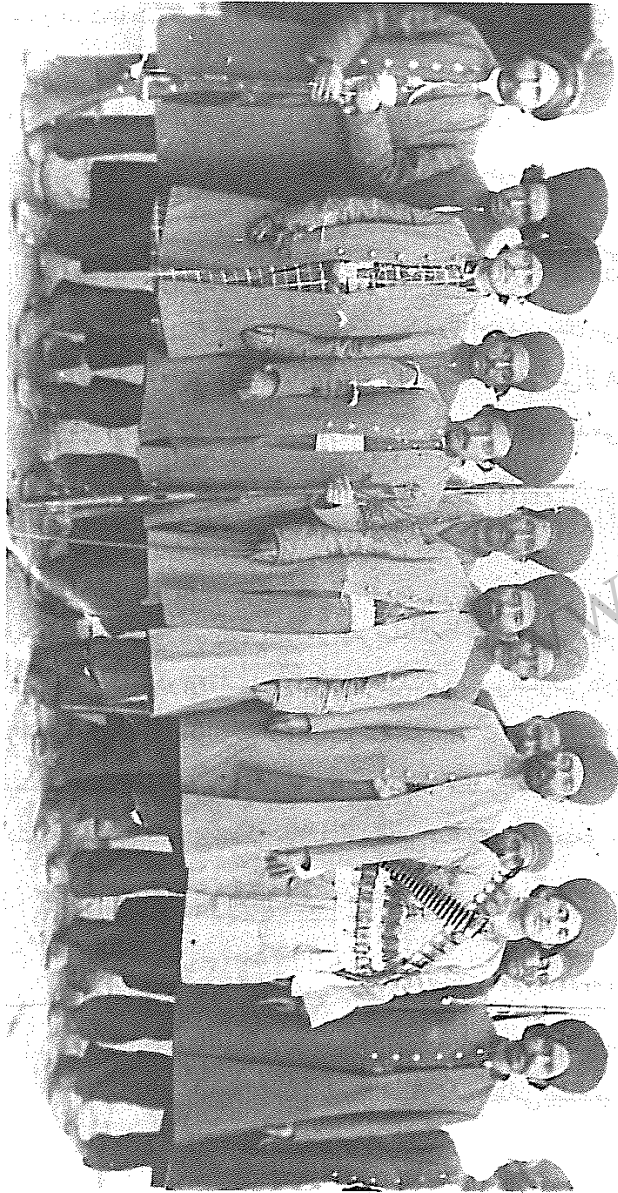
شاه روز بعد عزم کولیدر می کند. قبل از حرکتش امین السلطان صدراعظم را می پذیرد و به
قول خود:

به حضور آمده، نشست. بعضی کارها و فرمایشات با او داشتیم... بعضی علما را
به حضور آورد، جناب حاجی آقاهاشم با اتباعش بودند، جناب آقا سید باقر امام
جمعه‌ی جدید خرم آباد هم که عصای مرصع و خلعتی به او دادیم، بود...

به گفته‌ی خود در سراب کولیدر بعد از دیدن دو چنار بزرگ ۱۳۰۰ ساله به بروجرد بازگشته
است. روز بعد از مسجد شاه این شهر بازدید می کند و آن را از بناهای خاقان مغفور فتحعلی شاه
نوشته و گفته است چون احتیاج به مرمت دارد به امیرخان سردار، حاکم بروجرد فرمودیم هزار
تومان از مالیات را خرج تعمیر مسجد کنند. در خاطرات روز بعد آورده است:

امروز باید از شهر بروجرد برویم برای سرچشمه‌ی ونایی که... به طرف نهاوند واقع
است. صبح زود... برخاستیم. آمدیم بیرون فوج پشتکوه لرستان ابوابجمعی
حسین قلی خان والی (صارم السلطنه) که به قدر پانصد نفرشان در اینجا ساخلو
هستند، امیرخان سردار به حضور آورد. همه جوان‌های رشید بودند... اکثر هم از
طوایف هستند. خزل که در نهاوند و حدود آنجا می باشند به قدر هزار خانوار در
پشتکوه لرستان می نشینند و دو دسته از این سربازها هم مال خزل بودند و فوج را
دیدیم و از سان گذشتند.

سلطان قاجار بعد از خروج از بروجرد چند شبی را کنار رودخانه‌ای می گذرانند که از ونایی



تصویر شماره ۸. نفر دوم از راست رفیق جلور (ضنگ و قطارسته) اسماعیل خان (سالار رفیع) نوری حاج احمدخان و نفر سوم رفیق یکم از سمت راست مرحوم علی آقاخان (امیرنشین) یکی از
فرزندان حاج احمدخان و نفر چهارم رفیق یکم از سمت راست مرحوم خالجان خان و بقیه نفرات از افراد و ابوابجمعی حاج احمدخان یا احمدی می باشند.

می آمده؛ در اینجا به میر شکار حکم می کند صبح روز بعد بروی بالای کوهی که مشرف به صفحه‌ی لرستان است تا هم خرس و شکار دیگر پیدا کند و راه را هم ببندد تا مبادا خرسی به او حمله نماید. سپس اظهار تمایل می کند بالای کوه بروی تا صفحه‌ی لرستان را تماشا کند، ولی میر شکار از بدی راه می گوید و ناصرالدین شاه هم از میانه‌ی راه باز می گردد. در سرچشمه‌ی ونایی از احوال علی خان گودرزی پیرمرد ۹۰ ساله شمه‌ای می نویسد که او خوش بنیه و زنده دل است و ریش بلندی دارد و غلام پیشخدمت خود اوست و با آن محل آشنایی بسیار دارد.

بعد از ناهار اعتمادالسلطنه برای شاه روزنامه‌ی اروپ می خواند. روز بعد هنگام استراحت در سرچشمه «دروغ زن» از چند فوج و از جمله از سواره یار احمدی سان می بیند و اظهار خوشحالی می کند که سان به دلیل گرمای هوا زود تمام شده است. عاقبت پس از ۱۸ روز اقامت در بروجرد و بلوکات اطراف آن خاک این شهر را ترک می کند و روبه سوی نهاوند می گذارد.

دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در سفر سلطان قاجار به عراق عجم که در سطور بالا به آن اشاره رفت، همراه اردو بوده است. او نیز در توصیف این سفر اشاراتی دارد که آنها را در خاطرات خود زیر عنوان سه سال در دربار ایران منتشر ساخته.

لازم است به اختصار درباره‌ی آمدن فووریه به دربار ایران مطلبی گفته شود چون او به دلیل نزدیکی با پادشاه قاجار شاهد عینی زندگی روزانه ناصرالدین شاه بوده و به گفته‌ی خود چیزهایی دیده که هیچ مسافری نمی توانسته ببیند. شاه در توصیف سفرش به فرنگ و هنگام اقامت در پاریس در این مورد نوشته است:

امروز حکیم‌باشی طولوزان یک حکیمی را به حضور ما آورد که اسمش فووریه است... فووریه این اوقات به پاریس آمده و لباس نظامی پوشیده، معلوم می شود حکیم نظامی است. جوان خوش بنیه، خوش روی زرنگی است. چون خود

طولوزان می خواهد چند ماهی در پاریس بماند برای ما حکیمی آورده است که نایب خود شود و در خدمت ما باشد.

فووریه با اردوی ناصرالدین شاه وارد بروجرد می شود و در این خصوص نوشته است بروجرد شهر بزرگی است و ۲۰۰۰۰ جمعیت دارد، ولی فوق العاده کثیف است و وقتی از حصار شهر داخل می شوید غیر از خرابه و آلودگی چیزی نمی بینید. کوچه‌ها کج و معوج و بازارها تنگ و تاریک است. می افزاید بروجرد تنها وسیله‌ی ضد عفونی که در دسترس دارد همین آفتاب است که در ممالک حاره کما و بیش این کار را انجام می دهد. خود می نویسد:

مسکن ما در دو قدمی لرستان مرکز ایلات لر و بختیاری است که گزنفون آنجا را باکتریان می خواند. در آنجا نمونه‌های زیبایی از سواران سرکش و مردم کوهستانی و وحشی و آزادمنش ساکن اند که گرفتن مالیات از ایشان همه وقت کار آسانی نیست. این جماعت بر خلاف هیزم شکنان مازندرانی که بقایای اشکانیان اند و قدی کوتاه و ریشی کم و مجعد دارند، قدشان بلند و کله‌هاشان بزرگ و ریششان دراز و صاف است. اما غالباً زیر بار دولت نمی روند و حاکم دولت را در میان خود نمی پذیرند؛ حالیه هم حکمران رسمی لرستان در بروجرد مقرر دارد... لرها و بختیاری‌ها که ساکن کوهستان‌ها هستند با سکنه‌ی دشت‌ها مخلوط نمی شوند چنانکه اهالی بروجرد با وجود بستگی شهرشان با لرستان به هیچ وجه طرف نسبت بالرها نیستند.

او درباره‌ی زبان بروجردی هم نکته‌ای دارد که می گوید: یکی از شعرا در حق مردم این شهر گفته است «... بخل مردان بروجردی را باید به کرم زبان ایشان بخشید.» طبیب پادشاه قاجار به نقل از دیگران گفته است شاید معقول‌ترین علت سفر شاه به لرستان آن باشد که او خواسته است با این حرکت از لرها دلجویی کند و آثار زشت حرکات ناپسند فرزند خود ظل السلطان حاکم

وقت جنوب و غرب ایران را از بین ببرد.

فوریه آورده است در مدت یک هفته‌ای که شاه در شهر بروجرد اقامت داشته، هر روزه عده‌ای از رؤسا و خوانین لر را به حضور پذیرفته و به هریک خلعت و انعامی داده و آنان هم به این مرحمت ملوکانه افتخار می‌کرده‌اند. او کشت خشخاش را مهم‌ترین محصول لرستان نوشته. در پایان او هم مثل شاه هنگام ترک بروجرد و رفتن به نهاوند و سرچشمه‌ی گاماسیاب از اقامت درونایی تعریف کرده، اما در عین حال افزوده است به علت نزدیکی به لرستان زحماتی هم متحمل شده‌اند، زیرا در اردو مکرر دزدی اتفاق می‌افتاده و حتی چادر شاه نیز از دستبرد در امان نمانده است!

حال وقت آن است که تاریخ مسعودی به قلم مسعود میرزا ظل‌السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه را ورق بزنیم و ببینیم در سفر به لرستان چکار کرده که پدرش به قول فوریه می‌خواسته از لرها دلجویی کند. ابتدا باید بگوییم چون مادرش عفت‌الدوله نسبت قجری نداشت ظل‌السلطان به ولیعهدی انتخاب نشد. مدت ۳۵ سال حاکم اصفهان بود و از آنجا کسانی را به نیابت به حکومت لرستان و خوزستان و سایر شهرهای تحت حاکمیت خود گسیل می‌کرد. بسیار مستبد و خودرأی بود. هیچ‌یک از شاهزادگان عصر ناصری را هم شأن خود نمی‌دانست و لذا دشمنانش او را زلزله‌السلطان لقب داده بودند. به سیاحت و به قول خود به بلوک گردشی و به ویژه به شکار علاقه داشت. اسپاروی اهل انگلستان که مدتی فرزندان ظل‌السلطان را تعلیم داده، جزئیات خلق و خوی وی را در اثرش به نام فرزندان درباری ایران منعکس کرده و این قلم آن را به فارسی برگردانده. خود ظل‌السلطان هم شرح زندگانی و سیاحت‌های خویش را در کتابی به نام تاریخ مسعودی آورده است که از نظر بیان اوضاع اجتماعی آن روزگار حائز اهمیت است. در همین کتاب نیز به سفر خود در لرستان اشاره کرده.

ظل‌السلطان در اوج قدرت خویش ظاهراً به اسم شکار و باطناً برای نشان دادن قدرت خود

و استحکام آن در رأس قشون نسبتاً بزرگی از اصفهان یعنی مرکز حکومتش حرکت کرد و از عراق عجم به بروجرد آمد و مدتی در آنجا اقامت نمود. در این خصوص می‌نویسد:

از عراق به طرف بروجرد کوچ کردیم. علی‌نقی خان کرازی امیر تومان که آن هم از ملاکین عراق بود و عمده بلوک کراز متعلق به او بود... مهمان کردند. خیلی



تصویر ۹. مسعود میرزا ظل‌السلطان در سنین جوانی

عکس از کتاب «عکس‌های قدیمی ایران»

سیورسات دادند. بعد به بروجرد وارد شدیم؛ شهر سبز حضرت سلیمان که جزو افسانه‌هاست همین بروجرد است و تقریباً شباهت بسیاری به شهر شیراز دارد... شهر در میان تلال و جبال واقع شده و این تلال پشته‌ها به درجه‌ای قشنگ و سبز و خرم و نمایان است که مافوق ندارد؛ باغات بسیار دارد مشهور به تکابا و در هریک عمارتی چهار مرتبه و برج مانند می‌سازند که تقریباً هم قلعه و هم برج آن باغ است. چون این حدود لر بازار و دزد بازار است.

او جمعیت بروجرد را قریب ۵۰ هزار نفر نوشته و آنان را جزو لر بزرگ یا فیلی آورده است. حکومت بروجرد سال‌ها به دست محمد تقی میرزا ملقب به حسام‌السلطنه پسر هفتم فتح‌علی شاه بود. به گفته‌ی ظل‌السلطان باغ مشهور موسوم به باغ شاه و مسجد شاه شهر را همین حسام‌السلطنه ساخته است و نیز ارک کاملی در جوار بروجرد داشته است. ظل‌السلطان از وجود سید با نفوذی در بروجرد به اسم حاجی میرزا محمود یاد می‌کند که مکرر با حکام دولتی طرف شده و به آنان صدمه زده. دولت هم چند بار املاک او را ضبط کرده و وی را به تهران احضار نموده و سال‌ها در پایتخت نگاه داشته؛ اما بعد مرخص شده و در محله‌ی صوفیان که محل «بست» هم بوده اقامت کرده است.

مسعود میرزا ظل‌السلطان وقتی که در بروجرد اردو داشته، پدرش ناصرالدین شاه برای او یک شمشیر خلعت می‌فرستد. طبق رسوم می‌باید خود او به پیشواز خلعت شاه برود و ناگزیر بوده از داخل شهر و محله‌ی صوفیان عبور کند تا در مدخل بروجرد به دست هیأت گسیل شده از تهران خلعت پوشان شود. در این بین احتشام‌السلطنه نایب‌الحکومه بروجرد نزد ظل‌السلطان می‌آید و می‌گوید: آقا حاج میرزا محمود عبور از محله‌ی صوفیان با صدای شیپور و موزیک را توهین به شرع و تخریب دین دانسته و تهدید کرده کفن به گردن می‌اندازد و با کمک سادات جهاد خواهد کرد و جلوی عبور افواج دولتی را از داخل شهر می‌گیرد. آن‌طور که ظل‌السلطان نوشته است، تن به این تهدید نسپرده و متقابلاً تهدید کرده محله‌ی صوفیان را به توپ خواهد بست و دَباری باقی نخواهد گذاشت. تهدیدش مؤثر واقع می‌شود و طبق برنامه از محله‌ی

صوفیان با هیأت جنگ و طبل و نقاره می‌گذرد و حتی نوشته عمداً مدتی هم در خانه‌ی آقا معطل کردیم. عاقبت بعد از خلعت پوشان و به همان صورت به اردو بازمی‌گردد. در ادامه می‌افزاید:

در اینجا و موقع توقف در بروجرد خبر شورش لرستان و طغیان اسدخان بیرانوند و سردار خان سگوند و یاغی شدن این دو طایفه به عرض من رسید. اهمیتی در ظاهر به این مطلب ندادم، ولی در باطن خیلی اوقاتم تلخ شد...

ظل‌السلطان در مدت اقامت خود در بروجرد برای شکار و سیاحت به ونایی از بلوکات بروجرد می‌رود و از صفای آن تعریف‌ها دارد. چنان که نوشته است قریب ۶۰۰۰ نفر در کوه‌های اطراف به جرگه کردن شکار پرداخته‌اند تا حضرت والا حسابی شکار کند. چهار شب را در ونایی می‌ماند و در این مدت مهمان سرهنگ توپخانه رستم خان و سرهنگ لطفعلی خان فرماندهی فوج سیلاخور می‌شود که به گفته‌ی خود ظل‌السلطان «...از متمولین بروجرد بودند، سیورسات دادند و خدمت کردند و جمعیت شخصی ۳۰۰۰ نفره مهمان عزیز این دو سرهنگ بیچاره شدیم. به هر کدام یک سرداری ترمه مرحمت شد.» در مورد کسانی که از لرستان برای دیدارش به بروجرد آمده‌اند ابتدا از امام جمعه‌ی لرستان نام برده و نوشته است:

وی سواد فارسی رسمی نداشت. شریک دزد و رفیق قافله بود. اگر از روی انصاف ملاحظه کنیم غیر از این چاره نداشت. زیرا با حکام ضعیف لرستان و خوانین خونخوار مستقل آن حدود غیر از این رفتار چاره نداشت... به نظر اول او را شناختم و دانستم برای چه آمده، اما در باطن شکر خدا را به جا آوردم و ملاقات امام جمعه را آغاز فتوحات دانستم و در دل این شعر را مترنم بودم:

گرتویی از پاردم ساییده‌های مدرسه

باچه ورمالیده‌ی کوی خراباتیم ما

سپس از امام جمعه در باب رفتار نایب‌الحکومه‌ی آنجا به نام حاج محسن خان، که قبل از این سمت پیشکاری خود ظل‌السلطان را عهده‌دار بوده، پرس و جو می‌کند. سپس شرح مطولی از قدرت نظامی خود را به رخ سید می‌کشد و از سواران بختیاری که پشتیبان دولت هستند سخن می‌گوید. به قول خود به سید می‌فهماند در یک دست شمشیر و در دست دیگر با کیسه‌ی زر به لرستان آمده و به امام جمعه که وی را در باطن مأمور خوانین می‌داند با تشر صحبت می‌کند. در این باره می‌نویسد:

... همراه همین امام جمعه‌ی لرستان میرزا رشید خان وزیر ولله و عاقله‌ی حسین قلی خان والی پشتکوه با ۵۰۰ تومان پول نقد، چهار قطار قاطر و شش رأس اسب ممتاز بسیار خوب برای من پیشکش آورده بود. والی ناخوشی را بهانه کرده و استدعا کرده بود که او را از احضار به اردو معاف بدارم. من فقط یک اسب بزرگ را قبول کردم... و گفتم من مثل سایر حکام برای چاپیدن مردم و پول جمع کردن نیامده‌ام؛ بعد از خواست خدا و مرحمت پدر تاجدارم همه چیز دارم. آمده‌ام به درد دل مردم برسم... از مال خود هزار شتر و ششصد قاطر در زیر بنه دارم و چشم به چهار قاطر آقای توندوخته‌ام. نمی‌تواند شرفیاب شود عیبی ندارد چون پیرمرد است نیاید. اما شنیده‌ام پشتکوه شکارگاه بسیار خوبی است، من پیش او می‌آیم... با یک صد هزار قشون مهمان‌پذیر باشد.

میرزا رشید خان فرستاده‌ی والی پشتکوه که مردی زیرک و سیاست بوده از ظل‌السلطان می‌خواهد به دست خود نوشته‌ای بدهد تا والی پیش او بیاید ولی شاهزاده قاجار از قرآن مُهر کردن و امان‌نامه نوشتن طفره می‌رود و به گفته‌ی خود اردوی نظامی‌اش را به رخ این گماشته‌ی شیخ‌السارقین و شیخ‌الاکوار می‌کشد تا لرها تکلیف خود را بفهمند.

اطرافیان ظل‌السلطان که از خطه‌ی لرستان و صعوبت راه‌های آن تجربه و از قدرت و سختی مکان الوار به خصوص طایفه‌های بیرانوند و سگوند آگاهی بیش‌تری داشته‌اند به

شاهزاده‌ی قجر اندرز احتیاط می‌دهند و به نوشته‌ی خود ظل‌السلطان به او می‌گویند: «با این یک مشیت اصفهانی که به یک حمله الوار بند نیستند و نمی‌شوند و نیز چهار تا آهنی که روی توپ گذاشته‌اید و کُر و کُر می‌کشید و اسمش را توپ اطریشی گذاشته‌اید، جوانی نکنید...» از او می‌خواهند قرآن مهر کند تا آنان بروند و خوانین را مطمئن کنند و به حضورش بیاورند. لکن ظل‌السلطان سخن اطرافیان را نمی‌پذیرد و ایشان را ترسو می‌نامد.

ظل‌السلطان مدتی بعد از بروجد به سمت خرم‌آباد حرکت می‌کند تا بعد از نظم امور آنجا به خوزستان برود و مسائل آن منطقه را نیز سر و صورت دهد. با رسیدن به گردنه‌ی رازان یک فوج ۱۰۰۰ نفری از سربازان سیلاخوری را با دو عراده‌ی توپ ساخلو می‌گذارد تا از پشت سر خود مطمئن شود و به محاصره‌ی لر ها در نیاید. سپس با اردوی مرکب از ۳۰۰۰ نفر به راه خود ادامه می‌دهد.

به نوشته‌ی این شاهزاده‌ی قجر، امام جمعه و میرزا رشید خان فرستاده‌ی والی که قبلاً به بروجد آمده بودند بعد از بازگشت به لرستان آنچه را لازم دیده به خوانین فهمانده بودند. از این رو لر ها از حرکات ستیزه‌جویانه‌ی خود پشیمان شده و جمعاً نزد حاجی محسن خان نایب‌الحکومه خرم‌آباد رفته، او را شفیع خود قرار دادند. خوانین با قریب ۲۰۰۰ سوار و در معیت نایب‌الحکومه به اردوی ظل‌السلطان می‌آیند و از رفتار گذشته عذر می‌خواهند. خود نوشته است بی‌اعتنایی او به اضافه‌ی ابراز مهربانی سبب شده تا خوانین از خیالات دور و دراز بیفتند و سپس افزوده است:

رئیس آنها حاج علی خان سگوند در کمال بنیه و زرنگی بود؛ با اسدخان بیرانوند و مهرعلی خان برادرش... و جمع دیگری از خوانین معتبر لرستان مثل باقرخان امرایی آمده بودند. گفتم بروید به ایلات خودتان و جمعیت ایلات را جمع کرده شاهان کوه، می‌خواهم به شکار مرال و خرس بیایم و بعد به چگنی به شکار دراج و گراز بیایم و بعد از فراغت از شکار خرم‌آباد به اردو درآمده قرار کار لرستان را گذاشته و به عربستان خوزستان خواهم رفت از راه پشتکوه به خانه‌ی والی... لرستان را قبول نکردم، مگر محض شکارش که فقط دو ماه در میان آنها باشم؛ دوست و دشمن و

خادم و خائن را از هم جدا کرده بدانم چه باید کرد.

ظل السلطان در اینجا مختصری درباره‌ی حاصلخیزی لرستان می‌نویسد و خاک آن را با نباتات و جنگل‌هایش عیناً مثل خاک فارس اما حاصلخیزتر از آنجا می‌داند. به گفته‌ی او عموم مورخان لرستان را دو قسمت می‌کنند: یکی لر کوچک که عبارت از کهکیلویه ی فارس و ممسنی و بختیاری و بخشی از خوزستان است؛ و دیگری لر بزرگ که به نوشته‌ی او شامل تمام خاک بروجرد و متعلقات آن است و برخی از مورخان ملایر و تویسرکان و نهاوند و خذل و پیشکوه که عبارت از خرم‌آباد باشد و نیز پشتکوه که عبارت از خاک فیلی تا نزدیک کرمانشاه باشد، لر بزرگ نامیده‌اند. سپس چنین ادامه می‌دهد:

غلبه‌ی مغولان و تاتاران و دخول عرب به خاک ایران، جنس مردم ایران و جنس زردشتیان را از میان برداشت و یا مخلوط شدند با عرب و ترکمان و تاتار؛ فقط لر کوچک و لر بزرگ و کردستان عثمانی و کردستان ایران همان نسل قدیم و همان تخم و نژاد و باقیمانده‌ی ساسانیان و پیشدادیان و کیان هستند؛ نسل قدیم این جماعت ابداً تغییر نکرد؛ حتی زبان الوار که شعبه‌ای است از پهلوی، در کمال خوبی برقرار است.

حکایتی از حبیب‌السیر اثر خوند میر را ذکر می‌کند و می‌نویسد: در گذشته یک صدخانه از طرف موصل و شامات به لرستان آمدند. علی پسر سرکرده‌ی آن عده با جمعی از طایفه‌ی خود به مهمانی بزرگ لر‌ها می‌آیند؛ خدمتکاران در وقت کشیدن شیلان یعنی ناهار طبقی که سر گاو پخته‌ای در او بوده اشتباهاً جلوی علی می‌گذارند، او به همراهان خود می‌گوید به زودی ما رئیس لر‌ها خواهیم شد، چون سر گاو را که نشانه‌ی ریاست است پیش ما نهادند. از این حرف مختصر نقاری بین مهمانان و میزبان به وجود می‌آید. روزی لر‌ها علی را در بیابان آن قدر می‌زنند که خیال می‌کنند مرده است. سگ علی در فرصت مناسبی که لر‌ها در خوابند گلوی ضارب را پاره و او را

می‌کشد و سپس خود را به چادر علی می‌رساند. اقوامش با دیدن سگ بی‌صاحب و خون‌آلود می‌فهمند حادثه‌ای رخ داده جمعی دنبال سگ را می‌گیرند و بر سر نیم مرده‌ی علی می‌رسند. وی بعد از معالجه و بروز فرصت مناسب و جنگ‌های پی در پی عاقبت صاحب اختیار کل لرستان می‌شود و پیش‌بینی‌اش تحقق پیدا می‌کند.

ظل السلطان از آثار شهرهای عظیم در خاوه و الشتر و صیمره و جایدن خبر می‌دهد که هر ساله فرنگی‌ها از آنجاها آنتیک در می‌آورند و می‌فروشند. شهر خرم‌آباد را در انتها یک قصبه‌ی بزرگ نامیده که بناهای قدیمی آن رو به ویرانی گذاشته و شخص او ۲۰۰۰۰ تومان برای تعمیر بناهای آن پرداخت کرده است. اما از صفای منطقه داد سخن داده و نوشته است:

این قسم توجهی که امروز اهل اروپا در آبادی باتلاق‌زارهای آنجا می‌کنند، می‌توانم به اطمینان قسم بخورم که اگر فقط در همین خاک لرستان بکنند، دخل لرستان دو برابر مصر و صفایش و قشنگی‌اش هزار برابر سوئیس می‌شود. چه آنجاها را مهندسین قابل با مخارج‌های گراف به زحمت این قسم قشنگ و زیبا کرده‌اند، اینجا را دست طبیعت و پنجه‌ی قدرت مصفا نموده... شخص تا نبیند تصدیق اقوال مرا نخواهد کرد.

در احوال طایفه‌ها نیز اطلاعاتی آورده؛ ابتدا از طایفه‌ی فیلی به تعداد یک صد و پنجاه هزار خانه به ریاست حسین قلی خان ابوقداره نام برده و نوشته است به دلیل ظلم اجداد حسین قلی خان، تماماً به خاک عراق عرب فراری شده‌اند و تعدادشان به سی هزار خانه کاهش یافته. دوم از طایفه‌ی درانه‌وند که احتمال می‌رود منظور او بیرانوند باشد به تعداد چهل هزار خانوار اسم برده؛ طایفه‌ی امرایی را نیز همین تعداد می‌داند؛ سگوندها را ده هزار خانه می‌نویسد. از طایفه‌های حسونود و سلسله و دلفان یاد می‌کند. طوایف صغیره و کبیره‌ی لرستان را جمعاً حدود دویست هزار خانه برآورد کرده. به عقیده‌ی او چون اینجا لر بازار است تهیه‌ی آمار صحیح مقدور نمی‌باشد. در شرح شکار خود توصیفی به دست می‌دهد و می‌گوید مرالی زده که شاخ‌های آن را

کلی یاغی شده‌اند و اردوی او را در محاصره گرفته‌اند. نوشته است فوراً قریب چهل نفر از خوانین و رؤسای لر را گرفته و برای مقابله با الوار با توپخانه به سمت آنان حرکت کرده و بعد ادامه می‌دهد:



تصویر ۱۰. مسعود میرزا ظل السلطان سمت راست و

مظفرالدین شاه در دوران ولایتعهدی

عکس از کتاب «عکس‌های قدیمی ایران»

در عمارتش در تهران موسوم به عمارت مسعودیه نصب کرده و نوشته است وقتی مشروطه‌خواهان عمارت او را در تهران آتش زدند آن قدر از سوخته شدن این دو شاخ متأثر شده که سوختن و غارت اسباب و اثاث منزلش او را ناراحت نکرده... و باز اینکه در حین شکار در لرستان یکی از ریش سفیدهای حسنونند از ورزیدگی او تعریف کرده و گفته است چه پیاده‌ی زرنگی هستید، چطور پدر و مادر شما به دوری تو راضی می‌شوند؟

وقتی ظل السلطان در لرستان اقامت داشته خبر قیام اکراد در مرز ایران منتشر و شایع می‌شود که شاه و ولیعهد را کشته‌اند، آذربایجان و تهران غارت شده. رسیدن تلگرافی از طرف شاه به ظل السلطان این شایعه را قوت می‌بخشد. شاه از فرزندش می‌خواهد بی درنگ نقشه‌ی عزیمت به خوزستان را لغو کند به بر و جرد بازگردد و به همدان برود و منتظر دستور باشد.

لرها از خبر شورش کردها به تلاطم می‌افتند؛ خط تلگراف را قطع می‌کنند و شهر خرم‌آباد و در نتیجه ظل السلطان و اردوی او را به محاصره در می‌آورند. رسیدن قاصدی از مراغه به خرم‌آباد کار را بر شاهزاده قاجار دشوارتر می‌کند. زیرا قاصد نامه‌های زیادی از مراغه برای سربازان فوج مراغه که در خرم‌آباد ساخلو داشته‌اند می‌آورد که در آنها مردم به بستگان سرباز خود از افتادن این شهر و ارومیه به دست کردها و قتل و غارت ساکنان آنها خبر می‌دهند. سربازان مراغه‌ای در سربازخانه را می‌بندند، یا علی می‌کشند و یاغی می‌شوند. ظل السلطان اردوی خود را به بهانه‌ای از داخل خرم‌آباد خارج می‌کند و در بلندی بیرون شهر اردو می‌زند. سه فوج از سربازان خود را برمی‌دارد و به سر وقت فوج مراغه می‌آید. در آنجا سربازان آذری را می‌بیند که مرتب فریاد می‌کشند شیخ عبید کردستانی شاه را کشته، دیگر ولیعهدی در میان نیست و کردها زن و بچه و خویشاوندان ما را به قتل آورده و مایملکشان را غارت کرده‌اند. ظل السلطان بسیار می‌کوشد به آنان بفهماند این شایعه دروغ است، لکن سربازهای مراغه‌ای قبول نمی‌کنند. به فوج‌های همراهش دستور می‌دهد بر سر مراغه‌ای‌ها بریزند. در این میان به قول ظل السلطان ده پانزده نفر فضولشان کشته می‌شوند و قریب ۵۰۰ نفرشان را نیز دستگیر و زنجیر می‌کنند و به اردو می‌آورند.

در بازگشت به قول خود می‌بیند پرده از روی کار الوار افتاده و طایفه‌های بیرانوند و سگوند به

آنها هم با کمال جسارت و خبرگی پیش آمدند. سپاهی این طوایف سی چهل هزار رجاله، به ده هزار تفنگچی می رسید. توپ اوخات توس آغاز غریدن کرد و به قدر صد و پنجاه شریئل و گرناد [خمپاره و نارنجک] در میان طوایف ترکید و تفنگ دهن پر کن طوایف از چهل قدم گلوله اش پیش نمی آمد. تفنگ و رندل ما که سه هزار قدم گلوله اش خوب می زد جان آن طوایف رازیر و زیر و پریشان کرد که دَیاری از آنها دیگر دیده نشد... مراجعت به اردو کرده، اسدخان رئیس بیرانوندها با سردارخان رئیس سگوندها و خانجان رئیس سگوندها و صفرخان رئیس سگوندها و عجم خان رئیس حسنوندها را در حضور خوانین لر و محبوسین دادم به دار کشیدند؛ مابقی را مثل مهرعلی خان برادر اسدخان، و پسر عموی سردار خان حاج علی خان با پسرش مهرعلی خان، این ها را که به کُل و زنجیر بودند مرخص کردم و گفتیم بروید در میان ایلاتان، اگر جنگ و هرزگی بکنید همان است که دیروز دیدید تا دانه ای آخرتان را می کشم.

در این میان هم حاج محسن خان نایب الحکومه ی خرم آباد با عده ای به میان ایلات می رود و از آنان دلجویی و به آینده امیدوار می کند. در این اوان حسین قلی خان والی هم از پشتکوه نزد شاهزاده ی قاجار می آید و مرحمت می بیند و شمشیر جواهرنشان خلعت می گیرد و باز می گردد. ظل السلطان به حاجی محسن خان لقب مظفرالملک اعطا می کند و حکومت تام الاختیار لرستان را به او می دهد و وی را با شمشیر مرصع و پالتو ترمه خلعت پوشان می نماید. سپس برای اجرای حکم تلگرافی پدرش ناصرالدین شاه عازم بروجرد می شود تا از آنجا به همدان برود. در رازان به او اطلاع می دهند هنگامی که وی در خرم آباد در حال جنگ بوده، قریب پنج هزار نفر از الوار به قصد غارت بروجرد به حرکت درآمده اند اما فوج سیلاخور در رازان، توانسته با کمک توپ اتریشی و تفنگ و رندل آنان را تار و مار کند و مانع چپاول شهر به دست الوار شود. باری، ظل السلطان بعد از ورود به بروجرد تلگرافی دریافت می کند که غائله ی کردستان به دست سپاه ولیعهد، مظفرالدین میرزا، در آذربایجان سرکوب شده و نیازی به قشون او نیست و

لازم است از بروجرد به اصفهان برود. او هم چند روز بعد خاک لرستان را ترک می گوید و به مقر حکومتش در اصفهان بازمی گردد.

حاج سیاح محلاتی را می باید به معنی کلام و به معیار آن روزگار یکی از جهانگردان ایرانی به شمار آورد. به قول خود یک دور تمام دنیا را سیاحت کرد؛ از اروپا به امریکا و از آنجا به ژاپن و چین و سپس به بمبئی رفت. در هند آقاخان محلاتی هم ولایتی خود و رئیس فرقه ی اسماعیلیه را ملاقات کرد. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از طریق کراچی و بندرعباس به ایران بازگردید. شرح سفرهای خود را در خاطرات حاج سیاح محلاتی ثبت نمود. با گذشت دو سال بار دیگر به اروپا رفت و از طریق اسلامبول به زیارت کعبه نائل آمد و از مسیر بغداد وارد خرمشهر شد، به دزفول آمد و از اینجا عازم پشتکوه گردید. خود می نویسد:

عازم شدم سیاحت مفصلی در پشتکوه و پیشکوه نمایم. تلگراف مظفرالملک نایب الحکومه لرستان از خرم آباد رسید... الخ والخ.

با عبور از صیمره وارد قلمرو حکومت حسین قلی خان والی پشتکوه می شود. در این خطه مردم فقیر و بیچاره را چنان دیده است که لباس تنشان از کهنگی و پارگی مثل رشته و پاره که به درخت ها می بندند، از تنشان آویزان بوده. به قول خود از شدت زحمت و گرسنگی، پوست و استخوانی بیش نبوده اند. حاج سیاح حیرت کرده چرا چنین مردمان پریشانی اقدام به راهزنی نمی کنند. خود جواب داده است، دلیل آن است که الوار پشتکوه از والی خیلی می ترسند زیرا وی به یک بهانه جمعی را «تمام» می کند. حقیقت می گوید که نوشته است:

... هر مستبد خودپرست می خواهد هرکس را که دستش می رسد چنان ضعیف

کند که بر خاطرش تمرد خطور نکند...

در « ده بالا » مرکز پشتکوه به دیدن حسین قلی خان می‌رود؛ او را بلند قد، پهن سینه و باسطوت توصیف می‌کند. نوشته است والی عیال متعدد دارد و از دیگران شنیده که والی دو خواهر را در نکاح خود داشته و والی گفته است: «این عیسی ندارد، شاه هم این کار را کرده». از نوشته‌های دکتر فوریه پزشک ناصرالدین شاه که زنان او را هم معالجه می‌کرده می‌دانیم اشاره او به ناصرالدین شاه است که دو خواهر را به نام‌های عایشه و لیلی در نکاح خود گرفته و عایشه به فوریه گفته است از روزی که شاه به لیلی عشق ورزیده او یعنی عایشه آن قدر گریسته که چشم درد گرفته.

باری، حاج سیاح از اوضاع بد مردم بسیار شکوه می‌کند و از والی می‌خواهد هر چه زودتر به او اجازه دهد تا از آنجا برود تا پیشکوه را سیاحت نماید. از طریق کرمانشاه به قصد دیدن خرم‌آباد و بروجرد حرکت می‌کند. ابتدا به اوضاع اجتماعی می‌نگرد و می‌نویسد:

لرستان بهترین اماکن ایران از کوه‌های خوزستان گرفته تا بروجرد و ملایر و همدان است که در قدیم مرکز آبادی و ثروت و تمدن بوده... بدبختانه این بهترین اماکن ایران بلکه آسیا که قابلیت دارد یک دولت بزرگ متمدنی را کفایت کند، در دست الوار وحشی دزد است... و چنین اراضی پر قیمت را بایر گذاشته‌اند. ایران زمانی به حالت قدیم برمی‌گردد و محسود عالم می‌شود که تمام این ایالات خلع اسلحه شده... اهالی لذت علم و تربیت و تمدن را بیابند... این الوار همه گویا دزدی و غارت را صنعت خود قرار داده. اندامی خوش، جمالی خوب و هیئت بارشادت دارند.

او در مقایسه‌ی کردستان و لرستان مردم کرد را آرام‌تر و مطیع‌تر از لر ها دانسته و به استناد قیافه‌ی هر دو قوم، آنان را از یک جنس و از اصل قدیم آریایی نوشته که نژاد ترک و عرب در آنان

تأثیر نکرده. به گمان حاج سیاح دلیل رشد مو در مردان ساکن لرستان ناشی از آب و هوای این منطقه است. او پس از ۶ روز سفر از طریق هرسین به خرم‌آباد می‌رسد و در منزل مظفرالملک نایب‌الحکومه‌ی لرستان و ناظر پیشین ظل‌السلطان اقامت می‌کند.

پس از گردش در خرم‌آباد آن را شهر کوچک قشنگی نامیده که کاروانسرای تازه‌ای در آن ساخته‌اند. ثروتمندترین شخص آن شهر را امام جمعه دانسته و نوشته است او بلاولید یعنی بی‌اولاد است. به گفته‌ی حاج سیاح همه چیز در این شهر در نهایت ارزانی و فراوانی بوده و خصوصاً گوشت و روغن و کبک را فراوان یافته. برج بسیار معظم یعنی قلعه‌ی فلک‌الافلاک را «سلاسل» نامیده و از آب روان پای آن و انارهای خوب شهر تعریف کرده. سپس ادامه داده:

مردم از اقتدار و نظم مظفرالملک تمجید می‌کردند و او هم از کشتن و بریدن و بستن و حبس و زنجیر و فلک کوتاهی نداشت. مال‌التجاره آنجا اسب و قاطر و گوسفند و پشم و روغن و پوست و فرش است.

حاج سیاح پس از چند روز سیاحت به طرف بروجرد حرکت می‌کند. از راه زاغه که هموار و سه روز راه بوده چشم پوشیده و از راه «پونه» که یک روز راه اما ناهموار بوده به مقصد روان می‌شود. شب را در خلد برین می‌گذرانند و غروب روز بعد به بروجرد می‌رسد. خود می‌نویسد:

در شهر گردش کردم، واقعاً بروجرد دارالسرور است، سرایا سبز و خرم است، پر آب و باغ و صفا و گلستان است. قلعه‌ی شهر خیلی خراب است... مدارس چندی دارد. مسجد شاه معتبری دارد... مال‌التجاره‌اش مثل خرم‌آباد است و از خرم‌آباد معتبرتر و بزرگ‌تر است. این شهر و اطرافش غالباً در معرض تاخت و تاز الوار است لهذا همیشه حاکم مقتدری برای امن داشتن این ولایت لازم است. بعضی صنعتگران قابل هم در بروجرد هستند. مردمان آن تعصب زیاد دارند. ساداتی هم در آنجا در نهایت اقتدار بر مردم تحکومات می‌کنند.

حاج سیاح پس از اقامت کوتاهی در بروجرد و قبول تحفه‌های این شهر، راه محلات را در پیش می‌گیرد تا از آنجا به تهران بازگردد.

از مسافران عصر ناصرالدین شاه که از لرستان عبور کرده و اشاراتی در این باب آورده‌اند دو تن دیگر باقی است. یکی از این دو حاج میرزا عبدالغفار نجم‌الملک است که در سال ۱۲۹۸ ه.ق. به دستور همین پادشاه برای بازدید سد اهواز و برآورد هزینه و کیفیت بنای آن از مسیر بروجرد و خرم‌آباد به خوزستان سفر کرد.

نجم‌الملک مردی مهذب و باریک‌بین بود و در علوم ریاضی و نیز ادب پارسی چیره‌دستی نشان داد و تألیفات مفیدی از خود به یادگار گذاشت. شرح این مسافرت ۹ ماهه را در سفرنامه‌ی خوزستان آورده است. آن طور که خود نوشته در صفر سال ۱۲۹۹ از طریق سرنبه و زالیان به بروجرد می‌رسد و هشت روز آنجا اقامت می‌کند و در این مدت به کشیدن نقشه‌ی محیط شهر و راه‌های اطراف می‌پردازد و مدتی هم معطل برف و کرایه کردن چارپا می‌شود. در ادامه می‌افزاید:

بروجرد شهری بزرگ ولی خراب است؛ حصاری معتبر داشته حالا بیش‌ترش خراب شده و خندق محو گشته. قریب ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت آنجا است الی ۵۰۰۰۰ نفر. چند محله است، کوچه‌ها خیلی کثیف و تنگ و معوج است. جز محله‌ی صوفیان که آقایان نشسته‌اند بعضی کوچه‌های مستقیم و عریض با نهر جاری دارد... اطرافش تا فاصله‌ی زیاد باغ انگور است... در همگی عمارات دوسه طبقه قشنگی ساخته‌اند شبیه پابیون‌های فرنگی. بهار خوبی دارد و سبز و خرم است. آنجا صنعت چیت‌سازی خیلی رواج و دایر است. آب خوشگوار ندارد.

به گفته‌ی نجم‌الملک گنج بروجرد از همدان می‌آمده و خرواری سه تومان فروخته می‌شده.

زغال آن را لرستان به ازاء هر من تبریز یا حدود سه کیلوگرم امروزی به قیمت یک عباسی تأمین می‌کرده. حصار بروجرد شش دروازه و شهر نیز پنج باب کاروانسرا داشته. رئیس‌التجار بروجرد را خواجه محمد باقر و علمای معروف آنجا را آقای ملامحسن و حاجی میرزا محمود یعنی همان شخصی نوشته که با ظل‌السلطان درافتاد.

حاج میرزا عبدالغفار نجم‌الملک بعد از اشاره به زمستان بسیار سرد آن سال از بروجرد به صوب چالانچولان حرکت کرده و اینجا را ملک احمدخان سرهنگ یعنی حاج احمد یاراحمدی که در صفحات پیشین عکس او را شمشیر به دست دیدیم، ذکر نموده، و این شخص را کدخدامنش و معقول توصیف کرده. از قریه‌ای به نام افراوند نام برده که در آنجا مسکوکاتی به دست مردم افتاده که گفته‌اند اینجا محل افراسیاب بوده. از مشقت راهپیمایی در برف سنگین یاد کرده و نوشته است. سرانجام بعد از پنج روز سختی به خرم‌آباد رسیده. میرزا عبدا... منشی و نایب‌الحکومه با جمعی سوار و معاریف شهر تا یک فرسخی به پیشوازش آمده‌اند. در مورد حاکم لرستان می‌نویسد:

میرزا محسن خان سرتیپ مظفرالملک و منصوب ظل‌السلطان نایب‌الایاله خرم‌آباد و لرستان مرد کافی و قاعده دان و تربیت شده و با سواد معقولی است... تمام اوقات خود را مصروف خدمت دولت می‌نماید؛ در تنظیم ولایت از مخارج جیب خود مضایقه نمی‌کند. این بنده او را ملاقات ننمودم ولی مدتی در خاک او حرکت می‌کرده و همه جا نظم و سیاست و مردم‌داری او را دیده؛ الحق مرد قابلی است.

نجم‌الملک هفت روز در خرم‌آباد اقامت کرده و به نقشه کشیدن و جمع‌آوری اطلاعات پرداخته؛ از چشمه‌ی خلد برین، سنگ‌نوشته، مناره‌ی شهر به ارتفاع ۳۱ زرع و محیط قاعده به اندازه‌ی ۱۸ زرع یاد کرده؛ قلعه‌ی فلک‌الافلاک را به اشتباه به حسن خان والی منسوب دانسته. جمعیت شهر را ۱۵۰۰۰ نفر از جمله ۱۰۰۰ نفر یهودی نوشته. از سید صادق امام جمعه‌ی شهر و

آقا میرزا صدرالدین یاد کرده و آورده است امام جمعه بی بضاعت نیست و سالی ۲۰۰۰ تومان مداخل ملکی دارد، اما میرزا صدرالدین مردی فقیر است. در ادامه می‌افزاید: «خرم‌آباد شهر کثیفی است، بد آب و هوا است ولی آب فراوان دارد که خیلی ثقیل است و...»
در باب صیمره هم نوشته است:

عجب نقطه‌ی معتبری است. سابق آنجا شهر معظمی بوده. این محل خیلی اهمیت دارد. دولت هر قدر آنجا آبادی نماید ضرر ندارد، اضعاف مضاعف نتیجه خواهد داد.

به گفته‌ی او چون بین خرم‌آباد و دزفول هیچ آبادی قابل‌ی وجود نداشته لذا او مجبور شده تمام مایحتاج خود را از خرم‌آباد تهیه و حمل نماید. حوادث سال‌های بعد نظر او را تصدیق کرد که نوشته است مسیر لرستان به خوزستان که راه الوار و بختیاری است خراب و نامسکون است و مادامی که جاده ساخته نشود، خوزستان جزو ایران شمرده نمی‌شود. بلکه ملکی جداست که اسماً به ایران تعلق دارد.

نجم‌الملک پس از خروج از خرم‌آباد از مسیر قلعه نصیر جودکی و مخبرآباد که آنجا را محل تلگرافخانه‌ی متروکی ذکر کرده، به میان طایفه‌ی دیرکوند می‌رود و ظاهراً خیلی احترام می‌بیند؛ با این حال، تا صبح نمی‌تواند بخوابد چون پی می‌برد دیرکوندها می‌خواهند به اسم طایفه‌ی جودکی به چادر او و همراهانش بریزند و آنان را غارت کنند و به قتل برسانند. روز بعد از قلعه رزه و آب‌زال می‌گذرد و به بُنه قشلاق ایل بیرانوند که آن را پیرانوند ضبط کرده وارد می‌شود. رئیس آنان را حیدرخان برادر اسدخان یا همان کسی نوشته که ظل‌السلطان گفته است وی را در خرم‌آباد به دار کشید. نجم‌الملک روز بعد در بنه‌ی سادات موسوی در حوالی حسینیه اتراق می‌کند و از آنجا به خاک خوزستان پا می‌نهد.

آخرین سیاح عصر ناصری که از لرستان گذشته و سفر خود را زیر عنوان خاطرات فرید کتابت کرده شخصی است به اسم میرزا محمدعلی خان فرید الملک همدانی.

فریدالملک در سال ۱۲۶۷ قمری در حوالی همدان به دنیا آمد. بعدها در تهران به توپخانه‌ی مبارکه‌ی ناصرالدین شاهی پیوست. در معیت میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله وزیر مختار ایران در انگلستان به لندن رفت. برای انجام مأموریت‌هایی در داخل ایران به سفر پرداخت. از جمله در سال ۱۳۱۵ قمری همراه با سردار اکرم والی وقت خوزستان از مسیر همدان و ملایر به بروجرد آمد تا از آنجا و از طریق خرم‌آباد به خوزستان برود. در بیرون شهر بروجرد همگی مورد استقبال جمعی از دولتیان و اعیان و اشراف قرار می‌گیرند. در ادامه آورده است:

فوج کزاز اول شهر صف کشیده در ورود حضرت سردار اکرم موزیک نواختند. خیلی باشکوه و جلال وارد شهر بروجرد شده در اردوی واقع در دروازه‌ی قبر آقا که محله‌ی صوفیان باشد فرود آمدیم... ده روز در بروجرد برای فراهم آوردن مال به جهت آذوقه اتراق شد، زیرا باید آذوقه‌ی ده منزل را در بروجرد تهیه کرده و همراه داشت، چون در منازل عرض راه خاک بروجرد و لرستان و عربستان خوزستان آذوقه پیدا نمی‌شود.

به نوشته‌ی فریدالملک در این زمان حکمران بروجرد و لرستان شاهزاده حشمت‌الدوله بوده است. در مآخذ دیگری هم آمده است حشمت‌الدوله، نوه‌ی فتحعلی‌شاه پس از آنکه به جای پدرش محمد علی میرزا دولت‌شاه حاکم کرمانشاه شد، هوس کرد نواحی بروجرد و لرستان را نیز از عموی خود حسام‌السلطنه بستاند و لذا در جنگی او را مغلوب کرد و مدتی به این هوس جامه‌ی عمل پوشاند. سرانجام فتحعلی‌شاه کسی را مأمور اصلاح کار فرزند و نوه‌ی خود کرد و هریک را به مقر سابق حکومتیشان بازگرداند.

فریدالملک متاع بروجرد را تریاک نام برده که به گفته‌ی او در یکی از کاروانسراهای آنجا تا روزی دو هزار تومان تریاک خرید و فروش می‌شده و نیز تجارت قالی را پر رونق دانسته که از این

شهر به تبریز و روسیه حمل می‌شده. نوشته است اغلب ملاکان و اعیان بروجرد از طایفه‌ی سادات طباطبایی هستند.

فریدالملک همدانی در رأس فوج ۵۰۰ نفری خود همراه با سردار اکرم والی خوزستان و ۱۵۰ سوار کشیک‌خانه‌ی شاهسون از بروجرد به صوب خرم‌آباد حرکت می‌کند. با عبور از سراب حلوان و با استقبال سواران یار احمدی که به پیشواز سردار اکرم آمده بودند، به چالانچولان می‌رسد. هنگام عبور از زاغه و دیدن اردوی حکومتی نوشته است دولت برای وصول مالیات از الوار مجبور است به این منطقه اردو بفرستد.

باری، در ماه صفر ۱۳۱۵ فوج فریدالملک و سردار اکرم با استقبال سواران سگوند وارد خرم‌آباد می‌شوند. او از سربازخانه‌ی شهر به خوبی تعریف می‌کند که حاج میرزا محسن خان مظفرالملک ساخته و برخی از آثار را نیز تعمیر کرده و از جمله در مورد مناره‌ی شهر نوشته است که مردم می‌گویند این منار مسجدی بوده که حضرت امام حسن (ع) در اینجا بنا کرده. سپس می‌افزاید:

خرم‌آباد به واسطه‌ی اشجار زیاد و آب‌های جاری، سبز و خرم می‌آید ولی از قرار مشهور آب و هوایش تعریفی ندارد یعنی سالم نیست و تب نوبه می‌آورد. برنج خوب در خرم‌آباد به عمل می‌آید بهتر از مازندران... نایب‌الحکومه شاهرخ میرزا بود که از جانب نواب اشرف والا حشمت‌الدوله با محمدعلی خان رئیس ایل سگوند که سرتیپ است، خدمت حضرت سردار اکرم آمدند.

به نوشته‌ی فریدالملک دولت امنیت راه لرستان تا خوزستان را به خود الوار سپرده تا با دریافت حقوق، قافله‌ها را عبور دهند. از جمله امنیت راه جنوب لرستان و منتهی به خوزستان در اختیار دسته‌ی جودکی، دسته‌ی میر نامدار و برادرهایش و دسته‌ی میر تقی بوده و دولت به هر سوار سالی چهل و به هر پیاده سالی بیست تومان حقوق می‌داده تا قافله‌ها را از این راه عبور دهند. در توصیف لباس و وضع ظاهر رؤسای الوار آورده است که آنان ریش و زلف بلند دارند،

شال کلفتی به کمر می‌بندند، قبای کمرچین و کلاه نم‌دی سیاه و عبای نازک پشمی بر تن می‌پوشانند، شلوارشان گشاد است و همیشه مادیان سوار می‌شوند.

از محققان اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم که در آثار خود به لرستان اشاره دارند باید از لرد کرزن بارون و مارکیز اول بریتانیا یاد کنیم. او در سال ۱۸۵۹ به دنیا آمد و بعدها پس از فراغت از تحصیل در دانشگاه آکسفورد به سفرهای وسیع در آسیا پرداخت. قریب شش سال نیز نایب‌السلطنه و حاکم کل هند وستان شد. مدتی نیز ریاست دانشگاه آکسفورد را عهده‌دار گردید. در سال ۱۹۱۹ به وزارت خارجه بریتانیا رسید و این سمت را پنج سال حفظ کرد. انجمن جغرافیایی سلطنتی بریتانیا به خاطر تتبعاتش به وی مدال طلا داد. جرج ناتانیل کرزن در سیاحت ایران به تن خویش به لرستان سفر نکرد، با این حال در اثرش با عنوان ایران و قضیه‌ی ایران که تنبعی اندیشمندانه است به این خطه پرداخته. در مورد تبار لر ها مطلبی دارد که غالب سیاحان آن را نقل کرده‌اند. او نوشته است اینکه لر ها از چه قوم و طایفه‌ای هستند و از کجا آمده‌اند از رازهای ناگشوده‌ی تاریخ است. اما افزوده است اکثریت نویسندگان بر این قول‌اند که لر ها اصل و تبار آریایی دارند و پیش از ورود تازیان و ترکان و تاتارها در این سرزمین بوده‌اند. زبانشان منشعب از فارسی قدیم است که تا حدی با پهلوی ساسانی تجانس دارد. با احتمال می‌توانیم قبول کنیم لر ها از بازماندگان نسل و نژادی به شمار می‌روند که به گفته‌ی مارکوپولو یکی از هشت امیرنشین ایران بوده است.

کرزن دو تیره‌ی عمده‌ی پیشکوه را گولک ها و سلورزی ها نوشته و آنها را به طایفه‌های چندی تقسیم‌بندی کرده است. می‌گوید در میان تیره‌های بالاگریوه هنوز هم دیرکوند ها زبردستی دیرینه‌ی خود را در کار فتنه‌انگیزی و راهزنی حفظ کرده‌اند. رئیس آنان را میرحاجی نام برده که در بررسی سفرنامه‌ی ویلسن در صفحات بعد بیش‌تر با او آشنا خواهیم شد. و آورده است بعضاً دولت به میر حاجی و برادرزاده‌اش میر نامدار پاداش می‌دهد تا دزدهای دیگر را

دستگیر کنند. این دو با هم دشمنی دیرینه هم دارند و وقتی با هم در حال نزاع نباشند آفت جان و مال مسافران می‌شوند.

جمعیت شهر خرم‌آباد را ۲۰۰۰۰ نفر نوشته و آورده است قصر ویران شهر که به اتابکان لر تعلق دارد با برج و باروهایش ایستاده بر صخره‌ی بلند بی‌شبهت به استحکامات راهزنان ساحل رود رن در اروپا نیست. در مورد حسین قلی‌خان اظهار نظر کرده که گذشته از امیر قائن او بیش از هر تبعه‌ی دیگری در ایران مستقل است و ۷۰۰ سوار و ۲۰۰ پیاده دارد و می‌گویند قادر است تا ۳۰۰۰۰ مرد جنگی را مسلح کند. کم‌تر از مقر خود خارج می‌شود. خوش محضر اما با هیبت است و بدین سبب او را ابوقدره هم می‌گویند. گرچه ۵۵ سال سن دارد اما از می‌گساری سخت شکسته شده.

به نوشته‌ی لرد کرزن کشیدن خط تلگراف و وجود شهرهای عمده‌ای مثل خرم‌آباد و بروجرد و کرمانشاه در مجاورت پیشکوه سبب شده تا نفوذ دولت روسیه در این منطقه و در مقایسه با پشتکوه افزون‌تر شود. بروجرد را مرکز حاکم‌نشین ناحیه‌ای نامیده که اکنون بیش‌تر به اراک تعلق دارد. به گفته‌ی او در چندین محال بروجرد تعدادی از بختیاری‌ها سکونت دارند و حاکم این شهر بر عده‌ای از ایشان حکومت می‌کند و بخشی از مالیات بختیاری را نیز می‌گیرد. جمعیت بروجرد را ۱۷۰۰۰ نفر ذکر کرده و نوشته است چون این شهر بر سر جاده‌های دزفول و کرمانشاه و همدان و تهران و اصفهان قرار گرفته از این رو اهمیت تجاری دارد. محیط حصارگلی بروجرد را پنج میل یا حدود هشت کیلومتر و تعداد دروازه‌های آن را پنج باب نوشته است. چلوارهای رنگین را مصنوع عمده‌ی بروجرد می‌داند. جمعیت کل لر تبار شامل لر بزرگ و کوچک را در سال ۱۸۸۸ معادل ۱۳۰۶ قمری یعنی اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قریب ۷۸۰۰۰ نفر از جمعیت شش میلیونی ایران برآورد کرده است.

ژاک ماری دمرگان اهل فرانسه و مهندس معدن بود. در سال ۱۸۸۹ به دعوت وزیر معارف

ناصرالدین شاه از طرف دولت فرانسه برای کارهای باستان‌شناسی به ایران دعوت شد. در فرهنگ فارسی آمده است او سه سال در ایران کار کرد و تحقیقات خود را در پنج کتاب منتشر ساخت. دمرگان با توجه به اهمیت آثار باستانی، دولت فرانسه را وادار نمود برای حفاری مکان‌های قدیمی در ایران امتیاز بگیرد. وزیر وقت فرانسه در سال ۱۸۹۴ موافقت ناصرالدین شاه را برای واگذاری امتیاز انحصاری در تمام ایران به دست آورد که در سلطنت مظفرالدین شاه عملی شد. بعد از آن هیأت علمی فرانسه به ریاست دمرگان به ایران آمد و شوش را مرکز عملیات خود قرار داد. در اینجا مقدار زیادی عتیقه و از آن جمله ستون سنگی کوتاهی حاوی قوانین حمورابی یا کهن‌ترین قانون مدون جهان و متعلق به حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح را به دست آورد و آن را به همراه آثار کهن دیگری به موزه‌ی لور پاریس منتقل کرد.

با دوست باستان‌شناسی از تاراج این گنجینه‌های عهد باستان صحبت می‌شد. او از این گونه چپاول‌ها خیلی هم اظهار تأسف نمی‌کرد و معتقد بود اگر این آثار به خارج از ایران نمی‌رفت مدت‌ها در صندوق موزه‌های ایران خاک می‌خورد تا جایی در ویرترین موزه بیابد و آنگاه نیز چندان بیننده‌ای به خود نمی‌دید، اما اکنون فرانسه موزه‌ی لوور را به صورت یکی از جاذبه‌های عمده‌ی توریستی درآورده و از رهگذر این‌گونه آثار به یغما رفته درآمد هنگفتی نصیب خود می‌کند.

باری، ژاک دمرگان ابتدا بخشی از ایران را سیاحت کرد و از نظر زمین‌شناختی مورد مطالعه قرار داد. او یافته‌های خود را در این مورد زیر عنوان هیئت علمی فرانسه در ایران که در واقع نوعی سفرنامه‌ی علمی است منتشر ساخت. وی را باید در زمره‌ی اولین کسانی بدانیم که راجع به وجود رگه‌ی نفت در کوه‌های بختیاری اظهار نظر کرده و گفته است این رگه از کرکوک تا مسجد سلیمان ادامه دارد.

دمرگان ابتدا اطلاعات جالبی به سیاحان دیگر می‌دهد؛ از جمله در مورد وسایل و کرایه‌ی چارپایان مطلبی ذکر می‌کند و می‌نویسد: در ایران کرایه‌ی هر فرسنگ با چارپای یک قران و با اسب کمی کم‌تر از یک قران است. انسان در یک روز بیش از یک منزل یعنی حدود ۴ فرسنگ معادل ۲۴ کیلومتر بیش‌تر نمی‌تواند سفر کند. خرج مسافرت با حیوان بارکش در هر روز پنج



تصویر ۱۱. حسین قلی خان (نشسته) و پسرش

غلامرضا خان (ایستاده باشمشیر) عکس از «ایران و قضیه ایران»

قران معادل ۴۲ فرانک است. او به جهانگردان توصیه می‌کند در مسافرت‌های طولانی بهتر است چارپایان را خریداری کنند و چاروادار را نیز ماهانه به استخدام درآورند. حقوق ماهانه‌ی یک قاطرچی را سه تومان و بهای یک قاطر مرغوب را هم بین ۲۰ تا ۳۰ تومان نوشته است.

در خصوص اخلاق مردم ایران هم آورده است که ایرانیان طبقه‌ی بالا مهربان و با تربیت و مهمان‌نوازند. مردم بازار و بازاری‌ها پر حرف و معمولاً بسیار ترسو و لذا موزی و خطرناک‌اند. و به سیاحان توصیه کرده در حین سفر به زنان بومی مطلقاً بی‌توجه باشند، در غیر این صورت خویشتن را با مخاطرات جانی مواجه می‌کنند و توصیه کرده بهتر است سیاحان خدمتکار معتمدی را اجیر کنند.

او در سفر اول خود در اوایل سال‌های ۱۸۹۰ پس از مسافرت به شمال ایران و آذربایجان از مسیر کردستان و کرمانشاهان به شیروان و پشتکوه می‌آید. حسین قلی خان والی وقت پشتکوه را سلطان کوچکی می‌نامد که حاکم مطلق کوهستان‌های خویش است. نوشته است والی هیچ میل ندارد نه ایرانیان و نه اروپاییان نزد او بیایند و آرامشش را به هم بزنند. به نوشته‌ی خود دمرگان والی ابتدا او را با سردی می‌پذیرد اما دانشمند فرانسوی با دادن نظر مشورتی درباره ترعه‌های آبیاری محبت والی را جلب می‌کند و می‌تواند یک ماه در پشتکوه بماند. از آنجا عازم دره‌ی صیمره می‌شود تا به خرم‌آباد سفر کند. این مسیر را بسیار سخت و خطرناک خوانده و سکنه‌ی آن را نسبت به بیگانگان بسیار دشمن دیده.

دره‌ی صیمره تا خرم‌آباد را در پانزده روز طی و چهار روز در خرم‌آباد اقامت می‌کند. شرح چندانی از حوادث اقامت خود را نیاورده جز آنکه نوشته است نقشه‌برداری عوارض زمین را تکمیل کرده. سپس از مسیر هُرو قصد بروجرد کرده و نوشته است هشت روز پیش از عزیمت او لرها شهر بروجرد را غارت کردند و حاکم آن ولایت به نام سرتیپ سیفا... بعد از یک کشتار مهیب شهر را آزاد نمود و میچ دست سیزده نفر از رؤسای طایفه‌ها را برید و گذاشت تا از شدت خونریزی بمیرند و جابه جا دو نفر را هم تیرباران کرد. حالا این کار موجب شده تا راه هُرو آرام شود.

بروجرد را بیرون از لرستان و مرکز منطقه‌ای دانسته که شامل دره‌های حاصلخیز بین الوند و کنگاور و سلطان‌آباد است. او دو ماه در این قسمت سیاحت و نقشه‌برداری کرده و سپس به

بروجرد بازگشته و این بار سرتیپ سیفا... یا سیفاالملک امیرخان سردار، حاکم بروجرد را در شهر نمی‌بیند، زیرا به او می‌گویند سردار بافوج ۶۰۰ نفری خود برای تنبیه یکی از سران الوار به جنوب بروجرد رفته.

مدتی بعد سیفا... خان تعدادی توصیه‌نامه برای الوار به او می‌دهد، لیکن دمرگان در بین راه آنها را فاقد ارزش می‌بیند چون در مسیر کوهستانی بروجرد به شوشتر چندین مرتبه مورد حمله‌ی طایفه‌ی حاجی‌وند قرار می‌گیرد. عاقبت خود را به حوالی شوشتر می‌رساند و تا اندازه‌ای از سگوند های این منطقه مهربانی می‌بیند. او کوه هشتاد پهلو را منطقه‌ی لرها‌ی دیرکوند یا صحرانشینان بد سیما نامیده و بهتر دیده هر چه زودتر آنان را ترک کند و از طریق پل گامیشان به خوزستان وارد شود. در مورد خصوصیات سرزمینی نکاتی آورده. مثلاً دشت خاوه را محل دریاچه‌ی بزرگی می‌داند که سد طبیعی خود را شکسته و به صورت کنونی درآمده. به نظر او هر جا ایرانی و به طور کلی مسلمان و عرب پا گذاشته، درخت‌ها ناپدید شده‌اند چون بی‌آن‌که نیاز باشد آنها را بریده و ضایع کرده‌اند.

در باب اعتقادات مذهبی لر ها نیز نوشته است کرد ها و لرها جز اسماً چندان محمدی نیستند. از مراسم عبادی فقط لته بستن به درخت‌های نظر کرده، کپه‌کردن سنگ، زیارت مقابر امامزاده‌ها چیزی نمی‌دانند. گفته است در نزدیکی کوه هشتاد پهلو چوپان‌های لر را دیده است که گوشت گراز می‌خورند و خود را مسلمان واقعی می‌دانند. ایلات لر را تندخو نامیده که از آیین محمدی چیزی جز نفرت و کینه و تعصب در مقابل بیگانگان یاد نگرفته‌اند.

گمان می‌رود خانم ایزابلا بیشوپ را باید در زمره‌ی آخرین سیاحتگران سده‌ی نوزدهم بنامیم که اشارات موجزی در سفرنامه‌اش به لرستان دارد. او شرح سفر یک ساله‌ی خود در کشور ما را زیر عنوان سفرنامه ایران و کردستان در سال ۱۸۹۱ به چاپ رسانید که بخش‌هایی از آن در کتاب سیری در قلمرو و بختیاری و عشایر بومی خوزستان به فارسی درآمده.

اطلاعات زیادی در شرح احوال خانم بیشوپ در دست نداریم، جز آنکه می‌دانیم در سال ۱۸۳۲ در انگلستان متولد شد و به سفرهای فراوانی دست زد. مدتی نیز به تدریس در دانشگاه پرداخت. سپس نویسندگی پیشه کرد و از خود تألیفاتی به جا گذاشت. او اولین زنی است که به عضویت انجمن سلطنتی جغرافیای لندن پذیرفته شد و ۷۲ سال عمر کرد.

آن‌طور که از ماخذ دیگر استنباط می‌شود، خانم بیشوپ در سال ۱۸۹۰ ظاهراً به طور تصادفی بر سر راه سرگرد اداره‌ی آگاهی هند بریتانیا به نام ساویر قرار می‌گیرد و بخشی از منطقه‌ی زاگرس را در معیت او زیر پا می‌گذارد. برخی گفته‌اند وی با خطرات فراوان مواجه شده و جستن او از مخاطرات بسیار به معجزه شباهت داشته. با این حال، دمرگان درست گفته که می‌نویسد الوار بختیاری و لر نسبت به زنان جهانگرد مخصوصاً اگر لباس زنانه به تن داشته‌اند با ملاطفت و مهربانی رفتار می‌کرده‌اند.

باری، خانم ایزابلا لوسی بیشوپ در سال ۱۸۹۰ از مسیر بغداد و کرمانشاه به ایران آمد، تهران و اصفهان را دید و پس از سیاحت سه ماهه‌ی سرزمین بختیاری به خرم‌آباد و بروجرد سفر کرد و از مسیر همدان به کردستان عزیمت نمود.

بیشوپ ابتدا کمی از احوال لر کوچک می‌نویسد و قلمرو الوار کوچروی لر فیلی را بین رودخانه‌ی دز و دشت آشور و نواحی شمال کرمانشاه می‌داند که تا شمال منطقه‌ی شوش گسترش یافته است. لر کوچک را از لحاظ تعداد نفرات از بختیاری‌ها بیش‌تر نوشته و از سر هنری راولینسن نقل کرده که جمعیت لر فیلی در سال‌های دهه‌ی ۱۸۳۰ به حدود ۵۶۰۰۰ خانوار می‌رسیده. و اضافه می‌کند لرها‌ی فیلی مانند همسایگان بختیاری خود یک حاکم فئودال ندارند و در هر طایفه هم یک خان قدرتمند دیده نمی‌شود، در عوض هر طایفه را چهار یا پنج ریش سفید موسوم به توشمال اداره می‌کنند و برای رفع مشکلات ایلی به مشورت و رأی‌گیری می‌پردازند و به همین جهت به استناد تحقیق راولینسن روش زمامداری و حکومت در منطقه‌ی لر کوچک را در بین ملت‌های آسیا در نوع خود کمیاب و تا اندازه‌ای قابل قبول می‌داند و آن را شبیه کنفدراسیون یا حکومت فدرال نوشته است.

خانم بیشوپ گویش لری را اندکی با کردهای کرمانشاه متفاوت دانسته و آورده است لر ها

بر خلاف بختیاری ها خیلی به امور کشاورزی علاقه ندارند، اما در تکثیر و پرورش قاطر و نیز تجارت قالی و زغال و گوسفند و صدور فراورده های آن به خارج از منطقه ی خود توجه خاص دارند.

منطقه ی لرستان را از نظر اقتصادی برای انگلستان مهم شمرده چون ابراز عقیده کرده راه عرابه رو بین اهواز و تهران در دو سال بعد تمام می شود و قسمتی از آن هم از قلمرو لرستان می گذرد؛ موفقیت تجاری این راه به خلیج فارس در آینده را منوط به حسن نیت الوار این منطقه یا قدرت دولت مرکزی در حفظ و حراست از این راه دانسته.

پس از ذکر این مقدمه در اوت سال ۱۸۹۰ بعد از اقامت سه ماهه ی خود در میان طایفه های بختیاری از منطقه ی کشکان مسیر کاروان روی خرم آباد را در پیش می گیرد و مدتی بعد به آنجا می رسد. خود می نویسد:

پس از عبور از روی دوپل، سواد یافته کوه و باغ های خرم آباد از دور نمایان شد. شهر به وسیله ی پرتگاهی مخوف و یک رشته ارتفاعات و قلعه ای مخروبه احاطه شده؛ مناظر زیبای صخره های میان شهر هر بیننده ای را تحت تأثیر قرار می دهد... من در اثر راهپیمایی شب گذشته و گرمی هوا و خستگی زیاد زیر درختی لم داده بودم که متوجه شدم کسی دارد به فرانسه ی بسیار فصیح سخن می گوید. او حاکم شهر بود که برای ملاقاتم آمده بود. تعدادی سوار با زین و یراق مجهز وی را همراهی می کردند... چهار گماشته اش مقداری میوه و شیرینی از طرف او به من هدیه کردند.

ارتفاع خرم آباد از سطح دریا را ۴۰۵۰ پا معادل حدود ۱۲۵۰ متر و گرمای آن را در ماه اوت یا مرداد شبیه صحرای هندوستان، مهیب و وحشتناک ذکر کرده. آورده است به دلیل رنج سفر تا حد ممکن به استراحت پرداخته و فقط به دیدن حاکم لرستان و زن های او قناعت نموده. از خانم بیشوپ در باغ بزرگ قصر حاکم انباشته از درخت سرو و انار و گل با چای و قلیان پذیرایی شده.

سپس افزوده است:

به طوری که تحقیق کردم سوگلی مورد علاقه حاکم دختری زیبا و چهارده ساله است. اتاق خانم ها بسیار زیبا بود و زن ها لباس های قشنگ و خوش سلیقه به تن داشتند... پس از بازدید قلعه ی مخروبه و تماشای قسمتی از سبک زیبای معماری آن روانه ی بازار شدم... بازار خرم آباد کوچک و محقر و کوچه های آن به هم پیوسته و ناهموار است که احتمالاً زمانی سنگ فرش بوده ولی حالا پر از چاله و چوله است... مردم با قدهای خمیده در رفت و آمد بودند و چنین به نظر می رسید که خیلی فقیر و کم بضاعت اند. تجار در نهایت بی علاقه یی و با قیافه ی افسرده می گفتند وضع بازار و داد و ستد خوب نیست؛ الوار فیلی امنیت جاده ی کاروان روی دزفول را به مخاطره انداخته اند... با اینکه دولت یک رژیمان هنگ سرباز برای امنیت این جاده مستقر کرده تا کنون توفیقی حاصل نموده.

بیشوپ سپس از پل زیبای بیست و هشت طاق دار به عرض حدود ۶ و طول حدود ۳۰۰ متر در این شهر یاد می کند که مسافران را به درون حصار خرم آباد هدایت می کرده و نوشته است یک کاروانسرای قشنگ با سردر کاشی کاری شده نیز در سمت چپ پل دیده می شود. در مورد برج استوانه ای یا مناره ی شهر آورده است که سالم مانده و در قسمت فوقانی آن نیز کتیبه ای به خط کوفی دیده می شود.

او بعد از اقامت کوتاه خود عازم بروجرد شده و در این شهر ابتدا از جمعیت ۱۲۰۰۰ تا ۱۸۰۰۰ نفر آن صحبت کرده و نوشته است بروجرد دارای یک تلگرافخانه، یک پستخانه، تعداد زیادی مساجد کوچک، چند باب مدرسه، سه حمام عمومی و شش کاروانسرا است. خود می نویسد:

در بروجرد قالی های خوبی بافته می شود. بازار بروجرد وسیع و روشن و دارای

۳ سیاحانِ سده‌ی بیستم

اقسام امتعه‌ی اروپایی، انواع پارچه‌های کتان‌ی روسی و انگلیسی و مقادیری چراغ‌های نفتی اتریشی، آینه‌های روسی، تمثال‌هایی از خانواده‌ی سلطنتی روسیه، سماور و استکان و نعلبکی، قماش‌های پشمی روسی، انواع قندهای روسی و چینی است که در چند دکان خاص به فروش می‌رسد... گرچه بازار بروجرد پر رونق است و جمعیت زیادی در آن رفت و آمد می‌کند لیکن به ندرت اتفاق افتاده که یک زن فرنگی را در بازار دیده باشند. مردم به دورم حلقه زدند و مأموران محافظم نیز به شیوه‌ی معمول آنان را با سنگ و چوب به عقب می‌رانند.

سپس از حاصلخیزی و فراوانی انواع محصولات کشاورزی و هفت نوع انگور بروجرد می‌نویسد. درباره‌ی دریاچه‌ی گل‌گهر یا گوهر یا گُهر واقع در دامنه‌ی جنوبی اشتران‌کوه مطالبی می‌آورد و از این رو برخی از اروپاییان کشف این دریاچه‌ی کوهستانی را به او نسبت می‌دهند. اما گابریل آلفونس که تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران را جمع‌آوری و تدوین کرده نوشته است پیش از بیشوپ سیاحی به نام رودلر در سال ۱۸۸۸ نام آن را در یادداشت‌های خود آورده است و لذا کشف این دریاچه که اروپاییان آن را «ایرنه» گفته‌اند، به او تعلق می‌گیرد.

به مرور که به اوایل سده‌ی بیستم نزدیک می‌شویم به تعداد جهانگردانی که به ایران و در نتیجه به لرستان آمدند افزوده می‌شود، اما در مقایسه با ازدیاد سیاحان، تعداد آثار پدید آمده به همان نسبت فزونی نمی‌گیرد. دلیل آن است که در ابتدای این قرن رفته رفته سیر و سیاحت در مشرق زمین از انحصار طبقات خاص و فرهیخته بیرون آمد و جنبه‌ی عمومی‌تری به خود گرفت. زیرا سیاحت نامه‌های پیشینیان سبب گردید تا کنجکاوی عامه برانگیخته و شوق دیدار از سرزمین‌های دوردست در دل مردم مرفه و ماجراجویان اروپایی بیش‌تر شود.

به هر حال، در زمره‌ی نخستین سیاحانی که در آخرین سال سده‌ی نوزدهم خطه‌ی لرستان را زیر پا گذاشتند، ابتدا باید از خانم دوراند زوجه‌ی سر مورتیمر دوراند وزیر مختار انگلیس در ایران در سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۹۴ یاد کنیم که در معیت شوهرش و چند نفر از اعضای سفارت و تعدادی غلام و مستخدم و اسکورت جمعاً مرکب از حدود ۱۰۰ نفر و قافله‌ای شامل ۲۹۰ رأس اسب و قاطر، بخشی از جنوب غربی ایران را سیاحت کرد. وی شرح مسافرت خود را در کتابی با عنوان سفرنامه‌ی دوراند «مربوط به سفر هیأت سر مورتیمر دوراند» چاپ کرده است.

خانم دوراند مقصود از این سفر را دیدار با حضرت والا شاهزاده ظل‌السلطان برادر مظفرالدین شاه و دیدن اصفهان و آشنایی با سرزمین لرهای بختیاری و رؤسای طوایف آنان و بررسی جاده‌ی بازرگانی جدید در لرستان برای عبور کالاهای تجاری لنینچ ذکر کرده است. خانم

دوراند از مسیر دزفول به میانکوه یا «مه‌کوه» در لرستان آمده و در عبور از خرم‌آباد و بروجرد به صوب تهران شمه‌ای از اوضاع و احوال این منطقه در زمان مظفرالدین شاه را به قلم آورده.

چنان که نوشته است در ماه نوامبر یا آبانماه سال ۱۸۹۹ هیأت از دزفول به سوی خاک لرستان عزیمت کرده. ابتدا حاکم خوزستان دو نفر از بکدخدایان دیرکوند به نام میر حاجی و میر مته را برای راهنمایی هیأت فرستاده است. این دو در بدو ورود از مورتیمر وزیر مختار انگلیس می‌خواهند انتقام خون یکی از بستگانشان را از قاتلی بگیرد که در حمایت یکی از خوانین همسایه به سر می‌برد، لیکن از وزیر مختار فایده‌ای نمی‌برند.

به گفته‌ی خانم دوراند کاروان مصلحت دیده از حرف راهنمایان تبعیت کند و به صورت جمع و نه پراکنده حرکت نماید تا از بیم خطر کاسته شود. شب را در حوالی قلعه رزه به سر برده‌اند و روز بعد وارد منطقه‌ی سگوند ها شده‌اند. خانم وزیر مختار سگوندها را پرخاشگر و از نظر قیافه جذاب و پوشیده در لباس سیاه یا تیره رنگ و بعضاً مسلح نوشته و زن‌هایشان را با طره‌ی موهای بلند و آویزان بر طرفین صورت دیده که لباس‌هایشان را با نیل رنگ کرده و پیراهن سینه‌باز بر تن داشته و برخی نیز قشنگ بوده‌اند. سپس آورده است: «رئیس طایفه‌ی سگوندها دارای ۲۴ پسر شجاع است که با آنها این سو و آن سو می‌رود.» البته این تعداد پسر وقتی تعجب می‌داشت که آنان را با شیخ علی میرزا پسر نهم فتح‌علی شاه مقایسه نکنیم که صاحب ۶۰ پسر بوده و تعدادی از ایشان در حیات پدر مرده‌اند.

خانم دوراند درباره‌ی مهرعلی خان رئیس آن زمان طایفه‌ی سگوند گفته است که سیمایی جذاب دارد، خوش لباس، قاطع، فهیم و با اراده است. با این حال افراد طایفه او دو قاطر حامل بار را می‌ریابند و محافظان هیأت با تعقیب دزدان موفق می‌شوند قاطرها را بدون بار پیدا کنند و باز آورند.

هیأت شب را در کنار کرخه و در دامنه‌ی کبیر کوه در حوالی پل تنگ به سر می‌آورد. در اینجا راهنمایان دیرکوند اصرار می‌کنند کاروان از گردنه‌ی کیلان طی طریق کند تا به قول آنان با بیرانوند ها که قوی‌تر و بزرگ‌تر و یاغی‌تر از سگوندها بوده و خیلی گردنکشی می‌کرده‌اند، مواجه نشوند. اما هیأت با گرد آوردن حدود ۶۰ تنگچی محلی به عنوان محافظ با عبور از کیلان

مخالفت می‌کند و به رفتن از مسیر جاده‌ی تجاری اصرار می‌ورزد. مهرعلی خان به هیأت می‌گوید بیرانوند ها در این مسیر هستند و خیلی احتمال دارد کاروان به دست ایشان غارت شود؛ او به مورتیمر دوراند خبر داده چون بیرانوند ها دو برابر سگوند ها هستند میل ندارد با آنان درگیر شود. هیأت که از کمک سگوندها نومید می‌شود، اجباراً راه کیلان را پیش می‌گیرد.

خانم دوراند در شرح سفر از دشواری عبور از گردنه‌ی کیلان سخن گفته و نوشته است شب را در محلی به نام «سراشکفت» ابتدای راه میانکوه به سر آورده‌اند. لرها را مسلح به تفنگ مارتینی و بلژیکی و استرالیایی دیده که دوست داشته‌اند دو ردیف قطار دور کمر خود ببندند و باز اینکه گرفتن فشنگ را هدیه‌ی بزرگی تلقی می‌کرده‌اند. به نظر او سه چیز در لرستان ارزش زیادی داشته: اسلحه‌ی آتشین، چاقو و دوربین دو چشم، زیرا به گفته‌ی او لرها به چیزی غیر از آنچه به درد جنگ و شکار بخورد، رغبتی نشان نمی‌دهند.

هیأت با عبور از گردنه‌ی دلیچ و افرینه رو به خرم‌آباد نهاده است. بعد از ورود به این شهر یک روز برای رفع خستگی در آن اقامت کرده تا آذوقه هم تهیه کند. در این زمان ظفرالملک برادر میرزا محسن خان مظفرالملک، که شرح احوال او را هنگام ورود ظل‌السلطان به لرستان در صفحات پیشین نقل کردیم، نایب‌الحکومه‌ی خرم‌آباد بوده. خانم دوراند نوشته است حاکم کل لرستان و خوزستان عین‌الدوله یکی از منسوبان شاه است. نایب‌الحکومه از وزیر مختار انگلیس و همراهانش دعوت می‌کند مهمان اردوی او در خارج از شهر شوند که به علت بُعد مسافت صورت نمی‌گیرد.

خانم دوراند می‌نویسد: نایب‌الحکومه‌ی خرم‌آباد نماینده‌ای در این شهر دارد که پزشک و اهل کردستان است؛ وی مدتی قبل مسیحی شده با این حال، کسی متعرض او نیست. هیأت مذهبی امریکا مقیم همدان او را برای تحصیل طب به لندن گسیل کرد و حال مقیم خرم‌آباد شده. دوراند این شهر را پایتخت قدیم اتابکان لر نوشته و گفته است شهری خوش منظره است و می‌تواند ثروتمند باشد لیکن به دلیل تاخت و تاز الوار زمین‌های اطرافش زیر کشت نمی‌رود.

راهنمایان دیرکوند در خرم‌آباد انعام خود را به صورت تفنگ می‌گیرند و باز می‌گردند. خانم دوراند می‌گوید قبلاً به ما گفته بودند لر ها مردمی خائن و درنده خو هستند و ممکن است حتی

همین راهنمایان به خاطر پول سرمان را ببرند، ولی من از لرها فقط رفتار مهرآمیز دیدم.

عاقبت تصمیم به ترک خرم‌آباد گرفته می‌شود. عین‌الدوله حاکم کل لرستان و خوزستان نایب‌الحکومه‌ی خرم‌آباد و سایر مأموران را به بدرقه‌ی سر مورتیمر دوراند و همراهانش می‌فرستند. گروه شب را در زاغه که فقط چند کلبه‌ی گلی در اطراف تپه داشته، بر سر می‌برد و خانم دوراند از سرمای گزنده و تلخ آنجا شکوه کرده. در رازان مهمان یکی از خوانین لر می‌شوند که برای صبحانه با کبک پلو از جمع پذیرایی می‌کند. نوشته است لرهایی که چادرنشینی را ترک می‌کنند و ده‌نشین می‌شوند مورد تحقیر لره‌های دیگر قرار می‌گیرند. به نظر دوراند لرها در مقایسه با بنی اعمامشان یعنی بختیاری‌ها از نظر زندگی عقب‌ترند؛ تعداد آنان را ۷۰۰۰۰ خانوار یا چیزی حدود ۴۰۰۰۰ نفر برآورد کرده.

با نزدیک شدن به بروجرد و دیدن سیلاخور خوش منظره آنجا را سر حد کوه‌نشینان لر و ساکنان دشت‌های هموار ذکر کرده و گفته است شب را در چالانچولان گذرانده‌اند و غروب روز بعد به بروجرد وارد شده و با احترام زیاد در ساختمان حکومتی واقع در باغ بزرگی استراحت کرده‌اند و صبح روز بعد بی‌درنگ آنجا را ترک گفته و به سوی سلطان‌آباد روان شده‌اند.

هنری ساواج لاندور نیز در زمهری نخستین سیاحان انگلیسی زبان است که سال‌های نخستین سده بیستم به ایران سفر کرده و شرح آن را در دو جلد تحت عنوان سفر در سرزمین‌های رشک‌اندگیز به قلم آورده که هنوز به زبان فارسی در نیامده. لاندور در سال ۱۸۶۵ در فلورانس ایتالیا به دنیا آمد و بیش‌تر عمر ۵۹ ساله‌ی خود را به سیر و سیاحت در کشورهای گوناگون به سر آورد. از آسیا و آفریقا و استرالیا و امریکا دیدن کرد. در سفر زمینی‌اش به کلکته بخش‌هایی از ایران را نیز سیاحت نمود. او گذشته از عشق به سفر، در نقاشی هم چیره دست بود و لذا سفرنامه‌ی خود را به تصاویر زیبا هم مزین کرده است.

در اشاراتی که به لرستان دارد بیش‌تر از علائق تجاری صحبت به میان آورده. از وجود نفتا

در پشتکوه و پیشکوه خبر می‌دهد. در احوال طایفه‌های پشتکوه آورده است اینان تا حدی وحشی و غیر قابل اتکا هستند. کمی غله و تنباکو کشت می‌کنند و درخت میوه پرورش می‌دهند که اساساً مصرف محلی دارد.

در مورد پیشکوه هم نوشته است این منطقه دارای جمعیت گله‌دار کوچروست و چون کوهستانی است درجه حرارت آن در مناطق مختلف بسیار متغیر است. گرما در جلگه‌ها وحشتناک است اما هوای کوهستان معتدل و لذا جنگل‌های انبوهی در آن روییده. گفته است غله و برنج فراوانی در اینجا کشت می‌شود؛ اسب‌های خوبی را پرورش می‌دهند و بیش‌تر از هر چیزی تجارت اسلحه و مهمات در پیشکوه رواج دارد.

ارنست هرتسفلد (۱۸۴۷-۱۸۷۹) خاورشناس و ایران‌شناس آلمانی در احاطه به زبان و خطوط باستان و تاریخ کهن ایران و عراق و نیز تاریخ اسلام به گفته‌ی دکتر محمد معین که در احوال او تحقیق کرده است، از اعجوبه‌های زمان خود بوده است. هرتسفلد درباره‌ی تاریخ و زبان و ادیان ایران، کلد، عیلام قدیم و اسلام مقالات و کتاب‌های فراوان از خود به یادگار گذاشته است. کتیبه‌های تخت جمشید را رمزگشایی کرده و خوانده و در فیروزآباد فارس و حوالی کازرون کتیبه‌هایی از عهد باستان را کشف کرده است.

هرتسفلد در اواخر دوره‌ی قاجاریه از طریق بغداد و قصر شیرین وارد غرب ایران و منطقه‌ی پشتکوه گردید و از آنجا به ناحیه‌ی صیمره آمد تا برای پژوهش بیش‌تر به سرزمین قدیم عیلام و سپس به فارس برود. یادداشت‌های خود را در سال ۱۹۰۷ به زبان آلمانی و با عنوان سفر به لرستان، خوزستان و فارس در برلین منتشر ساخت.

او در زمان والیگری غلامرضا خان به پشتکوه آمد و هنگام اقامت در زارنا باخبر شد که والی همراه ۲۰۰۰ نفر از اتباع خود که بیش‌تر آنان را از طایفه‌ی عمله نوشته برای جنگ با پسر ارشد خود از پشتکوه خارج شده و به امیرآباد واقع در بین حسینی و دزفول رفته است. هرتسفلد

می‌نویسد: در اینجا ناچار شدم از سفر به امیرآباد و دیدن والی چشم‌پوشم و سفرم را بدون دریافت کمکی از والی به دره‌ی صیمره ادامه دهم.

هرتسفلد برای رفتن به دره‌ی صیمره ابتدا به آسمان‌آباد یا سماواد می‌آید. در این مسیر از وجود چشمه‌ها و منابع آب برای کشت ذرت و برنج و رویش مقدار زیادی گیاه طبی شیرین بیان که نشانه‌ی حاصلخیزی فوق‌العاده‌ی زمین است، مطالبی ذکر کرده. در آسمان‌آباد خبر از بقایای آثار باستانی زمان ساسانیان می‌دهد و اظهار عقیده می‌کند قطعاً در این منطقه آثار قدیم‌تری نیز وجود دارد. در ادامه‌ی راه به کارزان رسیده و آن را بزرگ‌ترین آبادی و مقر غلامحسین خان از نمایندگان والی نوشته و آورده است با وجودی که غلامحسین خان از آمدن کاروانم خبر داشت، هیچ‌کس را به پیشوازم نفرستاد و این کار خلاف عرف و انتظار انسان در این منطقه است که معمولاً احترام ما را رعایت می‌کنند. از این رو در آبادی او توقف نکردم و به راهم ادامه دادم.

هرتسفلد سپس وارد منطقه‌ی لرهای ملکشاهی می‌شود. از شباهت بقایای زنگوان و شیروان با یکدیگر می‌نویسد و اظهار عقیده می‌کند احتمال دارد لرهای ملکشاهی نام خود را از ملکشاه سلجوقی گرفته باشند. قدری در وضع ظاهر ملکشاهی‌ها کنجکاوی می‌کند. ایشان را بلند قد و تنومند و دارای موی سیاه و بدون جعد و ریش بلند توصیف می‌کند و می‌نویسد: فرق سر را می‌تراشند، اما موهای اطراف گوش را بلند نگاه می‌دارند. لباس گشاد و شلوار باز می‌پوشند. زیر کپنک چیزی شبیه ژاکت کوتاه با آستین‌های گشاد بر تن می‌کنند. کپنک چهارگوششان بی‌آستین و از جلو باز است و رنگ آن زرد مایل به سفید تا قهوه‌ای و سیاه است. بختیاری‌ها کلاه نمدی سفید دارند، اما لرهای ملکشاهی کلاه نمدی سیاه بر سر می‌گذارند. کلاه افراد متشخص خیلی بزرگ‌تر از کلاه افراد معمولی است. سپس می‌نویسد: نمی‌توانستم این فکر را از خود دور سازم که کلاه ملکشاهی‌ها شبیه کلاه‌های بالن‌مانندی است که پادشاهان ساسانی بر سر می‌گذاشته‌اند و بی‌اختیار به یاد این شباهت می‌افتادم. لرهای ملکشاهی سربند دستارمانندی به دور کلاه خود می‌پیچند و آژیده یا «کاله‌ی» دستباف خود را به پا می‌کنند که به قدری محکم و خوب است که اروپاییان مقیم ایران آن را می‌پسندند. ملکشاهی‌ها هر کدام گریزی در دست دارند

که جنس آن از ریشه‌ی درخت است و سرگرز را با حنا رنگ می‌کنند. بیش‌تر وسایل زندگی و معیشتی را خود درست می‌کنند یا می‌پروانند. زندگی و فرهنگشان بهتر از آن دسته از لرهای پشتکوهی است که در عراق به کار باربری مشغول‌اند. از بلال پرشته و بلوط خام و برشته و با از نان آن تغذیه می‌کنند. در اینجا از افسر عثمانی همراه کاروانم شنیدم که وی بعضی از طایفه‌های کرد را می‌شناسد که هرگز نان نمی‌پزند.

هرتسفلد در ادامه‌ی راه به سوی دره‌ی صیمره در هندمیل به چادرهای جهانبخش پسر غلامحسین می‌رسد که در سطور بالا از او گله کرده بود که به پیشوازش نیامده. در اینجا هم از پسرش شکوه دارد که در همان ابتدا، کاروانش را به زور متوقف کرده و از او مبلغی برای راهداری خواسته است. در هندمیل از وجود قبرستان‌هایی سخن گفته که روی سنگ قبرهای آن نقش شیر، انسان، سوارکار، دست، گوی، تبر، شانه سر، قیچی و ابریق را دیده است.

در دره‌ی صیمره به آبادی میر سید محمدخان می‌رسد که به خاطر داشتن ریش دراز و سیاه خیلی معروف بوده و به هرتسفلد گفته است می‌تواند تا ۲۰۰۰ قبضه تفنگ برای جنگ تهیه کند و در گذشته نیز با حسین قلی‌خان والی پشتکوه جنگیده است.

هرتسفلد می‌نویسد: موقع اقامت من شاهزاده فرمانفرما قشون خود را علیه لرهای دیرکوند در حدود جایدر مستقر کرده تا به راهزنی‌هایشان خاتمه دهد و آنان را مجبور به پرداخت مالیات کند و امنیت راه‌ها را برقرار سازد. البته خود شاهزاده تا قلب صیمره پیش نیامده چون خارج از قلمرو او واقع است. هرتسفلد نوشته که من توانستم با خان‌های این منطقه ارتباط دوستانه‌ای برقرار کنم و مجموعه‌ای از تفنگ‌ها و دوربین‌هایشان و نیز نامه‌هایی که دمرگان رئیس هیأت باستان‌شناسی فرانسه در ایران به آنان داده بود ملاحظه کنم.

درباره‌ی شهر صیمره و دره شهر نوشته است: این دو شهر به دوره‌ی ساسانیان تعلق دارد و اظهار تعجب می‌کند چگونه ساکنان دره شهر و صیمره که در عهد ساسانی این قدر آباد بوده به عوض آنکه به مرور زمان در آبادانی و وسعت شهرهایشان بکوشند تغییر احوال و روحیه داده و به زندگی ایلپاتی آشفته‌ای بازگشته‌اند. خود نیز پاسخ می‌دهد احتمال دارد تیمور لنگ به این خطه لشگر کشیده، شهرها را ویران ساخته و مردم را شبیه فلسطینیان کنونی آواره کرده است.

در مدت اقامت در دره شهر از محمودخان نامی اسم می‌برد که کدخدای محل بوده و هشت سوار مسلح تحت فرماندهی پسرش همراه او می‌کند تا کاروانش را در گذر از کبیره کوه یاری کنند؛ هرتسفلد در پای کبیرکوه تعداد دیگری را برای امنیت بیش‌تر به خدمت می‌گیرد. با این حال، کاروان مورد حمله قرار می‌گیرد؛ هرتسفلد آورده است مهاجمان چون دیدند تعداد ما بیش‌تر است عقب‌نشینی کردند و کسی هم در این میان زخمی نشد ولی جو آرامش از بین رفت و من به خود محمودخان ظنین شدم. چون روز قبل می‌خواست مرا مجبور کند تا اسلحه و تجهیزات شخصی‌ام را به او بدهم که مخالفت کردم. احساس می‌کردم ممکن است عمداً مرا در چنین شرایطی قرار داده است تا در این محل وحشتناک و نه داخل چادر خودش مرا لخت کند. سپس ادامه می‌دهد هنگام حرکت یکی از اسب‌ها با بارش چنان به پایین کوه درغلتید که دست و پای حیوان در هوا ماند، عجباً که بلند شد و به راه ادامه داد ولی کمی بعد جان داد. هرتسفلد نوشته است بعد از حادثه‌ی تیراندازی، شبیه نظامیان با صورت‌بندی نظامی حرکت کردیم تا از منطقه‌ی خطرناک پشتکوه خارج شدیم و چند روز بعد با گذر از آبدانان و منطقه‌ی مسکونی سگوند ها خود را به دزفول رساندیم و از منطقه‌ی پر آشوب لرستان خارج شدیم.

در اینجا بهتر است به یکی دیگر از سیاحان آلمانی بپردازیم که درباره‌ی اوضاع و احوال دهه‌ی اول سده‌ی بیستم لرستان اطلاعات دست اول و مفیدی عرضه کرده است. ابتدا از هوگو گروته نام می‌بریم که از جغرافیدانان و قوم‌شناسان آلمان بود. او نیز مانند لاندور به کشورهای آسیایی و آفریقایی و امریکای جنوبی سفر کرد. مدتی هم مجله‌ای به نام «تمدن آلمان در جهان» را منتشر نمود.

گروته در سال ۱۹۰۹ از طریق بین‌النهرین که آن زمان بخشی از خاک عثمانی به شمار می‌رفت، از مسیر پشتکوه و در زمان والیگری غلامرضا خان یا آخرین والی این منطقه به ایران آمد. او در کتاب خود به اسم سفرنامه‌ی گروته ابتدا تصویری از ناامنی در لرستان را به

خوانندگانش عرضه می‌کند. از جمله درباره‌ی اختلاف والی و دولت عثمانی بر سر قطعه‌ای زمین در نزدیکی بدره در عراق و جنگ بر سر آن خبر می‌دهد و می‌نویسد: بعد از مختصری زد و خورد والی توانست یک صد سرباز عثمانی را اسیر کند و به عنوان گروگان به کوه‌ها بفرستد. در پی این حادثه نیز «پرتو پاشا» از صاحب منصبان عثمانی با چند فوج سوار برای جنگ با والی حرکت کرده است. سپس از طغیان سالارالدوله فرزند مظفرالدین شاه و رقیب محمدعلی شاه برای دستیابی به تاج و تخت سلطنت یاد می‌کند که به دلیل ازدواج با دختر غلامرضا خان والی پشتکوه در منطقه‌ی لرستان قدرتی به هم زده و غرب ایران را در جنگ با قوای دولتی به آشوب برده و سکه‌ی طلا با عنوان «سالارالدین، یاورش باشد امیرالمؤمنین» ضرب کرده بود.

آن‌طور که گروته در سفرنامه‌اش آورده است از بغداد به مندلی نزدیک‌ترین شهر تابع عثمانی در جوار پشتکوه می‌آید؛ نماینده والی در مندلی به او خبر می‌دهد دستوری برای کمک به وی دریافت نکرده و این در حالی است که نماینده والی در بغداد به گروته قول مساعد داده که یک نفر بلد در اختیار وی گذاشته خواهد شد. البته خود معترف است که سفارت آلمان در تهران با تلگراف مؤکد به وی توصیه کرده از سفر به ایالت شورش لرستان خودداری کند زیرا مقامات ایرانی امنیت مال و جان او را تضمین نمی‌کنند.

گروته نیز مانند مورتسن دانمارکی که بعداً از او بیش‌تر خواهیم گفت، نوشته است لرها ورود هر خارجی را مقدمه‌ی سلب استقلال و آزادی خود می‌شمارند. در این مورد به ذکر دو مثال می‌پردازد. مثلاً از هیأت انگلیسی برای تهیه‌ی نقشه‌ی جاده‌ی دزفول به بروجرد یاد می‌کند که لرها چند بار به آنان حمله کردند و یک بار نیز داگلاس وابسته‌ی نظامی و لوریمر کنسول انگلیسی را زخمی کردند و از خاک لرستان بیرون انداختند. و نیز از تاجر سوئیسی مقیم بغداد می‌گوید که برای دریافت طلب کلان خود از والی به پشتکوه می‌آید، والی بدهی خود را می‌پردازد اما تاجر با پولش هیچگاه به بغداد نمی‌رسد.

باری، گروته می‌نویسد بعد از حرکت از مندلی و نزدیک شدن به خاک پشتکوه چون از سمت عثمانی می‌آمدیم، ده دوازده سوار لر به تاخت سوی ما آمدند. وقتی فهمیدند مهمان والی هستم مهربان شدند. از جمله حوادث بین راه تا مقر والی از پیوستن چند زن و مرد لر به قافله‌ی

خود حکایت می‌کند و از بلندی قامت و کوتاهی شلوار مردان که تا زیر زانو می‌رسیده و نیز از چماق‌های گرز مانند‌شان سخن می‌دارد. از این عده نقل قول می‌کند که گفته‌اند در نزاع بر سر مرتع، جوانی به قتل رسیده و طایفه‌ی مقتول دو بیست تومان خونبها می‌خواهد ولی بستگان قاتل فقط می‌توانند صد تومان بپردازند و حال برای طرح دعوا نزد والی می‌روند. نوشته است سه تن دیگر از همراهانش نزاع دیگری نزد والی می‌برده‌اند؛ قضیه از این قرار بوده که لر جوانی دختری را خواستگاری می‌کند که مادر بیوه‌ای داشته. داماد قول پرداخت چهل تومان پول به مادر دختر می‌دهد که البته گروته آن را بابت خرید دختر نام می‌برد که ممکن است طبق رسوم محل همان شیر بها باشد. داماد تا شب زفاف فقط بیست تومان می‌پردازد لذا مادر دختر از همان شب زفاف به بعد هر شب به چادر این زوج می‌رود و میانشان می‌خواهد و از زفاف آن دو جلوگیری می‌کند. شبی زن و شوهر جوان از غفلت مادر استفاده می‌کنند و به هم می‌رسند. حال دختر جوان که گروته او را ظریف با لباس قرمز گلدار و پوست قهوه‌ای، چشمان سیاه، لبان خوش ترکیب و دارای بینی برگشته توصیف می‌کند در معیت شوهر و مادر به دادخواهی نزد والی می‌روند.

در بین راه به زایرانی از مشهد برخورد می‌کنند که پس از ۹ ماه سفر رفت و برگشت به زادگاه خود نزدیک می‌شوند. اینان که از خرم‌آباد و بروجرد گذشته‌اند همگی بدون استثنا از وضع لرستان شکایت کرده‌اند. یکی از ضبط الاغش، دیگری از غارت کیسه‌ی پول بیست تومانی‌اش و سومی از بردن گلیمش و دیگری از گرانی نان در این منطقه شکوه کرده و روحانی کاروان نیز مرتب لرها را به جزای امام رضا سپرده است.

هوگو گروته پیش از ملاقات با والی ابتدا از مناسبات لرها و والی پشتکوه شرح به جایی می‌آورد و می‌گوید بخش بزرگی از عشایر کوچ‌نشین ایران یعنی یک چهارم جمعیت کشور، لر هستند. مسکن اصلی ایشان رشته کوه‌های موازی‌ای است که از همدان تا حوالی شیراز امتداد دارد. طبیعت این سرزمین بر خلق و خوی ساکنانش تأثیر گذاشته. لرها که قومی ساده و بی‌آلایشند، در این سرزمین بیلاق و قشلاق می‌کنند. در این منطقه‌ی پر نزاع گرانبهاترین ثروت تفنگ است و نوع مارتینی ساخت انگلستان در این خطه فراوان است.

به گفته‌ی او حکومت مرکزی نتوانسته مردم ورزیده و جنگجوی این منطقه‌ی کوهستانی را

مطیع خود کند و از این رو شاه همواره با سران طایفه‌ها با مدارا رفتار می‌کند. به آنان امتیاز و القاب و مستمری می‌دهد تا رابطه‌ی صوری خود را با لرها حفظ کند. در مواقع لازم دولت مرکزی با دادن پول و خلعت به یکی از اطرافیان خان عصیانگر می‌کوشد وی را به سرکوب و غارت کردن اردوی آن خان تشویق کند. یگانه شهر ثابت این منطقه را خرم‌آباد نوشته که قبل از عصر تیمور وجود داشته و او به این شهر هجوم آورده و هزار اسیر لر را از بالای صخره‌ها به زیر انداخته است.

والی پشتکوه را نظیر امرای قرون وسطی فرمانروای مطلق این ملک خوانده که بر جان و مال مردم مسلط است؛ هم مالیات جمع می‌کند و هم عالی‌ترین مرجع قضایی است. از مالیات ۲۰۰۰۰ تومان سالانه‌ای که باید به دولت بپردازد نیمی را بابت موجب و نگاهداری قشون کوچک خود کسر می‌کند و در عوض مقابل توسعه‌طلبی عثمانی می‌ایستد.

سروان مونس که در سال ۱۸۸۸ با حسین قلی‌خان والی قبلی و ملقب به امیر تومان ملاقات کرده و گفته است والی را به دلیل خشونت و سختگیری ابوقدره می‌نامند، از تعداد قشون والی پشتکوه گفته و آن را مشتمل بر ۷۰۰ سوار و ۲۰۰۰ پیاده ذکر می‌کند که همگی با تفنگ‌های غارت شده از عساکر عثمانی مجهز بوده‌اند.

حال مسافر ما آماده می‌شود تا نزد والی بار یابد. به گروته توصیه می‌کنند بهترین لباسش را بپوشد و او نیز چنین می‌کند. والی را زیر درخت انار و کنار حوض نشسته بر صندلی می‌بیند که لباس آبی شبیه اونیفورم با سردوشی طلایی بر تن دارد. ملتزمان فراوان در اطراف والی را با ریش بلند و سبیل بناگوش و قطارهای فشنگ بر شانه و کمر و تفنگ در دست و ایستاده و نشسته بر گرد او ملاقات می‌کند. می‌نویسد: والی آشکارا از این که مرد بیگانه‌ای به قلمرو او راه پیدا کند چندان خوشحال به نظر نمی‌رسید.

گروته با یادآوری این نکته که کوه‌ها و جنگل‌های پشتکوه او را به یاد وطنش آلمان می‌اندازد والی را خوشحال می‌کند. غلامرضا خان با افتخار می‌گوید اجدادش چندین قرن بر این سرزمین هرچند فقیر حکومت کرده‌اند و در عین حال متعجب است چرا ایرانیان و ترکان خیال می‌کنند در پشتکوه ثروت‌های کلان نهفته است. می‌افزاید لرهای چادرنشین در طلب رفاه و آسایش و زندگی مجلل نیستند، تنها چیزی که طالب آنند تفنگ خوب و چراگاه است. به نظر گروته والی به

این طریق می‌خواست به او بفهماند در پشتکوه برای اجناس خارجی بازاری وجود ندارد و او همچنان مایل است به دور از نفوذ بیگانگان مستقل بماند.

گروته به والی یک قبضه تفنگ پنج تیر موزر و یک تپانچه‌ی نفیس پیشکش می‌کند. والی فی‌المجلس از طرز کار آنها آگاه می‌شود و چون برد زیاد تفنگ را می‌پسندد فوراً آن را برای پسر بزرگش به اسم امانا... خان یاسان که آن زمان با نظرعلی خان رئیس طوایف طرحان و کاکاوند می‌جنگیده، می‌فرستد تا از آن استفاده کند. سیاح آلمانی نیز دو سرباز از والی می‌گیرد تا با آسودگی خیال در پشتکوه به گشت و گذار بپردازد.

هوگو گروته از فرصت چند هفته‌ای برای مطالعات مردم‌شناسی و زندگی روزمره ساکنان این دیار بهره می‌برد. به طور کلی از تجمّل و طنطنه‌ی ایرانیان در نگاهداری عده‌ی زیادی خدمتکار بی‌مصرف یاد می‌کند که چون اربابانشان حقوق مرتبی نمی‌پردازند آنان هم ناچارند از راه سرقت اموال و یا دریافت انعام و هدیه و رشوه زندگی کنند و می‌گویند این بلا هم به پشتکوه سرایت کرده.

به قول خود هر روز صبح و عصر به تماشای زنان و دختران لر می‌نشیند که برای بردن آب کنار چشمه می‌آیند. همگی را بلند بالا، لاغر اندام نوشته که آثار کار زیاد و سختی زندگی بر چهره‌شان نشسته است. در شرح لباس آنان می‌نویسد: پیراهنشان از چیت قرمز رنگ و کمی تا بالای زانوست و در زیر آن شلوار تنگ آبی رنگ می‌پوشند که در نزدیک قوزک پا مزین به منگوله است.

به گمان او در این مناطق می‌توان از همه‌ی نژادها و اقوامی که در طول هزاران سال آمده و رفته‌اند، نشانه‌هایی را به چشم دید. مثلاً از نژاد «نگریتوس» یعنی ساکنان قدیمی آسیای شرقی که سکنه‌ی اولیه‌ی کشور عیلام بوده‌اند گرفته تا سفیدپوستان قفقازی و هندواروپایی آثاری موجود است. تسلط دراز مدت آشوری‌ها و بابلی‌ها و آمیزش مستمر اهالی پشتکوه با ساکنان بین‌النهرین نیز آثار نژاد سامی را در این منطقه به جا گذاشته. اما غلبه‌ی اصلی را با نژاد هندواروپایی می‌داند. قدهای بلند، چهره‌های استخوانی و جمجمه‌ی کشیده را گواه این غلبه می‌شمارد. و نیز چهره‌ی بعضی از لرهای فیلی را یادآور قوم «هیتی» می‌پندارد که در اعصار بسیار

دور در آناتولی کنونی می‌زیسته‌اند.

گروته می‌نویسد در مدت سیر و سیاحت در پشتکوه به کرات با زنان لر برخورد کردم، جملگی را با شخصیت، متکی به نفس و آزاد دیدم. هیچگاه از من رو نگرفتند. هرگاه به چادری نزدیک می‌شدم که مرد خانه آنجا نبود، زوجه‌اش به اسبم نزدیک می‌شد، خوش آمد می‌گفت و شخصاً با خوشرویی از من پذیرایی می‌کرد.

گروته می‌گوید وقتی برای دیدن دره شیروان در معیت یکی از صاحب منصبان والی می‌رفته آن شخص رک و پوست کنده به او گفته است تو جاسوس سه جانبه هستی؛ برای ترک‌ها و ایرانی‌ها و خودت جاسوسی می‌کنی و پول هنگفت می‌گیری.

نوشته است لرهای شیروان بر خلاف لرهای خشک و جدی غرب پشتکوه مردمی سرزنده و خونگرم‌اند. چند خانوار آنان زیر یک چادر زندگی می‌کنند و تنها این چادر را با آویختن گلیم به چند فضا تقسیم می‌نمایند.

سیاح آلمانی پس از چند هفته سیر و سیاحت عاقبت رخت سفر به سوی دیار دیگر می‌بندد. حال سبکبار شده چون کیسه‌های انباشته از سه هزار سکه‌ی یک و دو قرانی ایرانی و تعدادی سکه «مجیدی» عثمانی او خالی شده تا به قول خود «بتواند شئونات میهمان یکی از بزرگان ایران را رعایت کند».

برای خداحافظی نزد غلامرضا خان والی می‌رود. در مجلس او می‌شنود قیام شاهزاده سالارالدوله در مقابل محمدعلی شاه شکست خورده و رؤیای او برای ایجاد لرستان مستقل و جمع کردن لرها در زیر پرچم خود از بین رفته. در این میان نیز هر دو پدر زن‌هایش یعنی هم والی و هم داوود خان، رئیس ایل کلهر به حمایت او برخاسته‌اند. سرانجام هوگو گروته در معیت سی تن از سواران غلامرضا خان والی که در زمان سلطنت رضاشاه از ایران به بغداد گریخت و همان‌جا نیز درگذشت، خاک پشتکوه را ترک می‌گوید و به کرمانشاه حرکت می‌کند.

سیسیل جان ادموندز از مأموران سیاسی انگلیس در ایران بود که بیش تر سمت دستیار و کفالت داشت و از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۱ به نوعی با امور ایران مرتبط گردید. مدتی کفیل کنسولگری انگلستان در اهواز بود و آخرین سمت او در کشور ما افسر سیاسی نیروی نظامی انگلیس در شمال غربی ایران است.

ادموندز در سال ۱۸۸۹ به دنیا آمد و بعدها تحصیلات خود را در کمبریج به پایان برد. هنگام مأموریت در ایران مدتی هم با سمت سیاسی در دزفول مقیم شد. و در همین راستا است که به گشت و گذار در بخش هایی از لرستان پرداخت و تا بروجرده هم سفر کرد و به جمع آوری اطلاعات سیاسی و نظامی پرداخت. درباره لرستان دو کتاب دارد: یکی یادداشت های لرستان و دیگری لرستان: پیشکوه و بالاگریوه. او از کسانی است که درباره لرها بسیار بد گفته. احتمال می رود دلیل آن باشد که مدتی در خرم آباد تحت نظر قرار گرفته و از این بابت ناخشنود بوده. دو تن به توقیف یا تحت نظر بدون او اشاره دارند اما تاریخ و سبب آن را ذکر نمی کنند، یکی گابریل آلفونس است که در اثرش با عنوان تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران نوشته است: «ادموندز مدتی در خرم آباد مانند یک نفر زندانی تحت نظر قرار گرفت تا اینکه پس از چند ماه موفق شد از لرستان به کرمانشاه فرار کند.» دیگری مورتسن دانمارکی است که در کوچ نشینان لرستان به همین موضوع اشاره می کند.

علت دیگر بدگویی او می تواند ناشی از این موضوع باشد که ادموندز برای عبور کالاهای شرکت انگلیسی لینچ از خاک لرستان با تعدادی از خوانین لر مذاکره کرد و رضایت آنان را برای عبور کاروان بزرگی از اجناس انگلیسی و متعلق به برادران لینچ به دست آورد تا کاروان به سلامت از لرستان بگذرد، اما لرها این کاروان را با آورده را در میانکوه بالاگریوه غارت کردند. به گفته ی امان اللهی این موضوع چنان مهم بوده که لرها آن را به صورت مبداء تاریخی به کار برده و آن را «سال لینچ» نام نهاده اند. گذشته از این دو مورد، چنانچه تفرعن و نخوت آن زمان انگلیسیان و دوره ی ضعف حکومت ایران در اواخر عمر سلسله ی قاجاریه و فقر و فاقه و بی اطلاعی عمومی در ایران و بالاخص در منطقه ای مثل لرستان را در نظر آوریم، آنگاه بهتر می توانیم به دلیل خشم کسانی مثل ادموندز پی ببریم که از باده ی برتری طلبی مست شده اند و از

سر تأسف نیاز مردم به آنان هم به آتش این برتری جویی دامن زده است.

باری، ادموندز در سال ۱۹۱۷ مقارن با سلطنت احمدشاه یک بار از دزفول به منگرو و به میان طایفه ی میر سفر می کند و به دزفول بازمی گردد و سه ماه بعد مجدداً از دزفول به خرم آباد و از آنجا به بروجرده عزیمت می کند. گمان می رود از بروجرده به خرم آباد بازگشته و در همین موقع است که تحت نظر قرار گرفته و از این شهر به کرمانشاه رفته است.

حال برگردیم به سفر اول ادموندز به منطقه ی منگرو و به میان میرها. چنان که نوشته است طبق معمول قبل از رفتن به نزد میرها ابتدا چند گروگان از خانواده های سرشناس میر در دزفول را نگاه می دارد تا سلامت خود را تضمین کند. در معیت مهرعلی خان سگوند که در سفرنامه ی خانم دوراند در صفحات پیش به او اشاره کردیم، به قصد سیاه چادرهای داراب خان در صالح آباد یا اندیمشک کنونی حرکت می کند. ابتدا به نحوه ی تعظیم یکی از خان های میرعالی خانی، تیره ای از طایفه ی میر، اشاره می کند که کف دست هایش را به طرف بالا در سطح ناف خود می گذاشته و سپس خم می شده تا به او تعظیم کند. حکایت یکی از همراهانش را نیز نقل می کند که گفته است وقتی کدخدایان میرزاوند از طایفه ی قلاوند برای اولین بار به دزفول می روند دچار هیجان می شوند و از دیدن شهر از فرط حیرت دهانشان باز می ماند و از صدای چکش و غرش دم آهنگران تصور می کنند گرفتار جهنم شده اند.

ادموندز در چند آبادی مهمان میرها می شود و پذیرایی گرم می بیند. لباس لری و عبا می پوشد، کلاه نمدی بر سر می گذارد. چنین پیدا است که میر سالار نامی راهنمایی او را به عهده گرفته و میر لطیف نامی به او حسادت می کند و با رنجش به نماینده ی انگلیس می گوید برای استقبال و ناهار او تهیه دیده. میر سالار هم ریش سفید خود را چنگ زده و گفته است این پدرسوخته کیست که کنسول انگلیس به خاطر او بازدیدش را عقب بیندازد و با عصبانیت دفترچه ی یادداشت ادموندز را محکم چسبیده و گفته است به این کلام الله انتقام خواهد گرفت. حال صحنه ی رقابت ریش سفیدهای میر بر سر پذیرایی از مأمور انگلیسی را مقایسه کنید با گفته ادموندز که چند صفحه بعد در کتابش از خدمه ی لر که گویا انتظار پاداش مالی بیش تری از او داشته اند، با عنوان «لاشخور» یاد می کند.

در اشاره به حرص و طمع میرها نوشته است از من پرسیدند آیا در لندن مردها مجبورند برای کابین یا مهر یک زن مثلاً ۴۰۰ تومان بپردازند یا خیر؟ وقتی به آنان گفتم ما مردهای انگلیسی موقع ازدواج با زنی انتظار داریم دست کم ۴۰۰ تومان هدیه دریافت کنیم، همگی سر خود را با تحسین تکان دادند و با محاسبه‌ی سرانگشتی گفتند پس در ازدواج با چهار زن می‌توان ۲۰۰۰ تومان به دست آورد. از ترانه‌های لری یاد می‌کند که میرها به یاد قشنگی قدم خیر دختر کدخدا قنی یا قندی می‌خوانده‌اند و از آن لذت وافر می‌برده‌اند.

به گفته‌ی ادموندز میرهای دیرکوند خود را از نسل شاهوردیخان آخرین اتابک لرستان می‌دانند که به دست شاه عباس صفوی از میان برداشته شد و می‌گویند از طریق شاهوردیخان به پسر عم پیامبر می‌رسند. قدری از تیره‌های مختلف میر صحبت می‌کند و بعد از نقشه‌برداری از منگنه که وقایع نگاران روسی آن منطقه را «دخمه‌ی وحشتناک» نام نهاده‌اند و پس از دوازده روز اقامت و گردش در میان میرها از همان راهی که آمده بود به دزفول بازمی‌گردد.

حال بهتر است به سفر دوم ادموندز از دزفول تا بروجرد بپردازیم. آنچه این مأمور سیاسی در شرح مسافرت خود آورده چیزی نیست جز بیان سیادت و سیطره‌ی انگلیسیان در این منطقه و شرح رقابت و چابلو‌سی خوانین و بزرگان این خطه برای جلب توجه نماینده‌ی انگلیس به امید دستیابی به منفعت مالی و یا نزدیک شدن به او برای بزرگ جلوه دادن خود و انتفاع آتی و بهره‌برداری شخصی. و نیز شرحی است از اوضاع اسفبار و فقر عمومی مردم لرستان در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی اواخر سلطنت احمدشاه. و از نتایج نفاق‌افکنی‌ای صحبت می‌کند که تخم آن را شاهان قاجار و یا به قول کرزن، که در صفحات پیش از او گفتیم، بذر آن را شاه عباس در میان طوایف لر پراکند. گویی ادموندز در این یادداشت‌ها غیرمستقیم هدفی جز آن ندارد تا از حشمت خود و حقارت دیگران سخن بگوید.

به هر حال، این بار ادموندز در سپتامبر ۱۹۱۷ مقارن شهریورماه ۱۳۳۶ هجری قمری به عزم بروجرد از دزفول حرکت می‌کند. باز هم برای تضمین جانش گروگان می‌گیرد و در دزفول باقی می‌گذارد. میرحاجی نامی از طایفه‌ی میر که قبلاً با نام او در سفرنامه‌ی خانم دوراند آشنا شدیم، داوطلب می‌شود تا ادموندز را از دزفول به حوالی خرم‌آباد برساند. در منازل اول تفنگچیان میر و

جودکی برای پیشواز نماینده‌ی سیاسی انگلیس صف می‌کشند و او را مشایعت هم می‌کنند. ادموندز در اینجا از طایفه‌های بین راه صحبت می‌کند و از جمله در اشاره به سگوندهای رحیم‌خانی می‌نویسد: دو تن از این تیره به اسامی صید محمد و چراغ خان سال پیش از این از سروان نوئل انگلیسی در خوزستان باج گرفتند و لذا آنان از این منطقه رانده شدند. حالا نظرعلی‌خان طرحانی با فشار آوردن می‌خواست تا هم این دو تن را ببخشایم و هم از گناه بهاروند ها در گذرم که به حمایت از این دو نفر کاروانی را توقیف کرده بودند. می‌افزاید دو تنی که نام بردم از فرصتی استفاده کردند و از میان جماعتی از بهاروندها بیرون جستند، رکابم را گرفتند و بر زانوانم بوسه زدند. در میان لرها این رسم به معنای ببخش یا بکش است. رضایت دادم و برای امنیت خودم و جلوگیری از حمله‌ی بعدی بیرانوند ها به کاروانم، صلاح دیدم آنان را تا بروجرد در کنارم حفظ کنم.

از پیام‌های عرض خدمتگزاری سگوندهای عالی‌خانی، دو دستگی جودکی ها، بی‌نوابی قلاوند ها که حتی نان بلوط هم در دسترس نداشته‌اند و نیز از دریافت نامه‌ی نظرعلی‌خان طرحانی درمورد آمدن به خرم‌آباد برای گفت و گو درباره‌ی آینده‌ی لرستان خبر می‌دهد. از دسته‌بندی خوانین حسنوند یعنی مهرعلی‌خان سردار امجد و باقرخان کاکاوند و دیگران علیه نظرعلی‌خان و نارضایی خود از این اقدام حسنوندها سخن می‌گوید.

باری، ادموندز در معیت میرحاجی که او را تاجر صفتی می‌نامد که مدام در طلب پول بیش‌تری است، از قلعه رزه و پل زال و گردنه‌ی کیالان به سفر ادامه می‌دهد. در بین راه از میر حاجی می‌شنود که بلی تمام طایفه‌ها از روس‌ها نفرت دارند، قاجاریه را به حساب نمی‌آورند، همه از شما راضی‌اند که توانسته‌اید با مهربانی لرستان را با خود همراه سازید، اما می‌ترسیم مبادا وقتی برای اشغال این منطقه بیاوید به این خوبی رفتار نکنید. در بین راه میرزامحمد، ناظم اداره‌ی پست خرم‌آباد به قافله‌ی ادموندز می‌پیوندد و از بدی زنان دیرکوند و زیبایی و غرور زنان دلفان و سلسله داد سخن می‌دهد و می‌گوید یکی از زنان آنجا توانسته با جمال تابنده‌ی خود تاریکی را روشن کند.

ادموندز از فراوانی تنگ‌های کوتاه کارابین در میان لرها خبر می‌دهد که دو سال قبل از سفر

او لرها با شکست خوردن قوای ژاندارمری و نظام السلطنه به دست آورده بودند و حال در این ایام به دلیل کمبود فشنگ از قیمت آنها کاسته شده. قیمت چهار فشنگ در خرم‌آباد سه قران و قیمت یک تفنگ انگلیسی را ۶۰ تومان ذکر کرده و نوشته است همه نوع تفنگ و مهمات با قاطر از پشتکوه و ناحیه‌ی کلهر وارد می‌شود.

مأمور انگلیسی بعد از افرینه از لباس لری در می‌آید، فراک انگلیسی و کلاه هامبورکی می‌پوشد و در حوالی شهنشاه با استقبال خوانین بهاروند، والیزاده‌ها و چاغروند‌ها و شصت سوار بیرانوند مواجه می‌شود و سپس با کبکبه و مستقبلین فراوان به خرم‌آباد ورود می‌کند. بین دو خانواده‌ی سرشناس شهر یعنی چاغروند‌ها و والیزاده‌ها بر سر میزبانی ادموندز رقابت شدید پیدا می‌شود. مأمور انگلیسی با آگاهی قبلی از این رقابت و حسادت ترجیح می‌دهد در مقر حکومتی مسکن گیرد. با این حال، معین السلطنه چاغروند با زیرکی و به موقع وارد دیوانخانه می‌شود و آنجا را برای مهمان تازه وارد فرش می‌کند و به خاطر پذیرایی از او برای خود اعتباری دست و پا می‌نماید. والیزاده‌ها تلاش می‌کنند تا به ادموندز بقبولانند که جای او امن نیست و بهتر است از آنجا خارج شود، چون مقصود از این اندرزها پیشاپیش معلوم بوده، او هم وقعی نمی‌نهد. متأسفانه اکنون نیز همین روحیه‌ی رقابت ناسالم گروهی و قومی و شخصی در لرستان و مخصوصاً در خرم‌آباد مشهود است. از نمونه‌های بارز چنین روحیه‌ای آن است که تا کنون هیچ فرد بومی‌ای در سال‌های اخیر نتوانسته مدت زیادی در این شهر در مصدر خدمات عمومی پایدار بماند. تا آنجا که می‌دانیم هنوز کسی از اهالی این خطه سمت استانداری یا وزارت نیافته. معدودی هم که در خرم‌آباد مقام‌های دیگری داشته‌اند به دلیل کارشکنی‌های دستجات رقیب و خصومت‌های شخصی خیلی بر سر کار باقی نمانده‌اند.

باری، ادموندز قلعه‌ی خرم‌آباد را در حال ویرانی دیده و نوشته است مظفرالملک برای ساختمان کاروانسرای محسن‌آباد که مأخوذ از نام اوست از آجرهای قلعه استفاده کرده. گمان می‌کنیم مقصود از محسن‌آباد همین ده مُسم کنونی باشد و نیز باید گفت این مظفرالملک کسی است که با نقر کتیبه‌ای به زبان فارسی بر «سنگ نوشته»ی خرم‌آباد که از آثار دوره‌ی سلجوقیان است، خطوط کوفی آن را خدشه‌دار کرده است. مضافاً به گفته‌ی ادموندز خوانین والیزاده و

چاغروند هم به نوبه خود از آجرهای همین کاروانسرای محسن‌آباد که رو به ویرانی داشته، برای ساختن خانه‌های شخصی خود استفاده کرده‌اند.

می‌نویسد خیابان‌های خرم‌آباد کثیف است اما گنداب خانه‌ها مثل دزفول و شوشتر در خیابان‌ها سرازیر نیست. تشکیلات شهرداری و ژاندارمری خوب است. موجودی کالا در بازار کافی است و آنها را زیر سایه‌بان نگاهداری می‌کنند. کاروانسرای خوبی در شهر هست. گمان می‌رود منظور او کاروانسرائی است که اکنون راسته طلافروشان است. از کنار مدرسه‌ای گذشته و پسران مسلمان را در حیاط مدرسه مشغول انجام تکلیف و شاگردان کلیمی را در اتاق کوچک و مجزایی تنگ هم نشسته دیده. زنان شهری را خوش لباس تر از عشایر و لباس دختران جوان را قرمز رنگ و مُسن ترها را تیره‌رنگ توصیف می‌کند.

ادموندز در طول اقامت ۱۷ روزه‌اش در خرم‌آباد به حومه‌ی شهر می‌رود. از کناره‌ی پایی خالدار و مخمل کوه و در معیت سرهنگ موسی خان سردار جنگ به رباط می‌رود تا از مکانی که گفته‌اند نشانه‌ی نفت در آن دیده شده بازدید کند، اما چیزی نمی‌یابد. برخی به او خبر داده‌اند موسی خان از ترس ادعای مالیات دولت دهانه‌ی چاه نفت را با لحاف پوشانده و سر آن را پر کرده است. از چاه‌های نمک و حوضچه‌های آن یاد کرده که رعایا یک سوم درآمد فروش نمک رباط را به موسی خان می‌داده‌اند. غیر از این منطقه، ادموندز شی‌ی هم مهمان بهاروند‌ها می‌شود و یکی از آنان از وی پرسیده است آیا او مال طایفه‌ی انگلیس یا طایفه‌ی ژاپن است؟

نوشته است یکی دو روز پس از ورود به خرم‌آباد قرار بوده ملاقاتش بیابند، اما دو دستگی و رقابت مانع این کار شده. چون امکان داشته یک دسته به دیدن او بیایند و دسته‌ی دیگر از آمدن امتناع کنند و آن وقت ملاقات کنندگان را به چاپلوسی از بیگانه متهم نمایند و اعتبار ایشان را خدشه‌دار کنند.

ادموندز شرحی نیز درباره‌ی بیرانوند‌ها آورده و از ملاقات با شخصی به نام مسخه یا مسخالی از کدخدایان این طایفه یاد کرده که از دزدان معروف و صاحب مادیان سفیدی بوده. و عروسی او با یکی از دختران لر و شرط عروس برای ربودن مادیان سفید جهانگیر خان سگوند را توصیف کرده است و نوشته است مسخالی همان شب به مصداق این شعر که

سری که نه در راه عشق بُود

بار گرانی است کشیدن به دوش

جان بر کف دست می گذارد و مادیان سفید را می دزدد.

ادموندز می نویسد:

برای رفتن به بروجرد می باید از منطقه ی بیرانوند ها بگذرم. کدخدایان این طایفه از من باج خواستند. می ترسیدند در سیلاخور نتوانند حق خود را از خوانین آنجا بگیرند. قول هدیه دادم، قبول کردند و به همراهم آمدند.

به گفته ی او بیش تر خان های این طایفه القابی بیش از شایستگی خود داشته اند که در بعضی موارد آلمان ها به ایشان داده اند و برای غارت نیز تا حدود قم تاخته اند. طلاهای آلمان را موجب ثروتمندی فوق العاده ی بیرانوند ها شمرده. البته اشاره ی ادموندز خیلی هم بی دلیل نیست. در مآخذ دیگری هم آمده است در آغاز جنگ جهانی اول آلمان ها در صدد برآمدن برای ضربه زدن به انگلستان در خاک ایران، قشونی از عشایر فراهم آوردند. کنت گراف کانیتس وابسته ی نظامی آلمان در تهران با استفاده از اغتشاش ناشی از حکومت موقت به ریاست نظام السلطنه مافی در غرب ایران، توانست سوار بر اسب از طایفه ای به طایفه ی دیگر برود و وعده ی تفنگ و مسلسل و پول بدهد تا همکاری آنان را جلب کند. بختیاری ها، قشقایی ها، لر ها و دیگران تقبل کردند ده هزار سوار جمع کنند. این نقشه به طور کامل اجرا نشد و توفیقی نصیب آلمان نگردید، اما برخی طوایف سود مالی بردند.

سیسیل جان ادموندز آورده است با خوانین عمده ی طایفه بیرانوند مثل غلامعلی، علیمردان و شیخ علی ملاقات کرده و علیمردان را در اوینفورم روسی، که آن موقع در خطه ی بروجرد خیلی نفوذ داشته اند، دیده است. علیمردان به او گفته از روس ها پول نمی گیرد. با این حال، ادموندز می گوید وی از تمام کالایی که به بروجرد وارد می شود از قرار هر باری یازده قران باج می گیرد.

ادموندز در بین راه بروجرد شب مهمان یکی از خان های بیرانوند می شود. صبح روز بعد علیمردان خان با لباس آبی روشن و شلوار روسی بر تن و چکمه ی بلند در پا و کلاه لری بر سر و سبیل تاب داده با ۸۰ سوار و پرچم امپراتوری روسیه می رسد و ادموندز را تا بروجرد اسکورت می کند و با کبکبه ی تمام به شهر می رساند. در اینجا هم سواران گودرزی و معاون حاکم شهر به پیشوازش می آیند و برای خوش یمنی، وی را از دروازه ی جنوبی وارد بروجرد می کنند.

یک روز پس از ورود او، نماینده ی حاکم، جمعی از معاریف مالی و عدلیه و تلگرافخانه و تجار عمده و یکی از بزرگان یهود از او دیدن می کنند. رسیدن تلگرافی از وزارت داخله که در آن به حاکم دستور داده می شود که ترتیبی دهد تا روس ها بروجرد را تخلیه کنند، این شایعه را نزد مردم بروجرد تقویت می کند که ادموندز برای انتقال دستگاه کنسولی از دزفول به بروجرد به اینجا آمده است. در دومین روز اقامتش جمعی برای تعطیل کردن روسپی خانه ی شهر و نیز کسانی برای اقامه ی دعوا علیه یکی از بازرگانان عمده ولی ورشکسته به او متوسل می شوند که دخالت در آنها را نمی پذیرد. ادموندز ابراز عقیده کرده احساسات ضد روسی در بروجرد خیلی شدید است و علت آن را ناشی از ضبط یا خرید گندم توسط روس ها و حمل آن به شمال ایران نوشته و آورده است روس ها پول گندم را به روبل می دهند که ارزش چندانی ندارد چون هر روبل به چهار شاهی معامله می شود. او از نماینده ی روسیه در بروجرد دیدار کرده ولی بازدید متقابلی از او ندیده است.

چنان که پیداست ادموندز مدتی بعد به خرم آباد بازگشته و احتمالاً این بار مواجه با مشکل شده و تحت نظر قرار گرفته و چندی بعد توانسته به کرمانشاه برود.

سر راجر استیونس اهل انگلستان سفرنامه ای با عنوان سرزمین صوفی اعظم دارد که هنوز به فارسی در نیامده. گمان می رود او در عنوان سفرنامه اش به شاه عباس صفوی نظر دارد، اما وقایع کتابش به سال های اخیر مربوط می شود. استیونس ایران را کعبه ی مسافران ماجراجو و چهره ای



تصویر ۱۲. آرنولد ویلسون
عکس از کتاب «سفرنامه‌ی ویلسون»

جاذب برای مشتاقان ادب و هنر و توقفگاهی بر سر جاده جهان می‌نامد.

در باره‌ی لرستان مطالب پراکنده‌ای آورده و گفته است از نظر سرزمینی، جنوب و شرق لرستان در مقایسه با کردستان دست نیافتنی‌تر و دارای جمعیت کم‌تری است که در حوضه‌ی آبریز اصلی غرب زاگرس واقع شده. خط این حوزه را از کرمانشاه به پروچرد و از آنجا به درود و سپس به سمت پایین تا آب دز ترسیم کرده و در سمت شمال غرب به کوه‌های نزدیک قصر شیرین رسانده.

در مقایسه‌ی زاگرس و کوه‌های خراسان ابراز عقیده کرده، زاگرس برای گله‌داری فوق‌العاده مناسب‌تر است و به همین دلیل کوچ‌نشینی و گله‌داری در اینجا رشد کرده و طایفه‌های آن توانسته‌اند نهاد ایللیاتی خود را به بهترین نحو حفظ کنند.

خود نوشته است در زیر دستار کردان و چشمان درخشنده‌ی زنان لر و نهفته در زیر چادرهای سیاه زغالیشان و حتی در چهره‌ی روستاییان در زیر کلاه نم‌دیشان، انسان می‌تواند بین سنت‌های کهن و شیوه‌های زندگی دوران پیش از اسلام و نیز احوال و خصوصیات زندگی لرها در عصر جدید پیوندهایی حس کند. در این باب از قول ویلسن، که در صفحات بعد با او آشنا می‌شویم، شاهی آورده که او گفته است لرها بر فراز تپه‌های لرستان چون عهد قدیم آتش می‌افروزند و زنان همچون عهد باستان بر بلندی‌ها دست به دعا برمی‌دارند و سنگ‌ها را از خون قربانی تازه سرخ رنگ می‌کنند و سواران لر چون زمان‌های گذشته، با لوازم و یراق عالی اسب‌های خود را در دشت‌ها می‌تازانند.

استیونس در اشاره به تاریخ لرستان هم می‌گوید حاکمان این خطه در کرسی نشین خرم‌آباد نه به دست هلاکو منقرض شدند و نه به دست تیمور لنگ، بلکه عاقبت توسط شاه عباس صفوی منکوب گشتند که لقب اتابکان را در این سرزمین برانداخت.

گفته است لرها چنان به راهزنی خود می‌نازند که یکی از آنان به سیاحی گفته است: «در دنیا کسی نمی‌تواند مثل ما راهزن باشد.» نام برخی از معابر کوهستانی مثل «چیا دزدان» به معنی تپه‌ی دزدان و «پیر دزد» را شاهی بر این مدعا آورده و حتی واژه‌ی فیلی را هم به معنای «دزد» تفسیر کرده است.

یکی از سفرنامه‌های جالب انگلیسی را آرتولد ویلسن نوشته که حاوی اطلاعات ارزشمندی در باب تاریخ، جغرافیا، باستان‌شناسی، جانورشناسی و گیاه‌شناسی ایران است؛ و بیش‌تر از نظر جاده‌ی شوسه و راه‌آهن و زمینه‌چینی برای احداث آنها به لرستان مربوط می‌شود.

ویلسن از نظامیان و دولتمردان انگلیسی است. او در سال ۱۸۸۴ به دنیا آمد. چون پدرش کشیش بود از او ان طفولیت با تربیت دینی پرورش یافت و این خصلت را سال‌ها حفظ کرد. تحصیلات نظامی خود را در دانشکده‌ی افسری سنت هرست لندن به پایان برد. چون در آن زمان معمولاً افسران انگلیسی مأمور به خارج از کشور را به وزارت خارجه منتقل می‌کردند تا به امور سیاسی بپردازند، از این رو ویلسن هم از سال ۱۹۰۷ به سمت کنسول انگلیسی در خرمشهر منصوب شد و دو سال در این مقام ماند. بعداً در سال ۱۹۱۴ با درجه‌ی سرهنگ دومی عضو هیأت حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی شد. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ هم به عنوان یکی از مدیران شرکت سابق نفت ایران و انگلیس به دولت بریتانیا خدمت کرد. در این مدت به زبان فارسی و عربی کاملاً آشنایی پیدا کرد.

او خاطرات اقامت سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ خود در جنوب غربی ایران را با عنوان سفرنامه‌ی ویلسن تحریر کرد و در سال ۱۹۴۰ اندکی قبل از مرگ به چاپ رساند. چنان که خود نوشته است در بحبوحه‌ی انقلاب مشروطیت ایران ابتدا از هند وستان عازم بندرعباس شد و به خرمشهر آمد. بنا به دستور انتلجنس سرویس از اراضی خوزستان و کهکیلویه و بختیاری نقشه‌برداری کرد و به عملیات کشف نفت کمک نمود. لباس محلی پوشید و ریش گذاشت و تقریباً از قناعت عشایر بختیاری تا حدی پیروی کرد.

ویلسن پیش از ورود به لرستان و در حین اقامت در دزفول به اوضاع لرستان اشاره می‌کند و می‌نویسد:

۶۰ سال پیش از این، دزفول با همدان و مرکز ایران ارتباط بهتری داشته است، ولی

حالا چون رؤسای ایلات از حکومت تهران تبعیت نمی‌کنند و راه‌ها را مسدود کرده‌اند، بازرگانان کالاهای خود را از طریق بختیاری و یا از مسیر بغداد و کرمانشاه به اصفهان می‌فرستند که خیلی گران تمام می‌شود. روس‌ها از این وضع به سود کالاهای ارزان‌تر خود بهره‌برداری می‌کنند.

برای نشان دادن ناامنی راه‌ها نوشته است:

در سال ۱۹۰۴ سروان لوریمر کنسولیاری انگلیس در اهواز و سرگرد داگلاس وابسته‌ی نظامی سفارت انگلس در تهران هنگام عبور از لرستان مورد حمله اشرا قرار گرفتند و اثاث آنان تاراج شد و خودشان را نیز زخمی کردند؛ حالا که ۵ سال از آن واقعه می‌گذرد لوریمر باز هم به ملاقات والی پشتکوه رفته تا وی را به اعاده‌ی نظم و عبور اجناس انگلیسی راضی نماید تا کالاها ارزان‌تر به بازارهای شمالی ایران برسد.

ویلسن در سال ۱۹۱۱ به دستور مقامات انگلیسی پست کنسولگری خود را در خرمشهر تحویل می‌دهد و رهسپار لرستان می‌شود تا درباره‌ی مسیر خط آهن سراسری ایران مطالعه کند. خود در این باره می‌نویسد:

از قضا مدت‌ها علاقه‌مند بودم به ناحیه‌ی لرستان که فوق‌العاده مغشوش و ناامن است رفته و از نقاطی که قبلاً مورد بازدید سایر اروپایی‌ها واقع نشده، نقشه‌برداری کنم. عشایر و ایلات ساکن این ناحیه تمام اوقات سال را به غارتگری و چپاول اشتغال دارند... هر وقت فکر می‌کردم در صورت موفقیت، من اولین مأموری خواهم بود که با وجود ناامنی در این منطقه خدماتی به نفع دولت متبوع خود انجام داده‌ام، بی‌اختیار به وجد آمده و از شدت خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم.

ویلسن در بهار سال ۱۹۱۱ با داشتن توصیه‌نامه‌هایی از شیخ خزعل خطاب به والی پشتکوه و نظرعلی خان طرحانی و سه تن از خوانین سگوند و سفارش برای مساعدت رهسپار لرستان می‌شود. به توصیه‌ی یکی از کارکنان شرکت گری مکنزی، ملا محمد تقی دیرکوند را که خاطراتی هم از راولینسن داشته است، راهنمای خود می‌کند. در سر راه چند روزی مهمان فاضل خان و حسن خان از رؤسای طایفه‌ی سگوند می‌شود. در اینجا لباس لری می‌پوشد تا غریب و بیگانه جلوه نکند. به جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازد تا به گفته‌ی خود اگر روزی شرکت نفت دامنه‌ی عملیات را به لرستان گسترش داد، بتواند از این اطلاعات استفاده کند. در ادامه می‌افزاید:

یکی دو روز بعد را با چند نفر از رؤسای طایفه‌های بهاروند و قلاوند و مشهدی عیوض قاطرچی راجع به نقشه‌ی مسافرت لرستان به شور و مذاکره پرداختیم... حاضران عموماً نسبت به طرز رفتار طایفه‌ی بیرانوند که عموماً به راهزنی و دزدی اشتغال دارند، ابراز نگرانی می‌کردند؛ بیم آن داشتند افراد این طایفه و همچنین طایفه‌های جودکی و پاپی در حین مسافرت برایم مزاحمت فراهم کنند.

ویلسن اوضاع وقت لرستان را اسفناک و مردم شهر و آبادی‌ها را در فقر و مسکنت دیده که بعضاً هم مورد حمله‌ی یاغیان واقع می‌شده‌اند و اموالشان به غارت می‌رفته. او تنها راه علاج برای ایجاد امنیت را در احداث راه آهن و ساختمان راه‌های شوسه دانسته و گفته است متنفذین محل با این عمل مخالف‌اند، چون معتقدند ایجاد راه موجب تسلط مأموران جبار و ستمگر دولت مرکزی خواهد شد.

بین ویلسن و سه تن از کدخدایان قلاوند قراردادی منعقد و به کلام خدا سوگند یاد می‌شود تا آنان مأمور انگلیسی را به سلامت به خرم‌آباد برسانند و در عوض ۵۰ لییره انگلیسی و یک گونی شکر دریافت کنند. در قلاوند حکایتی را می‌شنود که آن را چنین نقل می‌کند: سال پیش از این جوان ۲۳ ساله‌ای عاشق دختری از طایفه‌ی همسایه می‌شود. پدر دختر به علت اختلاف با طایفه‌ی آن جوان، تقاضای خواستگاری را نمی‌پذیرد. روزی پدر دختر به همراه عده‌ای به غارت

سادات خضر ج می‌رود. جوان عاشق به دستگیری چند نفر از دوستان به چادر دختر می‌ریزند و او را در میان شیون مادر و خواهرش می‌ربایند و مبلغی به عنوان شیربها در کیسه‌ای به جا می‌گذارند. پدر دختر بعد از باز آمدن از یغمای همسایگان می‌بیند دخترش به یغما رفته. عده‌ای به میان می‌افتند و او هم اجباراً با عروسی آن دو موافقت می‌کند و اختلافات طایفه‌ای حل می‌شود. ویلسن می‌نویسد بر حسب اتفاق چند سال بعد با این دو زوج جوان ملاقات کرده و عروس را فوق‌العاده قشنگ دیده که دو پسر کوچک هم داشته و به داماد حق می‌دهد که عاشق این لیلی خوش سیمای لرستان شده و او را از خانه‌اش ربوده است.

ویلسن در همین سفر شاهد نزاع طایفه‌ی بهاروند و قلاوند می‌شود که اموال و احشام یکدیگر را غارت می‌کنند و در این میان جوان لری هم به قتل می‌رسد که طبق رسوم محل او را غسل نمی‌دهند و کفن نمی‌کنند، بلکه با همان لباس خونین به خاک می‌سپارند.

چنان که می‌نویسد مسیر جاده را از همه نقاط نقشه‌برداری می‌کند. در بین راه به او اطلاع می‌دهند چند نفر از خوانین بهاروند یعنی همان‌هایی که سابقاً به لوریمر کنسول انگلیس در اهواز موقع عبور از لرستان حمله و ااث او را چپاول کرده‌اند، راه را بسته و گفته‌اند تا ویلسن «راهداری» ندهد نمی‌گذارند عبور کند. آن‌طور که نوشته است در مقابل این تقاضا جداً ایستادگی کرده و از سه کدخدای راهنمای خود خواسته است به تعهداتشان عمل کنند و جلوی مزاحمت بهاروند ها را بگیرند. کدخدایان قلاوند در محلی به نام بادامک با ریش سفیدان محل وارد مذاکره می‌شوند و در عین حال خود را برای جنگ مهیا می‌سازند. در این اثنا خبر می‌رسد که اشرار بهاروند گله‌ای از بادامکی‌ها را غارت کرده‌اند و کسی را نیز کشته‌اند. این همان جوان لری است که ویلسن در بالا به قتل او اشاره کرده و جزئیات آن را چنین نوشته که ریش سفید بادامکی به بابابزرگ قسم یاد کرده آرام نگیرد مگر آنکه انتقام خون مقتول را از بهاروندها بستاند. به قول ویلسن لحظه‌ای بعد ریش سفید بادامکی روی سنگی پریده و به «گاله زدن» یا قیل و قال پرداخته و دیری نگذشته که زن و مرد با چوب و چماق، بیل و تفنگ و قداره، دشنه و خنجر به دور او حلقه زده‌اند. ویلسن با ذکر صحنه‌ی جنگ آورده است نزاع در گرفت و چند تن از افراد دشمن یعنی بهاروندها کشته شدند. چون صبح روز بعد باز هم جنگ ادامه پیدا کرده، ویلسن با دوربین

به بالای بلندی رفته تا صحنه‌ی جنگ را بهتر تماشا کند. می‌نویسد زن‌ها برای تشجیع جوانانشان به جنگ «کیل» یا هلهله می‌کشیدند و سپس می‌افزاید:

مقارن غروب، جنگ به وساطت سادات محل که بیرق شاهزاده احمد را در دست داشتند، متارکه شد؛ طرفین بلافاصله کشته‌های خود را با تشریفات و آداب مخصوص به خاک سپردند. روز بعد ریش سفیدهای بهاروند چند رأس مادیان به عنوان خونه‌ها به بازماندگان ایل طرفدار اینجانب تحویل دادند. در همان حال بهاروندها اصرار می‌ورزیدند و می‌گفتند اگر این فرنگی لامذهب بخواهد به طرف خرم‌آباد بیاید مبلغی باید راهداری بپردازد... اما رفقای اینجانب در مقابل این شرط تسلیم نشدند، آنان هم قدری فحش و دشنام به «فرنگی بی‌کردار» که باعث این قتل و خونریزی شده، نثار کردند و پی کار خود رفتند.

به هر حال، ویلسن نوشته است این دو طایفه با دادن و گرفتن دختر، میان خود پیوند ایجاد کردند و قرار شد خود او تحت حمایت بهاروند ها به هر منطقه‌ای که بخواهد برای نقشه‌کشی برود و در عوض در خرم‌آباد ۲۰ لیبه به عنوان غرامت به آنان بپردازد.

ویلسن در حوالی خرم‌آباد مورد استقبال شخصی به نام میرزا علی اکبر «آگنت» یا نماینده‌ی دولت انگلیس در خرم‌آباد قرار می‌گیرد و از او می‌شنود دیوان بیگی حکمران این شهر در دو میلی خرم‌آباد به استقبال آمده و منتظر است. ویلسن در این شهر نامه‌ای به والدین خود نوشته و اوضاع آنجا را چنین آورده:

خرم‌آباد عبارت است از یک ناحیه‌ی خراب و ویران ... هرج و مرج و ناامنی... یکی از بلیات جانشوزی است که مردم این مملکت به آن دچارند. مادام که برای اعاده‌ی نظم... اقدامی به عمل نیاید، اهالی این کشور روی آسایش و خوشبختی را نخواهند دید. در چنین محیط نامساعدی جای خوشبختی است که اینجانب

مأموریت خود را طبق تعلیمات صادره انجام داده‌ام؛ از کلیه‌ی نقاطی که روی نقشه‌ی سابق اداره‌ی اطلاعات ستاد ارتش میهم و نامعلوم قلمداد گردیده، بازدید و نقشه‌برداری کرده‌ام.

آرنولد ویلسن مدتی بعد برای ملاقات با نظرعلی خان به طرحان و ناحیه‌ی کشکان حرکت می‌کند. بین راه مورد حمله‌ی چگنی‌ها واقع می‌شود که به گفته‌ی او با چوب و چماق به جان او و همراهانش می‌افتند و بارهایش را باز و تفتیش می‌کنند؛ خود او را چنان چماق کوب می‌کنند که پنداشته است استخوان‌هایش را شکسته‌اند. یکی هم قصد می‌کند تا سرش را مثل گاو ببرد و مادرش را به عزایش بنشاند. سرانجام بر حسب ظاهر کدخدای محل به داد او می‌رسد و نمی‌گذارد سرش را ببرند و بنای عذرخواهی می‌گذارد. ویلسن در ادامه‌ی این ماجرا می‌نویسد:

کدخدا یک محکمی به غلیان زد و گفت به جبران اهانتی که به شما شده من یک ماه از شما در اینجا پذیرایی می‌کنم؛ اگر مسلمان شوید یک دختر ماه منظر که مانی نقاش هم نتواند شمایل او را بکشد به شما صیغه می‌دهم که چشم داشته باشد مثل آهو. با گفتن این حرف نه تنها همه‌ی حاضران بلکه خودش هم از دروغ‌های شاخدارش به خنده افتاد.

باری، کدخدا گفته است حال که نمی‌مانی چیز کمی به من تعارف بدهید. مثلاً چهار قبضه تفنگ، دو رأس قاطر، یک صد تومان وجه نقد، دو عدد ساعت و یک عدد دوربین بدهید. ویلسن نوشته است عاقبت پس از چک و چانه‌ی بسیار موفق شده با دادن تپانچه‌ای که قبلاً کدخدا آن را مال خود کرده بود به علاوه‌ی یک قبضه تفنگ و پنجاه تومان از دست او رها شود و از چگنی بگذرد. ویلسن برات پنجاه تومان پول را به حواله‌ی دوستی در نهاوند نوشته و در آن قید کرده این پول بابت آن است که کدخدای چگنی از او و همراهانش پذیرایی کرده و آنان را رهین منت خود ساخته است.

آرنولد ویلسن با رسیدن به طرحان ابتدا کمی از خصوصیات نظرعلی خان ملقب به فتح‌السلطان گفته است که به دلیل هرج و مرج در مملکت بابت املاک وسیع خود به دولت مالیات نمی‌دهد و اینکه او تریاکی قهاری است و دائم پای منقل وافور است. با نظرعلی خان در باب فواید کشف نفت و مأموریت نقشه‌برداری خود صحبت می‌کند؛ از چشمه آبی نمونه‌برداری کرده که آب آن با نفت قاطی بوده. نوشته است سکنه‌ی ناحیه‌ی کشکان عموماً به «بابابزرگ» و ساکنان شرق کشکان به شاهزاده احمد قسم می‌خورند و بیماران و معلولان خود را برای شفا به این دو زیارتگاه می‌آورند. ویلسن بعد از ترک طرحان به خرم‌آباد بازگشته و از آنجا عازم بروجرد شده و بدون توقف به همدان و کرمانشاه رفته و عازم بغداد شده و از شرح سفر در این مسیر چشم‌پوشی کرده و بدین طریق به اولین سفر خود به لرستان خاتمه داده.

آرنولد ویلسن دو سال بعد یعنی سال ۱۹۱۳ مجدداً مأموریت پیدا می‌کند تا به لرستان بازگردد. از طریق تفلیس و باکو به تهران می‌آید و سپس از مسیر همدان و ملایر خود را به بروجرد می‌رساند. در این شهر دو سه روزی مهمان میرزا علی اکبر «آگنت» یا عامل دولت انگلیس در لرستان می‌شود. از بروجرد به قصد نهاوند راه می‌افتد. بین راه می‌شنود میان بیرانوند ها و اردوی اعزامی ژاندارمری به فرماندهی افسران سوئدی جنگ در گرفته. نوشته است از این خبر ناراحت شده زیرا کار نقشه‌برداری او به کمک بیرانوندها را مختل کرده است. خود می‌نویسد:

خوانین بیرانوند می‌گویند هرگاه انگلیسی‌ها خواسته باشند در خرم‌آباد و اطراف به عملیات نقشه‌کشی بپردازند، قبلاً باید برای استرداد کسانی اقدام کنند که به دست اردوی دولتی اسیر شده‌اند.

ویلسن در نهاوند با اسکورت ۴۰ سوار به طرف جلگه‌ی خاوه و چاواری حرکت و در خاوه سواران اسکورت را مرخص می‌کند. در اینجا با استقبال ۷۰ سوار نظرعلی خان و به هدایت پسر ۱۵ ساله‌ی او به نام سردار اکرم برای بار دوم رهسپار طرحان می‌شود. گفته است هیأت اعزامی ما تحت حمایت نظرعلی خان ۴۵ ساله با مشکل مواجه نخواهد شد. قراردادی با او می‌بندد تا در

نقشه‌برداری مسیر راه آهن از کمک وی برخوردار شود. چند روز بعد در معیت ۳۰ سوار خان طرحان و طایفه‌های بین راه به پل دختر می‌آید. در مورد پل دختر که آن را از آثار معظم ساسانیان می‌دانند حکایتی آورده و گفته است قبل از ساخته شدن پل، دو تیره لر در دو طرف آن زندگی می‌کردند. جوانی از این طرف پل عاشق دختری کدخدای آن طرف پل می‌شود و هر وقت می‌خواسته از مشاهده‌ی جمال دختر بهره‌مند شود با سختی زیاد شنا می‌کرده و خود را به آن سمت رود کشکان پر آب می‌رسانده. سرانجام جوان عاشق، بازرگان ثروتمندی را دستگیر و زندانی می‌کند؛ شرط آزادی او را فراهم کردن مخارج ساختمان پل قرار می‌دهد. بازرگان به ناچار شرط را می‌پذیرد و با ساخته شدن این پل، عاشق و معشوق به هم می‌رسند و تیره‌های دو طرف پل با هم وابسته می‌شوند و تازه داماد را به کدخدایی برمی‌گزینند.

ویلسن در بین راه پل دختر به خرم‌آباد با دادن هدیه و پیشکش به برخی از خوانین سعی می‌کند سلامت خویش را تضمین کند. با این حال، مورد حمله‌ی عده‌ای از تیره‌ی فتح‌اللهی قرار می‌گیرد و به وساطت پسر کدخدای همین تیره از غارت شدن در امان می‌ماند. سرانجام به خرم‌آباد می‌رسد و در منزل میرزا محمود مستوفی سکونت می‌کند. در اینجا می‌نویسد:

حسین خان بیرانوند برادر سالار مظفر به دیدنم آمد... انتظار دریافت خلعتی در خور شأن و مقام خود داشت که فی‌المجلس به او بدهم تا احترامش در انظار محفوظ بماند. یکی از سواران او را مسلح به تفنگی دیدم که در جنگ با ژاندارمری به غنیمت گرفته بود و به خود می‌بالید. حسین خان از اینکه اینجانب با خوانین بیرانوند مثل سایرین طرح دوستی نریخته‌ام، اظهار تأسف کرد. از او تقاضا نمودم از خوانین بیرانوند دعوت کند تا به ملاقاتم بیایند ولی او این کار را مصلحت ندانست. سرانجام قرار شد من مستقیماً برای هر یک نامه‌ی جداگانه نوشته و به ملاقات با آنها اظهار علاقه کنم. یک تپانچه‌ی موزر به عنوان یادگار به خود او داده و مبلغ ۱۲۰ تومان برای برادرش فرستادم. به علاوه تصمیم گرفته شد موجبات رضایت شیخ علی خان و غلامحسین شجاع‌السلطنه بیرانوند را هم... فراهم کنم. به

هریک از این دو نامه‌ای نوشتیم و یک قبضه تپانچه هم برای هریک فرستادم.

ویلسن می‌گوید طایفه‌های لر جنگ اخیر با قوای ژاندارمری به فرماندهی سوئدی‌ها را تقصیر انگلیسی‌ها می‌دانند و از این رو برای پیشبرد کار هیأت نقشه‌برداری ناچار شده از سران عشایر استمالت کند. می‌نویسد: خزعزل در میان عشایر لرستان هم نفوذ کلام دارد لذا موافقت شیخ خزعزل با احداث راه آهن موجب شده تا الوار هم با آن مخالفت نکنند.

نوشته است در چنین ایامی به دلیل اقدامات بی‌رویه‌ی قوای ژاندارمری، مردم بروجرد به مخمصه‌ی زیادی گرفتار شده‌اند. زیرا ژاندارم‌ها از یک طرف سکنه‌ی شهر را خلع سلاح می‌کنند و از طرف دیگر آنان را به امید خدا رها می‌سازند و به دنبال کار خود می‌روند. لر‌ها هم از این موضوع استفاده می‌برند و به تازگی در راه ملایر و سلطان‌آباد کاروان بزرگی را غارت کرده‌اند و تعدادی را نیز کشته‌اند.

مذاکره‌ی ویلسن سرانجام با طوایف مختلف لر و سپردن وثیفه و مهر کردن قرآن به نتیجه می‌رسد و او موفق می‌شود هیأت نقشه‌برداری را به دزفول برساند. اما به دلیل خودسری بعدی عشایر خیلی هم در کار خود توفیق حاصل نمی‌کند. بعد از این مأموریت از طرف وزارت خارجه‌ی انگلیس به عضویت هیأت حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی منصوب می‌شود و از دزفول راهی مرزهای غربی ایران می‌گردد تا با کمک مینورسکی رئیس هیأت نمایندگی روسیه و نمایندگان ایران عثمانی اختلاف دو کشور را حل کنند تا بدین وسیله امنیت حوزه‌ی نفتی ایران فراهم شود. ویلسن در پایان یادداشت‌هایش در وصف حال خود آورده است:

شب‌های هجر را گذرانیدیم و زنده‌ایم ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

آخرین سیاحت‌نامه‌ای که از جهانگردان آلمانی در اینجا مد نظر است سفرنامه‌ی بلوشر است. ویپررت فن بلوشر از مأموران آلمانی است که یک سال بعد از شروع جنگ جهانی اول برای ایجاد

موانع در سر راه پیشرفت قوای روس و انگلیس که با آلمان در جنگ بودند به ایران آمد و تحریکاتی بر ضد آن دولت سازمان داد. وقتی عثمانی متحد آلمان از انگلستان شکست خورد، بلوشر هم ایران را ترک کرد. چند سال بعد در دوران سلطنت رضاشاه با عنوان سفیر آلمان به تهران بازگردد. دو سال در این سمت ماند و سپس از ایران خارج شد. دلیل آن را چنین نوشته است: «من خود دچار بی‌مهری رضا شاه شدم و از وی بدی دیدم.» بلوشر جمعاً ده سال شاهد دگرگونی‌های اوضاع ایران در جنگ جهانی اول و اوج حکومت رضاشاه بود.

خود می‌نویسد:

علی‌رغم آنکه رضاشاه باعث شد تا من ایران را ترک کنم با این حال، عمل او در عشق و علاقه‌ام به ایران تغییری نداد. من امروز هم تحت تأثیر جادوی اسرارآمیز این سرزمین هستم که با رشته کوه‌های بلند، دره‌های با عظمت و بقایای تاریخ بسیار کهن و غرور انگیزش هر بیننده‌ای را به ستایش وامی‌دارد. کشوری است با مردمانی سخت مستعد و دوست داشتنی که در بسیاری از عرصه‌های فرهنگی به آثار بی‌نظیر آن مدیونیم.

فن بلوشر در سفرنامه‌ی خود اشارات پراکنده به لرستان دارد و خود به این خطه سفر نکرده است. از جمله درباره‌ی جنگ جهانی اول پس از پیشرفت قوای روسیه در غرب ایران و سقوط همدان می‌نویسد:

کنت گراف کانیتس وابسته نظامی سفارت آلمان در تهران با نظام‌السلطنه مافی حاکم لرستان به مذاکره پرداخت تا رونقی به کار نهضت ملی به رهبری او در کرمانشاه داده شود. بین آن دو قراردادی منعقد گردید؛ نظام‌السلطنه متعهد شد که رهبری نبرد آزادیخواهان را عهده‌دار شود و چهل هزار مرد را مسلح کند. کانیتس هم قول داد وسایل جنگ و پول و یک هیأت آلمانی در اختیار او بگذارد و بیست

داشت. از این رو برخی از دانشمندان حدس می‌زنند احتمال دارد پای کاسی‌ها در رابطه با تجارت اسب تا چین هم کشیده شده باشد.



تصویر ۱۳. از مفرغ‌های دوره‌ی کاسی در لرستان

به گفته‌ی ویپرث فن بلوشر چون لر‌ها با جسارت بسیار مراقبت کردند تا مبادا پای هیچ غریبه‌ای به منطقه‌ی آنان باز شود و در این کسب پر رونق مفرغ شرکت کنند، لذا مفرغ‌های لرستان در عین حال که به روشن شدن برخی از نکات تاریخی کمک کرد در همان حال نیز به دلیل همین حسادت، باستان‌شناسان نتوانستند خودشان در محل حفاری کنند و از این رو برخی از پرسش‌های تاریخی هنوز هم بدون پاسخ باقی مانده است.

هزار تومان مخارج ماهانه بدهد و ثروت او را تا دو میلیون تومان ضمانت کند. کانیتس بیش‌تر امید بسته بود تا سواران لر که آنان را در شمار مردان جنگی می‌دانست، همراه نظام‌السلطنه بتوانند به درد کار او بخورند. اما نظام‌السلطنه مافی نتوانست بیش از چهار تا پنج هزار سوار لر را با خود همراه کند. زمستان سال ۱۹۱۶ وقتی که روس‌ها در کنگاور مشغول پیشروی بودند لر‌ها وارد عمل شدند. کانیتس در این جنگ شرکت کرد تا با حضور خود لر‌ها را به هیجان بیاورد. اما فایده‌ای نبرد. هنگام غروب لر‌ها دست از جنگ کشیدند و سهل و ساده عقب نشستند. کانیتس هم در تاریکی شب بر اسب ترکمنی خود نشست و به راه افتاد و از آن پس کسی او را ندید.

بلوشر در مورد مفرغ‌های لرستان هم مطلب نسبتاً تازه‌ای دارد. نوشته است یکی از لر‌ها در حین خاکبرداری، شیء از جنس مفرغ پیدا کرد و آن را در بازار هرسین با قدری شکر معاوضه نمود و این سرآغازی برای آوازه‌ی مفرغ‌های لرستان گردید. چون در میان برخی از مفرغ‌هایی که بعد پیدا شد نام پادشاهان بابلی به خط میخی نقرشده بود و از طرفی فهرست پادشاهان بابلی در دست داریم لذا باستان‌شناسان پی برده‌اند قدمت این مفرغ‌ها به ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. می‌دانیم این ایام مقارن با سلطنت کاسی‌های لرستان بر کشور بابل بوده است. سر راجر استیونس، که در صفحات قبل به او اشاره شد، قدمت مفرغ‌ها را به زمان عقب‌تری می‌برد و اعتقاد دارد قدیمی‌ترین شیء یافت شده در لرستان جامی است که به یکی از پادشاهان کاسی تقدیم شده که آغاز حکومت او به سال ۲۶۲۴ قبل از میلاد می‌رسد.

به عقیده‌ی بلوشر از آنجا که معلوم است فعالیت عمده‌ی کاسی‌ها پرورش اسب و فروش آنها به مردم بابل بوده است، پیدا شدن تعداد زیادی مفرغ که به نوعی با اسب رابطه دارد، تردیدی باقی نمی‌گذارد که مفرغ‌های لرستان به عهد کاسی تعلق دارد. گفته است در سال‌های کشف مفرغ‌های لرستان و پدیدار شدن آنها در بازار هرسین تصادف غریبی رخ داد، زیرا در همین سال‌ها گونار اندرسن در شمال چین اشیایی کشف کرد که با مفرغ‌های لرستان شباهت بسیار

خانم فریا استارک سیاح و نویسنده انگلیسی به قول مورتسن دانمارکی و مؤلف کوچ‌نشینان لرستان در زمره بانوان ویکتوریایی یعنی زنان جسوری محسوب می‌شود که خطر کردند و شجاعانه به دیارهای دوردست به سفر رفتند تا حس ماجراجویی خود را تسکین دهند. استارک در سال ۱۸۹۳ در انگلستان به دنیا آمد و در جوانی از مدرسه‌ی مطالعات شرقی در لندن فارغ‌التحصیل شد. دوبار به ایران آمد، یکی در سال ۱۳۰۶ شمسی مقارن با اوان سلطنت رضاشاه و دیگری در سال ۱۳۱۰ شمسی. چون به زبان فارسی و عربی تسلط داشت به سهولت توانست با مردم خط سیر سفرش ارتباط برقرار کند و از ایشان محبت ببیند. او از سیاحتی است که توانسته اوضاع و احوال سال‌های تحول و دگرگونی انتقال قدرت از خاندان قاجار به پهلوی را در حدی که دیده به تصویر درآورد و آن را در سفرنامه‌ی الموت، لرستان و ایلام به ترجمه‌ی شادروان علی محمد ساکی بیاورد.

آن چنان که دیگران گفته‌اند و خود او در شرح احوالش آورده، سفر وی به لرستان بیش‌تر به خاطر دستیابی به مفرغ‌های این منطقه یا دست کم جمع‌آوری اطلاعاتی درباره‌ی آنها بوده است. زیرا در همین سال‌ها شهرت مفرغ‌های لرستان به تازگی در اروپا پیچیده شده و توجه علاقه‌مندان بسیاری را به سوی خود کشانده بود. سفر استارک به لرستان زمانی صورت گرفت که نفوذ دولت مرکزی رفته رفته در تجسم قوت گرفتن ژاندارمری و ارتش و فشار دولت برای تخت قاپو کردن عشایر کوچ‌نشین فزونی می‌گرفت، اما هنوز هم ناامنی و راهزنی و باج گرفتن به کلی از میان نرفته بود. رسم باج گرفتن حتی تا چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم در منطقه‌ی لرستان منسوخ نشده بود. نگارنده خود به یاد دارد در این سال‌ها عده‌ای سرگردنی «گچ‌ونی» که اکنون شهر خرم‌آباد تا چند صد متری آن دامن کشیده، راه را مسلحانه بر گذرندگان می‌بستند و از هر کدام یک قران باج می‌گرفتند. مأموران دولتی نیز بر دروازه‌های شهر خرم‌آباد و به خصوص آنجا که باجیگران نام دارد تا چند سال پیش از عشایری که محصول خود را بر گرده‌ی چاربا به شهر می‌آوردند طلب باج دولتی می‌کردند. چون صاحبان محصول پولی با خود نداشتند غالباً شال یا

قبا یا کلاه خود را به گرو می‌گذاشتند و در بازگشت آنها را از گرو در می‌آوردند.

خانم استارک پیش از وقوع جنگ جهانی دوم از طریق نهاوند به خاوه می‌آید تا از آنجا نزد حاکم الشتر برود. نوشته است هیچ فرد خارجی نمی‌تواند در شمال لرستان سفر کند مگر از طرف لرها مجاز شود یا تحت حمایتشان قرار گیرد. ابتدا نزد لره‌ای کرم علی در حوالی نورآباد فعلی می‌آید. زن کدخدای آبادی در غیاب شوهرش از او پذیرایی می‌کند. توصیف خانم فریا استارک از این زن می‌تواند نمونه‌ای از شادابی طبیعی زن لر، هرچند در سطح یک زن کدخدا را بازگو کند که نوشته است:

زنی دوست داشتنی بود، صورتی بسیار کشیده و ابروهای کمانی داشت. زیبایی‌اش وحشی و غریب بود، یکی از شیطنت‌آمیزترین لبخندهایی که بتوان تصور کرد، بر لب داشت. موهای تیره‌اش با برق حنایی که مالیده بود، به صورت دو حلقه‌ی تاب خورده روی شانه‌هایش افتاده بود. سر بند بزرگی از پارچه‌ی ابریشمی رنگین که در بالای یکی از چشم‌هایشان حالت کجکی پیدا کرده و به پایین تمایل داشت، بر سر نهاده بود... کت مخمل قرمز کهنه‌ای به تن داشت که کمرش را حاشیه‌ای از یاق‌های زرق و برق‌دار فرا گرفته بود... مانند ملکه‌ای می‌خرامید و خانه را اداره می‌کرد... تا توانست لباس‌هایم را واریسی نمود، آنگاه در آغوشم کشید و گفت خواهرش هستم و می‌توانم کودکش را بغل کنم.

استارک از آنجا راه الشتر را در پیش می‌گیرد. شب را در آبادی‌ای نزدیک پاسگاه ژاندارمری اتراق می‌کند. در اثنای آن لرها از حکم حکومت با او صحبت می‌کنند که در آن آمده بود لرها می‌باید در عرض پنج روز تغییر لباس دهند. روز بعد پیش از نزدیک شدن به الشتر ابتدا قدری از اوضاع و احوال این منطقه را برای خوانندگانش توضیح می‌دهد و در آن می‌گوید اینجا محل سکونت حکمران شمال لرستان است و تا سه سال پیش از ورود او ناامن بوده. قلعه‌ی الشتر در اختیار مهرعلی خان قرار داشته که چون پادشاه در این منطقه حکومت می‌کرده و با داشتن

۳۰۰۰ مرد جنگی، نهاوند و خرم‌آباد را در سایه‌ی تهدید خود قرار می‌داده. روزانه سیصد نفر بر سفره‌اش می‌نشسته‌اند. دولت سرانجام مصمم شده تا او را از میان بردارد؛ از این رو سرهنگ گری‌خان یا گیگوی ارمنی و حاکم نظامی لرستان را ظاهراً به کمک مهرعلی‌خان فرستاده تا خان الشتر بتواند یکی از دشمنانش را شکست دهد. اما سرهنگ ارمنی مهرعلی‌خان را در بین راه دستگیر کرده و به خرم‌آباد فرستاده و در آنجا هم او را بی‌درنگ به دار آویخته‌اند. گیگو هم به نام شاه اموال او را در قلعه ضبط و عشایر ساکن الشتر و خاوره را خلع سلاح کرده است.

استارک پس از این مقدمه، به نزد کریم خان برادر مهرعلی‌خان که از طرف دولت حاکم الشتر بوده، می‌رسد. نوشته است وجود حکمران و مأموران نظامی سبب شده که اکنون مدرسه‌ای با شرکت ۱۲ دانش‌آموز در الشتر تأسیس شود. قدری درباره‌ی زنان کریم‌خان صحبت کرده که به او گفته‌اند جز نامشان در همه چیز مسیحی‌اند.

به هر حال، خانم استارک بعد از چند روز توقف در الشتر در معیت فرماندهی ژاندارمری آنجا به اسم نایب سردارخان برای پیدا کردن اشیاء عتیقه در درون گورهای عهد باستان به سوی دلفان حرکت می‌کند. خود گفته است دیدار از آبادی‌های این منطقه در معیت فرمانده ژاندارمری چون ریختن آب در لانه‌ی مورچگان است. ورودمان همواره باعث آشفتگی و به هم خوردن اوضاع اهالی می‌شد. وقتی در آبادی‌ای توقف می‌کردیم، یکی از مأموران موی سر مردان لر را کوتاه می‌کرد و این عمل موجب خجالت آنان می‌شد که می‌گفتند: «والله تمدن همین است.» فرمانده ژاندارمری هم برای مردم از جبروت شاه یا خدای روی زمین داد سخن می‌داده و می‌گفته اگر شاه حکم کند مردم برهنه راه بروند آنان باید اطاعت کنند.

استارک در بین راه الشتر و خاوره شش برج ژاندارمری دیده که در هر کدام ۶ نفر ژاندارم پاسداری می‌داده و هیچگاه هم خالی از زندانی نبوده‌اند. در یکی از آنها ۲۰ نفر زندانی بسته به غل و زنجیر دیده است. در اینجا پیش از پرداختن به ادامه‌ی سفر کمی در احوال لرها می‌نویسد و می‌گوید:

صابون ندارند ولی قبل و بعد از غذا طبق رسوم دست‌هایشان را با آب گرم

می‌شویند، در سایر موارد نه خود را شست و شو می‌کنند و نه نماز می‌خوانند. پول خود را به آدم‌هایی می‌دهند که حمایل یا دستار سبز رنگ دارند. لرها از تعصبی که مانع تجلی روح مهمان‌نوازشان شود به دور هستند. بر خلاف بسیاری از روستاییان ایران پیروان مذاهب دیگر را اذیت نمی‌کنند. یکی از شکوه‌های لر آن است که ارمنی‌ها و یهودی‌هایی که برای خرید اشیاء عتیقه نزد آنان می‌آیند معمولاً از خوردن و آشامیدن در کاسه‌های لرهای میزبان خودداری می‌کنند. در مقابل این مهمان‌نوازی انتظار تلافی ندارند، ولی وقتی مهمان خواب است امکان دارد وسوسه شوند تا به اموال او دستبرد بزنند. آدمی را به سهولت آب خوردن لخت می‌کنند ولی در منزل یا چادرشان از او با گشاده رویی پذیرایی می‌نمایند.

باری، استارک پس از وداع موقت با فرمانده ژاندارمری منطقه، با مستحفظین خود رو به دره‌ی گچینه و آبادی ابدال خان رئیس طایفه‌ی نورعالی می‌نهد و می‌گوید در بین راه ذکر نام او کار گذرنامه را می‌کند. در دره‌ی گچینه تعداد زیادی گور باستانی دیده که محتویات آنها یعنی مفرغ‌های دوره‌ی کاسی را غارت کرده‌اند. بعد از رسیدن به نزد ابدال خان وعده می‌دهد اگر کسی قبری پیدا کند که در آن جمجمه‌ی دست نخورده‌ای موجود باشد به یابنده سه تومان انعام می‌دهد. این موضوع سبب می‌شود تا اهالی با شور و شعف به دنبال مطلوب او برآیند؛ البته روز بعد آن را می‌یابند، اما استارک می‌گوید این چیزی نیست که او می‌خواهد. شب را کنار وافور و منقل ابدال خان می‌نشیند و اهالی عتیقه‌های مفرغی را برای فروش نزد استارک می‌آورند، با وجودی که بعضی‌ها را تقلبی تشخیص می‌دهد، هر چه می‌بیند می‌خرد. در اینجا بقایای اسکلت‌هایی را دیده که آنها را به حالت نشسته در داخل خمره‌های دهان گشاد دفن کرده‌اند.

خانم فریا استارک روز بعد با ترک ابدال خان به سوی ناحیه‌ی چاواوری حرکت و در اینجا بار دیگر نایب سردارخان فرمانده ژاندارمری منطقه را در پاسگاه ژاندارمری ملاقات می‌کند. شب را در برج ژاندارمری می‌گذرانند. شلاق خوردن ژاندارمری را شاهد می‌شود که تعدادی فشنک دزدیده است. او که به دنبال جمجمه‌ای است که همراه با اسب و زین و لگامش دفن شده و

دست نخورده باشد، به میان کاکاوند ها می رود تا از آنجا به آبادی « سرکشتی » مرکز طایفه ایوت وند حرکت کند. به راهنمایی مردی به اسم کرم کاکاوند که او را آدم جالبی توصیف می کند به «سرکشتی» و به چادر امان... خان می رسد. در اینجا می شنود تا آن موقع هیچ زن اروپایی به این منطقه نیامده و اصولاً ظن داشته اند که وی زن باشد و بیش تر او را جاسوس شمرده اند. می نویسد:

زنی شبانه به وسایل من دستبرد زد ولی به موقع بیدار شدیم و او نتوانست چیزی بدزدد.



تصویر ۱۴. سرفوج از مفرغ های لرستان

سیاح انگلیسی روز بعد بی آنکه بتواند به حفر گور و یا خرید عتیقه موفق شود از همان

راهی که آمده بود به میان دلفان ها بازمی گردد. در معیت راهنمایش، کرم کاکاوند، به سوی هرسین حرکت می کند، ولی کرم از ورود به هرسین خودداری می ورزد و با ذکر حکایتی دلیل آن را چنین بازگو می کند که قبلاً در هرسین با دختری ازدواج کرده که حالا هم زن اوست؛ نزاعی درمی گیرد و یکی از هرسینی ها را با تیر می زند و می کشد. مردم خانه اش را محاصره می کنند او هم ناچار می شود بالای خانه اش سنگر بگیرد و کسی را برای خبر کردن کاکاوند ها بفرستد. مردم که می دانند او تریاکی است منتظر شب می مانند تا او را هنگام کشیدن تریاک دستگیر کنند. اما زنش جای او را در سنگر می گیرد و کسی را هم با تیر می زند. صبح روز بعد کاکاوند ها می رسند و هرسینی ها را فراری می دهند و او نجات پیدا می کند. حالا هم زن با وفای هرسینی اش را هم خیلی دوست دارد.



تصویر ۱۵. آثار مفرغی دوره ی کاسی های لرستان

خانم استارک بعد از ورود به هرسین وسیله ی نقلیه ای دست و پا می کند و از آنجا به

کرمانشاه می‌رود و از طریق پشتکوه خود را به بغداد می‌رساند و به سفر اول خود در ایران خاتمه می‌دهد.

وی سه سال بعد مجدداً به ایران بازگشته و این بار مقصد اصلی او گشت و گذار در پشتکوه و پیدا کردن دفينه‌ای در یکی از غارهای کبیرکوه بوده که جوان لری در بغداد نقشه‌ی آن را در اختیارش قرار داده. در چنین ایامی دیگر والی‌ای در پشتکوه حکومت نمی‌کرد. زیرا غلامرضا خان یا آخرین والی آنجا از ترس گرفتاری و اعدام به بغداد پناه برده بود.

خانم استارک با ترک بغداد وارد خاک پشتکوه می‌شود و بعد از یکی دو روز راهپیمایی به منطقه‌ی طایفه‌ی ملکشاهی می‌رسد که به گفته‌ی او لباس‌های نم‌دی بر تن، دستارهای پیچیده بر گرد سر و خنجرهایی در زیر شال کمر و موهای بلند داشته‌اند، زیرا تا این زمان هنوز قوانین دولت مرکزی دربارهی کوتاه کردن موی سر در این منطقه نافذ نشده بود. با ترک منطقه‌ی ملکشاهی‌ها به آبادی «ارکواز» می‌رسد. در اینجا به گفته‌ی خود بر سرچشمه سه زن جوان و زیبا را می‌بیند که وقتی پی می‌برند او و همراهانش مسافرنده، ایشان را به چادرهای خود دعوت می‌کنند. می‌نویسد:

ارکوازی‌ها در فقر زندگی می‌کنند، از داشتن گوشت گاو و پرنده و تخم مرغ و شیر و برنج و قند و چای محروم‌اند و چیزی جز کیسه‌ای آرد و قدری گوجه و خیار ندارند، با این حال اگر مهمانی برسد به دلیل روح مهمان‌نوازی آنچه دارند به او تقدیم می‌کنند؛ و با این وجیزه‌گویی ضیافتی ترتیب می‌دهند؛ خود و بچه‌هایشان چیزی از غذای اندک نمی‌خورند، همه را جلوی مهمان می‌گذارند.

استارک همراه زنان که هنگام آوردن آب در سرچشمه او را دعوت کرده بودند به خانه‌ی میزبان می‌رسد که وی را زنی نسبتاً مسن و دارای چهره‌ای شیرین و شاد توصیف می‌کند که خانم خانه بوده. دربارهی سه زن دعوت کننده می‌نویسد، یکی عروس و دیگری دختر همین میزبان و سومی دوست آن خانواده بوده است. به گفته خود بعد از رفتن دوست خانواده کنار اجاق میزبان

می‌نشیند و سپس می‌افزاید:



تصویر ۱۶. مفرغ لرستان مربوط به دوره‌ی کاسی

موزه‌ی ملی ایران

محو جمال آن دو دختر شدم. زیبایی دل‌انگیز نژاد باستانی را در دست‌های کوچولو و لبان نازک و صورت بیضی شکل و کشیده‌ی آنان می‌دیدم. کلاه‌های کوچک قلاب‌دوزی شده و مهره‌دار فراوان آنان را سربندهای بزرگ در میان گرفته بود. در اطراف قوزک پایشان هم مهره‌هایی دوخته بودند و شلوارهای گلی رنگ با حاشیه‌ی پشمی روی پاشنه‌ی پاها‌ی لختشان می‌افتاد... بر خالکوبی روی لبان‌شان حلقه‌ی گل و فیروزه‌ی تزینی دیده می‌شد... وقتی مشغول درست کردن خمیر برای نان شب بودند، الگوهای سنگین نقره‌ای که بر میج پاسته بودند، در نور آتشین می‌درخشید.

سپس می‌نویسد:

بعد از آنکه غذا یعنی گوجه‌فرنگی را پختند و حاضر کردند چون مقدار آن کم بود همه را به من و سه تن همراهم دادند. یکی از پسر بچه‌ها از دیدن غذا تاب نیاورد و اشکش جاری شد. مادرش از حالت او خجالت کشید، آهسته سیلی‌ای بر گونه‌اش زد و سپس مخفیانه انگشت خود را که طعم گوجه می‌داد در دهانش گذاشت. عمداً قدری از ته مانده‌ی غذا را باقی گذاشتم تا چهار پسر خردسال میزبان بخورند؛ دختر کوچک خانواده چون می‌دانست به او سهمی نمی‌رسد چیزی نگفت و نخواست.

استارک در اینجا باز هم قدری از خلق و خوی قوم لر می‌گوید و می‌نویسد:

قوانین مهمان‌نوازی بر این اصل استوار است که تا وقتی بیگانه‌ای به حریم یا چادر کسی وارد نشده باشد دشمن محسوب می‌شود، اما با وارد شدن به داخل یک چادر،

میزبان نه تنها مسئول سلامت او محسوب می‌شود بلکه مسئول پذیرایی وی توسط افراد دیگر طایفه هم به شمار می‌رود؛ لرها ابتدا با سوء ظن با آدم رو به رو می‌شوند، اما اگر مهمان در باره‌ی خود توضیحی بدهد مهربانی می‌بیند.

فریا استارک بعد از ترک آبادی ارکوازی‌ها بین راه شبی مهمان آسیابانی می‌شود و بعد از اقامت در سیاه چادرهای طایفه‌ی «دوسان» و دیدن قلعه‌ی شداد از آثار ساسانیان در دره‌ی کافران، سه روز در آبادی طایفه‌ی «موسی» می‌ماند تا شاید از حفاری محلی‌ها چیزی به دست آورد. در این منطقه برای عبور از رودخانه مردی او را کول می‌کند که خانم استارک در این مورد گفته است از این کولی گرفتن ناراضی بوده است! سپس رهسپار سیاه چادرهای طایفه‌های لارتی و هندمینی می‌شود و شب را در آبادی می‌خوابد که به قول خود خوابگاهش از هتل‌های شیکاگو هم امن‌تر بوده است. این دو طایفه را از کهن‌ترین قبایل پشتکوه نامیده که آخرین بازماندگان بت‌پرستانی بوده‌اند که زمانی تمام پشتکوه به آنان تعلق داشته. در آبادی لارتی‌ها خانواده‌هایی را دیده است که هر کدام خانه‌ی خود را گرد درخت بلوطی چنان ترتیب داده‌اند که شاخه‌های درخت بام خانه، تنه و ساقه‌هایش گنجه و دولابچه را تشکیل می‌دهد و با قرار دادن چند عدد «چیت» دیواره‌ی آن را درست کرده‌اند. در اینجا با دادن سه قران پول چند قبر را حفاری کرده اما چیزی به دست نیاورده. در آبادی هندمینی با حفاری چند گور سرانجام به مطلوب خود یعنی مجموعه‌ی قدیمی و دست نخورده‌ای در گورهای عهد کهن دست یافته که آن را برای موزه‌ی عراق با خود برده است.

در بازگشت از آبادی هندمینی شب را مهمان پیرمردی می‌شود که قبلاً برای حفاری به او سه قران پول داده بود. از فقر و مسکنت این پیرمرد و زن جوانش می‌گوید که در عین مسکینی از زنی بیوه و دختر یتیم او هم نگهداری می‌کرده‌اند. بعد از بازگشت به آبادی طایفه‌ی موسی مصمم می‌شود به هر وسیله‌ای که شده مخفیانه از غاری که دفينه در آنجا پنهان بوده دیدن کند، شاید بتواند دفاین آن را بر دارد. چون در اینجا تحت نظر ژاندارمری بوده خود شایع می‌کند که قصد دارد برای دیدن قلاع دوره‌ی انوشیروان در کوه‌های این منطقه برود. با این حال، ژاندارمری و چند نفر با

او همراه می‌شوند. استارک سعی می‌کند بین راه آنان را خسته کند تا به بهانه‌ی دیدن خرابه‌های باستانی چند ساعت از آنان جدا شود. در این نقشه هم موفق می‌شود و به تنهایی سراغ غار می‌رود. خود گفته است به علت شتابزدگی و کمی وقت و برای آنکه همراهان سوء ظن نبرند نتوانسته غار را که مطابق نقشه پنج درخت در مقابل آن روییده بوده، پیدا کند. این تلاش خود را پایان کار جست و جوی دفينه‌ی باستان نامیده.

فريا استارک مدتی بعد در معیت راهنمایش که گفته است اگر یک جفت گیوه‌ی نو می‌داشت می‌توانست کُره‌ی زمین را بگردد و نیز تحت حمایت چند ژاندارم که به گفته‌ی خود، او را تحت نظر داشته‌اند، راهی ده بالا یا حسین‌آباد یا ایلام کنونی می‌شود. در بین راه هم به دلیل وجود ژاندارم‌ها هیچ مورد پذیرایی و استقبال قرار نمی‌گیرد. از دو دختر کوچک و زیبا یاد می‌کند که با پیراهن بلند و کت مخمل سرخ در آبادی بین راه به دنبالش افتاده‌اند و از او خواسته‌اند لختی توقف کند تا نگاهش کنند. در منطقه‌ی «آفتاب» یا برآفتو از میزبانانش صحبت می‌کند که او هم دو دختر یتیم ولی شاداب را به فرزندی پذیرفته و لباسشان پوشیده از مهره و منگوله‌های رنگارنگ بوده و آن دو از دیدن زیبای سفری او لذت برده‌اند. استارک هم تعدادی سنجاق قفل‌ی به آن دو دختر داده است تا یخه و گردن باز پیراهنشان را بپوشانند.

به گفته‌ی استارک در چنین سال‌هایی حسین‌آباد به ایلام تغییر نام داده و نوشته است سه سال قبل که از آنجا گذشته و به بغداد رفته است مرکز پشتکوه را شامل تعدادی سیاه چادر دیده که تنها یکی دو ساختمان متعلق به والی به آن اعتباری بخشیده بود؛ اما حالا در سفر دومش به اینجا و با گذشت سه سال می‌بیند دولت در حال احداث شهرکی است و چهار بلوار در آن ایجاد کرده و با کشیدن جاده، ایلام را به بقیه‌ی شهرهای این منطقه متصل کرده. تعداد مغازه‌های شهر را فقط ۲۰ باب دیده است.

با ورود به شهر ایلام پی می‌برد مقامات محل به او سوء ظن دارند چون احتمال می‌داده‌اند از جاسوسان عراق باشد و یا می‌خواهد عتیقه قاچاق کند و نیز می‌ترسیده‌اند در منطقه‌ی پشتکوه به دست اشرار کشته شود و در روابط ایران و انگلیس دردسر ایجاد کند.

استارک بعد از بازپرسی به آجودان فرماندار گفته است آدم در پشتکوه می‌تواند با امنیت

کامل سفر کند و هر جا می‌خواهد برود، در حالی که در عراق چنین چیزی را نمی‌توان به خواب هم دید. بعد به دیدن فرماندار می‌رود که از استارک پرسیده است او و همراهانش در بیابان‌های کبیرکوه چکار می‌کنند؟ و سیاحتگر انگلیسی بررسی گورهای باستانی را هدف خود آورده و اجازه خواسته برای همین مقصود به طرحان و صیمره برود. فرماندار آن را موکول به اجازه از تهران می‌کند. چند روزی در این شهر می‌ماند و از تهران دستور می‌رسد راه عراق را محترمانه به او نشان دهند.



تصویر ۱۷. کلنجه‌ی لری از جنس مخمل سرخ بازردوزی

استارک به همراه وکیل‌باشی و سه ژاندارم عازم مندلی می‌شود. با رسیدن به تونل بین راه

وکیل باشی برای او حکایت می کند دولت ناچار شده به اولین راننده ی کرمانشاهی جایزه بدهد تا او را تشویق کند با کامیونش از تونل بگذرد و ترس بقیه ی رانندگان را بریزد.

در «ایوان» به چادر کوچ نشینان می رسند و شب را آنجا می گذرانند. استارک ابراز عقیده کرده گنج کوچ نشینان روح آزاد آنان است و اگر آن را از دست بدهند همه چیزشان بر باد می رود. تمدن در اینجا وقتی موفق خواهد شد که مغایرتی با شالوده ی زندگی آنان نداشته باشد و ایشان را بی جهت مقید نکند. انضباطی که جوامع نیمه متمدن تهران برای اینان در نظر می گیرند با واقعیات منطق نیست و وحشت انگیز است.

وکیل باشی ژاندارم در بین راه ایوان و مرز عراق از لک ها یعنی ساکنان آن طرف صمیره برای استارک حکایت کرده و از چهار زن جنگجو و نترس آنان به نام قدم خیر قلاوند زنی جسور و زیبا و نازی خانم بیرانوند و غزی الشتری خواهر مهرعلی خان حسنونند نام برده و گفته است این آخری بعد از آنکه شوهرش او را طلاق داد، دست به خودکشی زده و چهارمی را نیز کاکلی اهل کلیایی ذکر کرده که چون مردی را هموارد خود ندیده، ازدواج نکرده و دختر از دنیا رفته است.

خانم دیم فریا مادلین استارک با رسیدن به سومار و گذراندن شب در آنجا روز بعد به گفته ی خود با خاطره ای خوش و ابراز قدردانی از ایرانی ها که توانسته اند امنیت را برقرار کنند، سومار را ترک می کند و به سوی مندلی در عراق روانه می شود.

خاطرات حاج عزالممالک اردلان را باید در زمهری تازه ترین آثاری شمرد که به اوضاع لرستان و سفر رضاشاه به این خطه پرداخته. نویسنده ی آن مدت ۳ سال حاکم لرستان بوده و از نزدیک به احوال مردم و عشایر این منطقه آشنایی پیدا کرده. پیش از پرداختن به خاطرات او لازم است به کتاب دیگری با عنوان سفرهای رضاشاه به لرستان اشاره کنیم که در آن آمده است رضاشاه جمعاً پنج بار به لرستان سفر کرد. بار اول با درجه ی سلطانی یا سروانی در معیت ابوالفتح میرزا پسر مظفرالدین شاه ملقب به سالارالدوله. می دانیم سالارالدوله در زمان محمدعلی شاه داعیه ی

سلطنت داشت و بعداً هم برای خلع احمدشاه تلاش کرد. سالارالدوله برای تحکیم قدرت خود مصمم شد با دختر غلامرضا خان، والی پشتکوه ازدواج کند و برای همین منظور سروان رضاخان سوادکوهی را از جانب خود با یک شمشیر مرصع به خواستگاری فرستاد. شرحی از ترتیب این ازدواج در دست نداریم، اما می دانیم عاقبت سالارالدوله دختر والی را به زنی گرفت.

سفر دوم رضا شاه به لرستان با عنوان سردار سپه و رئیس الوزراء تا زاغه، بین بروجرد و خرم آباد، صورت گرفت و پس از تهیه ی مقدمات و ترتیب ساختن نظامی برای قشون کشی به خوزستان علیه شیخ خزعل به تهران بازگردید.

سفر سوم به منظور افتتاح راه شوسه ی خوزستان انجام شد. شاه ابتدا در بروجرد توقف کرد و در مجلس ختم سرلشکر امیر طهماسبی که در گردنه ی رازان به دست لرها کشته شد، شرکت نمود و سپس در ده محسن واقع در حومه ی خرم آباد طی مراسمی جاده ی شوسه را گشود و همین مراسم را در تونل معمولان تکرار نمود.

سفر چهارم در سال ۱۳۱۱ در زمانی صورت گرفت که حاج عزالممالک اردلان حاکم لرستان و بروجرد و الیگودرز شده بود. اردلان در خاطرات خود به همین سفر چهارم می پردازد که در سطور ذیل شرح بیش تری از آن خواهد آمد.

سفر پنجم در سال ۱۳۱۵ و در زمان حکومت دکتر حسین مرزبان در لرستان انجام شد. منظور شاه از این سفر بیش تر بازرسی از تیپ خرم آباد و بازدید از محل درگیری یاغیان لر در کبیرکوه با سربازان ارتشی بود که منجر به کشته شدن ۲۰ تن سرباز گردید.

حال می پردازیم به شرحی که حاج عزالممالک اردلان از حکومت خود بر لرستان و سفر چهارم شاه آورده است. ابتدا می گوید پیش از آمدن به لرستان، حاکم استرآباد بوده. تلگرافی دریافت کرده که حاکم لرستان و بروجرد شده. به تهران می آید نزد تیمورتاش وزیر دربار می رود که به او می گوید به جای سرتیپ پورزند حاکم لرستان شده و باید به آن صوب عزیمت کند. اردلان می نویسد: فرق اینجا با استرآباد آن است که لرستان هم اتوموبیل حکومتی دارد و هم ماهی یک صد تومان مواجب اضافی. او با همین اتوموبیل از تهران به بروجرد می آید. خوانین و علما و تجار به دیدارش می روند و اطلاعاتی درباره ی لرستان به او می دهند. بعد وارد خرم آباد می شود.

سرهنگ اسماعیل خان فرماندهی تیپ که در دلفان اردو داشته به دیدن حاکم جدید می‌آید. اردلان می‌نویسد: با هم اعلامیه‌ای تهیه کردیم و در آن الوار را به پشتیبانی و حمایت دولت وعده دادیم و با طیاره میان آنان پخش کردیم. دو روز بعد به اتفاق سرهنگ باقرخان معروف به بمبی، همان کسی که بعد از کودتا و تسخیر تهران به دست قوای قزاق نزد احمدشاه رفت و خواسته‌ی قزاق‌ها را به او گفت و نیز در معیت موثقی رئیس مالیه برای دیدن سرهنگ اسماعیل خان به دلفان حرکت کرده است.

باقرخان رئیس ژاندارمری لرستان به اردلان می‌گوید راه خرم‌آباد به دلفان و هرسین کاملاً امن است چون پاسگاه‌های ژاندارمری را طوری ساخته‌اند که همدیگر را می‌بینند. اردلان در اینجا حکایت حمله‌ی لرها را به این جمع شرح داده و نوشته است:

وقتی وارد تنگه‌ای شدیم، که احتمالاً می‌باید منظور او تنگه‌ی «شوخو» باشد، الوار ناگهان ما را تیراندازی کردند و با پنجر شدن لاستیک اتوموبیل حدود ۲۰ نفر بر سرمان ریختند، همه‌ی ما را لخت کردند و به کوهستان بردند. یک هفته تمام در غارها اسیرشان بودیم. نان خشک در آب ترید می‌کردیم و می‌خوردیم. یک روز موثقی رئیس مالیه بنای التماس و گریه را گذاشت که من سیدم و دکترم. آن قدر آه و ناله کرد تا الوار او و راننده را آزاد کردند. می‌دانستند باقرخان در چه‌ی سرهنگی دارد و من هم گفتم حاکم لرستان هستم و شاه مرا فرستاده تا به شما خدمت کنم. روزی یکی از لرها مرا به جایی برد و گفت نگاه کن این دشت هُرو و کشت و زرع آن مال ما بود، دولت ضبط کرده، زن و بچه‌هایمان را به اسیری به خراسان برده. من وعده‌ی مساعدت و بخشش شاه را به آنها دادم...

سرانجام بعد از یک هفته نصیحت در لرها اثر کرد. ابتدا سرهنگ باقرخان را آزاد کردند. مرا هم پیش یکی از خوانین بردند که با دولت میانه‌ی خوبی داشت. شب مهمان او بودم. روز بعد چند نفر لر مرا به زاغه بردند و در آنجا سوار زره‌پوش سرهنگ اسماعیل خان شدم و به خرم‌آباد آمدم و از آن پس فقط با زره‌پوش به

بازدید می‌رفتم.

چنان که نوشته است مدتی بعد سرهنگ دوم رزم‌آراء فرمانده تیپ می‌شود و او را مثل لرها ورزیده شمرده که از این کوه به آن کوه یاغیان را دنبال می‌کرده و مدتی بعد سرهنگ تمام شده است. در ادامه افزوده است چون قرار بوده رضاشاه برای بازدید به خرم‌آباد بیاید، عمارت حکومتی را آماده پذیرایی کرده و به اتفاق سرهنگ رزم‌آرا و سرهنگ حسن آقا باشی فرمانده فوج ژاندارمری برای پیشواز به صالح‌آباد رفته. در آنجا از شاه اجازه گرفته تا به خرم‌آباد بازگردد و ترتیب مراسم استقبال را فراهم کند. حاج عزالممالک اردلان پس از این مقدمه به آمدن شاه به خرم‌آباد می‌پردازد و می‌نویسد:

ترتیب ایستادن مستقبلین را دادم. اعلیحضرت در سرپل خرم‌آباد از اتوموبیل پیاده شد، یک یک رؤسای ادارات و محترمین شهر را به حضورشان معرفی کردم... همان شب رؤسای ادارات لرستان و بروجرد دور هم جمع شدند و هرکس از جریان روز صحبت می‌کرد؛ رئیس مالیه‌ی لرستان و بروجرد گفت امروز اعلیحضرت خیلی به من التفات فرمودند... من گفتم به شما رئیس مالیه فرمایشی فرمودند. «راد» رئیس مالیه گفت شما ملتفت نشدید؟ شاه می‌خواست به من تغیر کند و فحش دهد، ولی از ریش سفید من خجالت کشید و فرمایشی نفرمود... صبح روز بعد شاه به سربازخانه‌ی فلک‌الافلاک رفت، چون بازدید نظامی بود من همراهش رفتم. در منزل بودم بعد از ربع ساعت راننده با اتوموبیل فوراً رزم‌آرا را به منزل من آمد. راننده گفت اعلیحضرت شما را احضار فرمودند. من فوراً به قلعه رفتم... کم کم نزدیک شدم و شاه فرمودند اردلان چرا لرها به دولت اعتماد ندارند؟ عرض کردم چاکر نشنیده‌ام که اعتماد نداشته باشند... عرض کردم کسی جرئت ندارد چنین حرفی بزند؛ ولی حقیقت این است که لرها را خیلی اذیت می‌کنند و در تغیر و تبدیل فرماندهان قشون، هر فرمانده به میل خود عده‌ای را از لرستان تبعید می‌کند

و کوچ می‌دهد و راحت ندارند و به همین جهت به کوه‌ها پراکنده می‌شوند. فرمودند حالا چه باید کرد؟ عرض کردم فرمان صادر فرمایید کوچ موقوف و هر طایفه در محل خود بماند و ملک و محل مال آن طایفه باشد. کمیسیونی را مأمور فرمایید حدود آنها را معلوم کند و به نام خالصه هم متعرض آنها نشوند تا آرامشی برقرار شود. فرمودند همین‌طور الان به تیمورتاش ابلاغ کن فرمان صادر شود و کمیسیون مخصوص هم به لرستان بیاید...

حاج عزالممالک اردلان بعد از بازگشت شاه به تهران احضار می‌شود تا ترتیب کمیسیون و آمدن آن را به لرستان بدهد و او همین کار را هم می‌کند. بعد هم به نکته‌ی تازه‌ی دیگری اشاره می‌کند که جای بازگویی دارد:

... موضوع دیگری هم پیش آمد... و آن موضوع دخالت نمایندگان املاک پهلوی بود که می‌خواستند از کرمانشاهان و پشتکوه به لرستان هم تشریف بیاورند و علاقه و املاک اعلیحضرت را در لرستان برقرار کنند... رزم آرا فرمانده تیپ با من مذاکره کرد و متفقاً گزارش محرمانه‌ای به دفتر مخصوص دادیم که صلاح نیست اداره‌ی املاک پهلوی به لرستان بیاید... قبول فرمودند الوار هم اطمینان پیدا کردند که به املاک و علاقه‌ی آنها دست‌اندازی نمی‌شود...

آخرین کتاب مورد نظر ما در این مجموعه کوچ‌نشینان لرستان نام دارد که این قلم آن را به فارسی برگردانده و مقدمات انتشار آن را فراهم نموده. این کتاب مصور، سفرنامه نیست، لیکن ماحصل چهار سفر چه فردی و چه جمعی به لرستان است.

دانمارکی‌ها قریب یک صد سال است به مطالعه‌ی کوچ‌نشینی در آسیای غربی و

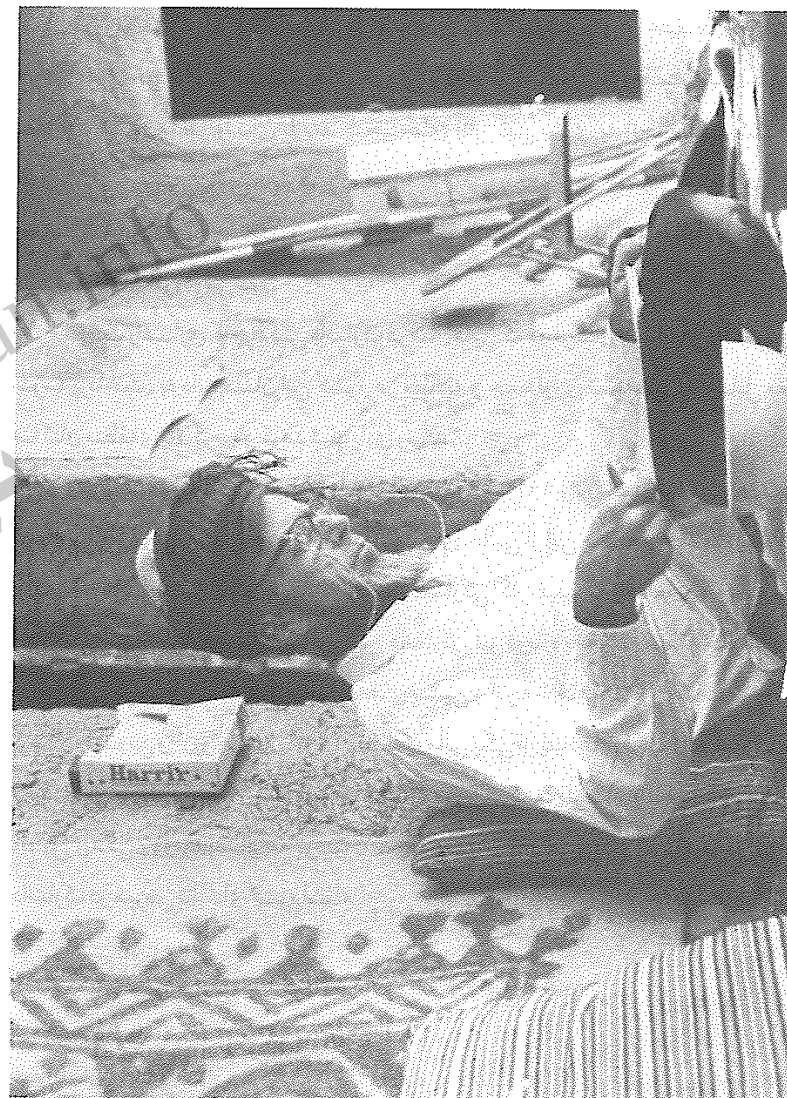
خاورمیانه و افریقا پرداخته‌اند و از این رهگذر مجموعه‌های جالبی از لوازم روزمره‌ی کوچ‌نشینان این مناطق را در دو موزه‌ی دانمارک جمع‌آوری کرده‌اند و مدام در حال تکمیل آن هستند. همان‌طور که فرانسویان و انگلیسیان در سده‌های گذشته با جمع‌آوری عتیقه‌های دنیای کهن در موزه‌های خود توانسته‌اند کشورهای خویش را به مرکز مطالعات آثار باستانی بدل کنند و هر ساله هم میلیون‌ها نفر را برای بازدید گنجینه‌های آثار کهن بشری به آنجا جذب کنند، گمان می‌رود دانمارکی‌ها نیز درصدد کشور خود را به مرکز مطالعه‌ی کوچ‌نشینی اقوام مختلف بدل سازند. به مرور که کوچ‌نشینی و گله‌داری رنگ می‌بازد بر اهمیت لوازم و وسایل گردآوری شده در دانمارک هم افزوده می‌شود.

شرکت راهسازی کامساکس دانمارک در سال‌هایی که در لرستان به ساختن راه آهن و جاده شوسه پرداخت، به دانشمندان این کشور در مطالعه و جمع‌آوری نمونه‌هایی از وسایل معیشت ساکنان منطقه‌ی بالاگریوه و کوه‌دشت یاری رساند.

فیلبرگ از قوم‌شناسان دانمارکی است که در سال ۱۹۳۵ زمان ممنوعیت کوچ‌نشینی در لرستان به بالاگریوه آمد و مجموعه و یادداشت‌های جالبی از این منطقه با خود به دانمارک برد. حدود ۳۰ سال بعد ادلبرگ قوم‌شناس دیگر دانمارکی کار فیلبرگ را ادامه داد و مجموعه و یادداشت‌های دیگری فراهم آورد. مورتسن دانمارکی نیز دوباره به همین منطقه سفر کرد و کار آن دو را پی گرفت و با استفاده از مجموعه‌های پیشین و آنچه خود فراهم آورد کتاب کوچ‌نشینان لرستان را تدوین و آن را در سال ۱۹۹۳ با کمک مالی یکی از بنیادهای فرهنگی دانمارک منتشر نمود. او در این کتاب بعد از ذکر گوشه‌هایی از تاریخ و گذشته‌ی لرستان و نحوه‌ی کوچ‌نشینی و وسایل زندگی روزمره عشایر به توصیف مجموعه‌ی لرستان می‌پردازد که اکنون در موزه‌های دانمارک در معرض تماشای عموم است.

کتابشناسی

۱. ابودلف، سفرنامه‌ی ابودلف در ایران، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه‌ی ابوالفضل طباطبایی، تهران، فرهنگ ایران زمین، صفحات ۳، ۶۰ و ۶۱.
۲. امان‌اله اردلان، خاطرات حاج عز‌الممالک اردلان، تنظیم و تحشیه‌ی دکتر باقر عاقلی، چاپ نام، ۱۳۷۱، صفحات ۵۷-۲۴۸.
۳. بارون دویلد، سفرنامه‌ی لرستان و خوزستان، ترجمه‌ی محمد حسین آریا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۱، صفحات ۴۴۲-۲۷۱.
۴. بلوشر، سفرنامه‌ی بلوشر، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، صفحات ۴۰-۳۶ و ۲۳۴.
۵. بیشوپ، سفرنامه‌ی مندرج در سیری در قلمرو بختیاری و عشایر خوزستان، ترجمه و حواشی از مهرباب امیری، فرهنگسرا، تهران، ۱۳۷۱، صفحات ۲۱۳ و ۶۰-۲۲۱.
۶. پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه‌ی پولاک ایران و ایرانیان، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، خوارزمی، ۱۳۶۸، صفحات ۱۵ و ۲۳۵.
۷. حزین لاهیجی، دیوان حزین لاهیجی به ضمیمه‌ی تاریخ و سفرنامه‌ی حزین، به اهتمام بیژن ترقی، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰، صفحات ۵۲-۴۰.
۸. دکتر فووریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه‌ی عباس اقبال، انتشارات کتابخانه‌ی علی اکبر علمی و شرکا، طهران، ۱۳۲۶، اعلام، ذیل لرستان.
۹. دمرگان، ژاک، هیئت علمی فرانسه در ایران، مطالعات جغرافیایی، ترجمه و توضیح کاظم ودیعی، تبریز، چهر، بی‌نا، ج ۱، صفحات ۸-۳ و ۳۱-۲۷.
۱۰. دوراند، ای. ر. سفرنامه‌ی دوراند، مربوط به سفر هیأت سرتی‌موردوراند، ترجمه‌ی علی محمد



تصویر شماره ۱۸. ادبرگه، از مردم شناسان دانشاکی در آبادی سرچم، عکس از «گوینشمار لرستان»

ساکی، خرم‌آباد، کتابفروشی محمدی، ۱۳۴۶، صفحات ۱۸۰-۱۳۹.

۱۱. سر هنری راولینسون، سفرنامه‌ی راولینسون (گذر از زهاب به خوزستان)، ترجمه‌ی سکندر

امان‌اللهی بهاروند، آگاه، ۱۳۶۲، صفحات ۷۶-۵۶ و ۱۴۶-۱۲۹.

۱۲. سیاح، محمدعلی، خاطرات حاج سیاح محلاتی یا دوره‌ی خوف و وحشت، به کوشش حمید

سیاح و تصحیح سیف‌... گلکار، ج ۳، امیرکبیر، ۱۳۵۹، اعلام ذیل لرستان و بروجرد.

۱۳. سیسپیل جان ادموندز، یادداشت‌هایی درباره‌ی لرستان، مندرج در دو سفرنامه درباره‌ی لرستان،

ترجمه‌ی سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران، بابک، ۱۳۶۲، صفحات ۱۲۳-۷۰.

۱۴. شیل، لیدی مری، خاطرات لیدی شیل، ترجمه‌ی دکتر حسین ابوترابی‌ان، نشر نو، تهران،

۱۳۶۲، صفحات ۱۹۱-۱۷۸.

۱۵. فریا استارک، سفرنامه‌ی الموت، لرستان و ایلام، ترجمه‌ی علی محمد ساکی، علمی، ۱۳۶۳،

صفحات ۶۶-۳ و ۱۹۸-۷۳.

۱۶. فلاندن، اوژن، سفرنامه‌ی اوژن فلاندن در ایران، ترجمه‌ی حسین نور صادقی، ج ۳، اشراقی،

تهران، ۱۳۳۶، صفحات ۲۱۷ و ۲۱۰-۲۲۰.

۱۷. کرزن، جرج، ایران و قضیه‌ی ایران، ترجمه‌ی وحید مازندرانی، ۲ جلد، شرکت انتشارات علمی

و فرهنگی، ۱۳۶۷، صفحات ۳۳۲-۲۲۸.

۱۸. کمپفر، انگلبرت، سفرنامه‌ی کمپفر، ترجمه‌ی کیکاووس جهان‌داری، ج ۲، تهران، خوارزمی،

۱۳۶۰، صفحات ۱۶۱-۲.

۱۹. گروته، هورگو، سفرنامه‌ی گروته، ترجمه‌ی مجید جلیلووند، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹، صفحات

۱-۶۹.

۲۰. لایارد، سر اوستن هنری، سفرنامه‌ی لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران، ترجمه‌ی مهرباب امیری،

انتشارات وحید، ۱۳۶۷، صفحات ۶-۴۲.

۲۱. محمد رضا والیزاده معجزی، سفرهای رضا شاه به لرستان، انتشارات انجمن ادب و قلم لرستان،

۱۳۳۶، صفحات ۱۱۰-۶۵.

۲۲. مسعود میرزا، ظل‌السلطان، تاریخ مسعودی، تهران، فرهنگسرای یساولی، ۱۳۶۲، باب ششم،

۶۱۰-۵۸۱.

۲۳. مسیو چریکف، سیاحتنامه‌ی چریکف، ترجمه‌ی آبکار مسیحی، به کوشش علی اصغر

عمران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸، صفحات ۵۴-۳۵ و ۱۱۵-۹۶.

۲۴. ملکم، جان، تاریخ ایران، ترجمه‌ی اسماعیل حیرت، به کوشش مرتضی سیفی قمی تفرشی؛

ابراهیم زندپور، تهران، یساولی، فرهنگسرا، ۱۳۶۲، ج ۲، صفحه ۴۵۸.

۲۵. میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی، خاطرات فرید، گردآورنده مسعود فرید

(قراگوزلو)، زوار، ۱۳۵۴، صفحات ۱۵۰-۱۴۲.

۲۶. میر عبداللطیف خان شوشتری، تحفة العالم سفرنامه و خاطرات، به اهتمام موحد طهوری،

۱۳۶۳، صفحات ۵-۱۰۲ و ۶-۱۷۳.

۲۷. ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه‌ی عراق عجم، تیراژ، ۱۳۶۲، صفحات ۱۱۶-۸۵.

۲۸. نجم‌الملک، حاج عبدالغفار، سفرنامه‌ی خوزستان، به کوشش دبیر سیاقی، ناشر علی‌اکبر

علمی، ج ۲، ۱۳۶۳، صفحات ۲۰-۱۳.

۲۹. ویلسن، آرنولد، سفرنامه‌ی ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه و

تلخیص حسین سعادت‌نوری، انتشارات وحید، ۱۳۴۷، صفحات ۲۰۷-۱۶۰ و ۳۲۵-۲۹۱.

30. A. Henry Savage Londer, Across Coveted Lands, 1902, London,

index, under Luristan.

31. Herzfeld, Ernst, *Eine Reise urch Luristan, Arabistan Undfars*, Berlin,

A Peterman George, 1907. pp. 6-15.

32. Sir Roger Stevens, *Land of Great Sophy*, London 1962.

نمایه
جای‌ها، کسان، طایفه‌ها

www.tabarestan.info
نیرستان

۱۵۰،۱۴۹،۱۱۶،۱۱۵	احمدشاه		
۱۵۳	ادلبرگ		
۹۰،۶۱	اراک		
۵۸،۵۷	اردشیر میرزا		
۱۴۲	ارکواز		
۱۴۵	ارکوازی	۱۲۲	آب دز
۱۷	ارمستان	۸۶،۵۶	آبزال
۹۰،۸۱،۷۷،۶۰،۵۳،۱۰،۹	اروپا	۱۰۸	آبدانان
۱۳۶		۹۲،۸۰،۷۸	آذربایجان
۷۸	ارومیه	۱۰۶	آسمان آباد
۷۰	اسپاری	۱۰۴،۹۵،۹۰،۸۲	آسیا
۱۴۹،۶۴	استرآباد	۶۰	آشتیان ساوه
۳۶	استرابون	۶۶	آقا سید باقر
۱۰۴	استراليا	۴۵	آقا محمدخان
۸۶،۸۰،۷۵،۷۳،۲۴،۲۳	اسدخان بیرانوند	۸۶	آقا میرزا صدرالدین
۳۶،۳۵	اسکندر	۸۱	آقاخان محلاتی
۸۱	اسلامبول	۶۲	آقا صدرالدین
۱۵۰،۵۸،۲۴،۲۳	اسماعیل خان	۱۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۰،	آلمان
۹۸	اشتران کوه	۱۳۳	
۶۴	اشترینان	۱۳۹	ابدال خان
۴۱	اشرفی	۱۵۷،۵۱	ابراهیم
۵۱	اشناخور	۱۸	ابن بطوطه
۵۸،۵۴،۵۱،۴۵،۴۱،۴۰،۲۰	اصفهان	۱۸	ابن حوقل
۹۵،۹۰،۸۱،۷۱،۷۰،۶۴،۶۲		۱۵۵،۱۸،۱۷	ایردلف
۱۲۵،۱۰۱		۵۹	اتریش
۴۴	اعراب بنی لام	۷۲	احتشام السلطنه
۸۵	افراوند	۲۲	احمد پاشا

۱۵۶، ۱۲۸		، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۹۰، ۸۶، ۷۶، ۷۴	
۵۱	بهمن میرزا	، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۰	
، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۶۳، ۶۱، ۵۸، ۵۷	بیرانوند	۱۵۵، ۱۲۵، ۱۲۴	
، ۱۱۷، ۱۰۳، ۱۰۲، ۸۶، ۷۸، ۷۷		۱۰۹	بدره
، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸		۳۶	بربرورد
۱۴۸، ۱۳۱، ۱۳۰		، ۵۰، ۴۹، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۲۴	بروجرد
۳۶، ۳۲	بیستون	، ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۲، ۵۱	
۱۱۲، ۱۰۸، ۱۰	بین النهرین	، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۶، ۶۴، ۶۲	
۱۲۶، ۶۴، ۵۶	پایی	، ۸۱، ۸۰، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۲	
۱۱۹	پایی خالدار	، ۹۰، ۸۸، ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲	
۴۱	پای پل	، ۱۰۲، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۹۲	
، ۴۴، ۴۱، ۳۴، ۲۴، ۲۳، ۱۲، ۷	پشتکوه	، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۴	
، ۸۱، ۸۰، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۶۶، ۴۶		، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۶	
، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۵، ۹۲، ۹۰، ۸۲		۱۵۱، ۱۴۹، ۱۳۲، ۱۳۰	
، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹		۱۲۴، ۹۵، ۸۹، ۳۲، ۳۰، ۱۰	بریتانیا
، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۱۸		۴۲، ۴۱	بصره
۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۶		۵۰	بُزْمَل
۳۴	پُل زال	، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۵، ۳۰، ۲۴، ۱۱	بغداد
۱۰۲	پل تنگ	، ۱۱۳، ۱۰۹، ۱۰۵، ۹۵، ۸۱	
۳۶	پل کشکان	۱۴۶، ۱۴۲، ۱۳۰، ۱۲۵	
۱۳۱	پل دختر	۸۱	بمبئی
۱۵۵، ۵۹	پولاک	۲۰	بنارس
۸۳	پونه	۱۲۴، ۸۱، ۲۰	بندرعباس
۱۲۲	پیر دزد	۲۳	بنگال
، ۸۹، ۸۲، ۸۱، ۷۶، ۳۷، ۳۴، ۷	پیشکوه	۲۹	بوشهر
۱۱۴، ۱۰۵، ۹۰		۵۹	بوهم
۸۸، ۸۵، ۴۹	تبریز	، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷	بهاروند

۱۵۳، ۱۰۴	افریقا	، ۴۹، ۴۵، ۴۴، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۵	
۱۱۸، ۱۰۳	افرینه	، ۵۸، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱	
۴۰	افغانستان	، ۸۱، ۷۸، ۷۶، ۷۰، ۶۸، ۶۰، ۵۹	
۱۳۸، ۱۳۷، ۷۷، ۶۶، ۳۶، ۳۴	الشتر	، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۷، ۸۶، ۸۲	
۹۲، ۵۹، ۵۲	الوند	، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۱، ۹۷، ۹۵، ۹۴	
۱۴۹	الیکودرز	، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶	
۱۴۰، ۱۱۲	امان... خان یاسان	، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۴، ۱۱۳	
۷۷، ۷۵	امرابی	، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲	
۱۰۴، ۱۰۳، ۸۱، ۱۰	امریکا	۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۶، ۱۴۳	
۲۱	امیر سید حسین	۹۴	ایزابلا بیشوپ
۲۲	امیر حسین سلیموری	۱۱۳	ایل کلهر
۶۶، ۶۱	امیرخان سردار	۱۵۶، ۱۴۶، ۱۳۶	ایلام
۲۱	امیرسیدعلی موسوی	۱۴۸	ایوان
۵۴	امیرکبیر	۱۴۰	ایوت وند
۶۶، ۶۱	امین السلطان	۱۳۴، ۱۰	یابل
۳۵	انارو	۴۵	یاجلان
۱۱۵، ۵۶، ۳۴	اندیمشک	۵۸، ۵۷	یاجول وند
، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۴۴، ۳۸، ۳۳، ۳۰	انگلستان	۱۳۶	یاجیگران
، ۱۱۴، ۱۱۰، ۹۶، ۹۵، ۸۷، ۷۰		۱۲۷	بادامک
۱۳۶، ۱۳۳، ۱۲۱، ۱۲۰		۴۵، ۳۵	بارون دوئند
۱۴۵، ۳۴	انوشیروان	۷۵	باغ ملک
۱۵۶، ۳۷	اوژن فلاتندن	۱۱۷	باقرخان اسرابی
۶۱	اوشان	۱۳۰	باقرخان کاکاوند
۱۲۷، ۱۲۵، ۱۱۴، ۹۶، ۸۴، ۵۶	اهواز		باکو
۱۰۴، ۹	ایتالیا	۱۵۳، ۱۱۴، ۸۹، ۵۸، ۵۷	بالاگریوه
، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰	ایران	، ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۵، ۳۴، ۱۲	بختیاری
، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۳		، ۶۹، ۶۴، ۵۹، ۵۵، ۵۲، ۵۱، ۴۵	

تخت جمشید	۱۰۵	چگنی ها	۵۷	حسین خان بیرانوند	۱۳۱	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲
ترکمن	۵۴	چنگوله	۴۴	حسین قلی خان	۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۰	۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
تفلیس	۱۳۰، ۴۵	چهل نابالغان	۳۶		۹۲، ۱۰۷، ۱۱۱	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
تنگ فنی	۴۸	چیا دزدان	۱۲۲	حسین آباد	۱۴۶	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲
تنگ لیلان	۴۷	چین	۱۷، ۱۰، ۸۱، ۱۳۴، ۱۳۵	حسینه	۵۶، ۸۶، ۱۰۵	۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶
تنگه ی شوخو	۱۵۰	حاج احمد خان	۸۵، ۶۴	حشمت الدوله	۸۷، ۸۸	۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
تویسرکان	۷۶، ۶۰، ۵۲	یاراحمدی		حضرت سلیمان	۷۲	۵۶، ۸۱، ۱۲۴، ۱۲۵
تهران	۴۴، ۵۰، ۶۰، ۷۲، ۷۸، ۸۴، ۸۷	حاج سیاح محلاتی	۸۱، ۱۵۶	حضرت عبدالعظیم	۶۰	۱۸، ۳۴
	۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۰	حاج عزالممالک	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵	حضرت نوح	۳۶	۴۱
	۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۴۸	اردلان		حکیم الممالک	۶۱	۵۰
	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵	حاج علی خان سگوند	۷۵، ۸۰	حمدالله مستوفی	۱۸	۵۴
تیمور لنگ	۱۲۲، ۱۰۷، ۵۵	حاج محسن خان	۷۴، ۷۵، ۸۰	حیات غیب	۴۹	۸۳، ۸۵
تیمورتاش	۱۴۹، ۱۵۲	حاج ملا احمد	۴۵، ۴۶، ۴۸	حیدر خان سرهنگ	۶۴، ۶۵، ۸۶	۱۱، ۹۶
جابلاق	۵۱، ۳۶	حاج میرزا محمود	۶۲، ۷۲	خانجان	۸۰	۶۱
جایدر	۳۴، ۳۷، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۷۷	حاجی آقا	۶۲	خانقین	۱۷	۸۵
	۱۰۷	حاجی طرخان	۵۸	خانلر میرزا	۵۸	۲۰
جلال الدین میرزا	۵۸	حاجی میرزا محمود	۷۲، ۸۵	خانم دوراند	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵	۱۲، ۱۹، ۳۰، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۵
جودکی	۸۶، ۸۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶	حاجی میرزا حبیب الله	۶۲		۱۱۶	۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۶
جهانبخش	۱۰۷	حاجی آقاهاشم	۶۶	خانه نصیر	۵۶	۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
جهانگیر خان سگوند	۱۱۹	حاجی وند	۹۴	خاوه	۳۶، ۶۶، ۷۷، ۹۴، ۱۳۰، ۱۳۷	۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۵
چاغروند	۱۱۹، ۱۱۸	حزین لاهیجی	۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۱۵۵		۱۳۸	۱۵۷
چالانچولان	۸۵، ۸۸، ۱۰۴	حسام السلطنه	۶۲، ۷۲، ۸۷	خذل	۶۶، ۷۶	۱۱۵
چاواری	۱۳۰، ۱۳۹	حسن خان والی	۸۵، ۱۲۶	خراسان	۱۷، ۴۴، ۱۲۲، ۱۵۰	۳۲
چاویزی	۵۶	حسن آباد	۶۰	خرم آباد	۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۳۵	۹، ۱۰۹، ۱۲۵
چراغ خان	۱۱۷	حسوند	۴۷، ۴۸، ۶۴، ۷۷، ۷۸، ۸۰		۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹	۱۵۳
چک واسلوکی	۵۹		۱۱۷، ۱۴۸		۵۰، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۶، ۷۵	۴۱، ۵۱، ۱۱۳
چگنی	۱۲۹، ۷۵، ۵۷	حسین خان	۲۰، ۲۳، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۱۳۱		۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳	۱۱۳

سرہنگ جُستین شیل	۵۳	سالارالدولہ	۱۲۶، ۱۱۷	۱۴۹، ۱۴۸، ۱۱۳، ۱۰۹	سرہنگ جُستین شیل	۵۳
سرہنگ حسن آقا	۱۵۱	ساویر	۱۲۸	۹۵	سرہنگ حسن آقا	۱۵۱
باشی		ستوان فوترینگ هام	۱۴۹، ۱۰۴، ۸۰، ۷۵	۳۰	باشی	
سرہنگ لطفعلیخان	۷۳، ۶۴	سر جان ملکم	۱۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶	۳۲	سرہنگ لطفعلیخان	۷۳، ۶۴
سرہنگ موسیٰ خان	۱۱۹	سر راجر استیونس	۱۲۶، ۹۵، ۳۷	۱۳۴، ۱۲۱	سرہنگ موسیٰ خان	۱۱۹
سگوند	۷۴، ۷۳، ۶۴، ۶۲، ۴۵، ۴۲، ۴۱	سر لک	۱۱۹، ۶۰، ۳۶	۵۱	سگوند	۷۴، ۷۳، ۶۴، ۶۲، ۴۵، ۴۲، ۴۱
	۱۰۳، ۱۰۲، ۹۴، ۸۸، ۷۸، ۷۵	سر مورٹیمر	۶۰	۱۰۴، ۱۰۱		۱۰۳، ۱۰۲، ۹۴، ۸۸، ۷۸، ۷۵
	۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۰۸	سراب حلواپزان	۱۱۷	۸۸		۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۰۸
سگوندھا	۱۰۳، ۱۰۲، ۸۰، ۷۷، ۴۵	سراب وناپی	۱۵۲، ۱۵۱	۶۴	سگوندھا	۱۰۳، ۱۰۲، ۸۰، ۷۷، ۴۵
سلسلہ	۱۱۷، ۷۷، ۵۷، ۵۰، ۴۸، ۳۰	سراشکفت	۷۳	۱۰۳	سلسلہ	۱۱۷، ۷۷، ۵۷، ۵۰، ۴۸، ۳۰
سلطان آباد	۱۳۲، ۱۰۴، ۹۲، ۶۰، ۵۲	سرتیپ پورزند	۵۰	۱۴۹	سلطان آباد	۱۳۲، ۱۰۴، ۹۲، ۶۰، ۵۲
سلورزی	۸۹	سرتیپ سیفا...	۵۱	۹۴، ۹۲	سلورزی	۸۹
سلیمان خان	۵۷	سرجان ملکم	۵۳	۳۰، ۲۹	سلیمان خان	۵۷
سنندج	۵۶	سردار اکرم	۱۸، ۲۹، ۴۴، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۸۸	۱۳۰، ۸۸، ۸۷	سنندج	۵۶
سوئد	۱۸	سردار خان سگوند	۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۱، ۹۰	۷۳	سوئد	۱۸
سوئیس	۷۷	سردارخان	۸۳، ۸۸، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۵۰	۱۳۹، ۱۳۸، ۸۰	سوئیس	۷۷
سومار	۱۴۸	سوکشتی	۱۲۲، ۹۵، ۱۲	۱۴۰	سومار	۱۴۸
سہراب خان	۴۶، ۴۵	سرکشی	۸۴، ۶۱	۵۲، ۳۶	سہراب خان	۴۶، ۴۵
سید صادق	۸۵	سرلشکر امیر	۶۳	۱۴۹	سید صادق	۸۵
سید مہدیخان	۶۲	طہماسپی	۱۰۶		سید مہدیخان	۶۲
سیستان	۴۰	سرنجہ	۳۴، ۵۶، ۱۵۶	۸۴، ۶۱	سیستان	۴۰
سیمیل جان ادموندز	۱۲۰، ۱۱۴	سروان گرانٹ	۵۷	۴۸، ۳۰	سیمیل جان ادموندز	۱۲۰، ۱۱۴
سیلاخور	۸۰، ۷۳، ۶۴، ۶۲، ۵۸، ۵۱، ۳۶	سروان مونسل	۱۱۹، ۸۱	۱۱۱	سیلاخور	۸۰، ۷۳، ۶۴، ۶۲، ۵۸، ۵۱، ۳۶
	۱۲۰، ۱۰۴	سروان نوئل	۱۲۷	۱۱۷		۱۲۰، ۱۰۴
سیلاخور علیا	۶۴	سرہنگ اسماعیل	۵۸	۱۵۰	سیلاخور علیا	۶۴
سیلان	۴۰	خان	۶۴		سیلان	۴۰
شاپورخواست	۳۶	سرہنگ باقرخان	۱۳۱	۱۵۰	شاپورخواست	۳۶

کتابدار

۹۸۶

www.labarestan.info

۱۸	فرهاد	۵۳، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۷	
۱۴۶، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶	فریا استارک	۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۷	
۸۷	فرید الملک همدانی	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷	
۵۱، ۴۰، ۳۶	فریدن	۲۰، ۲۱، ۲۴	علی مردان خان
۶۱	فشم	۷۱	علی نقی خان کرازی
۱۵۱، ۸۵، ۸۳، ۵۷، ۵۰	فلک الافلاک	۶۸	علی خان گودرزی
۸۲، ۷۰، ۶۹، ۶۸	فوریه	۴۱، ۴۲، ۴۴	علی خان والی
۱۰۵	فیروزآباد	۱۲۰، ۱۲۱	علیمردان
۱۵۳	فیلبرگ	۲۳	عمان
۷۶، ۷۲، ۴۴، ۴۱، ۳۰، ۲۲، ۲۰	فیلی	۵۷، ۱۰۵	عمله
۱۲۲، ۱۱۲، ۹۷، ۹۵، ۷۷		۱۲، ۴۴، ۱۰۵، ۱۱۲	عیلام
۱۴۸، ۱۱۶	قدم‌خیز قلاوند	۱۰۳، ۱۰۴	عین الدوله
۳۷	قرباب	۱۴۸	غزنی التشتی
۱۲۰	قشقایی	۱۰۶	غلامحسین خان
۱۲۲، ۱۰۵	قصر شیرین	۱۳۱	غلامحسین
۱۴۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۷، ۱۱۵	قلاوند		شجاع السلطنه
۴۵، ۴۲، ۴۱، ۳۴	قلعه تُل	۹۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱	غلامرضا خان
۱۱۷، ۱۰۲، ۸۶، ۴۷، ۴۶	قلعه رزه	۱۱۳، ۱۴۲، ۱۴۹	
۸۶	قلعه نصیر	۴۱، ۱۲۰	غلامعلی
۳۴	قلعه‌ی رزه	۴۱	غلامعلی بیگ
۱۴۵	قلعه‌ی شداد	۱۱، ۷۶، ۹۶، ۱۰۵	فارس
۳۵	قلعه‌ی منگشت	۱۲۶	فاضل خان
۱۲۰، ۶۰	قم	۱۳۱	فتح‌اللهی
۵۱	قهرمان میرزا	۱۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۵	فتح‌علی شاه
۳۵	قیرآب	۶۲، ۶۶، ۷۲، ۸۷، ۱۰۲	
۴۵	قیل‌آب	۲۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۵۵	فرانسه
۶۴	کرد	۶۰	فراهان

۷۶	طاف	۵۷	
۱۹، ۱۸	طالقان	۱۷	
۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۶، ۱۱	طایفه‌ی موسی	۱۴۵	
۷۵	طرحان	۳۷، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	
۸۸	طوق گره	۵۲	
۱۰۷	طولوزان	۶۸، ۶۹	
۱۱۶	ظفرالملک	۱۰۲	
۳۵	ظل السلطان	۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴	
۴۲		۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳	
شوش		۸۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۳	
شوشتر	عالیخانی	۱۱۷	
۱۱۹، ۹۴، ۵۶	عایشه	۸۲	
۱۴۹، ۱۳۲، ۱۲۶	عباس خان	۲۴	
۷۸	عباس میرزا	۳۵، ۵۱، ۵۷	
۱۲۰، ۱۰۲	عثمانی	۱۲، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۲، ۵۵، ۷۶	
۱۰۲		۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۴	
۱۳۱		۱۳۲، ۱۳۳	
شیراز	عجم‌خان	۸۰	
۱۱۳، ۱۰۶، ۹۲، ۳۴	عراق	۲۲، ۴۰، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۸	
۱۸، ۴۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۲		۷۱، ۷۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹	
۱۴۲		۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۷	
۱۷	عراق عجم	۵۰، ۶۰، ۶۸، ۷۱، ۱۵۷	
۸۰	عساکر	۲۱، ۲۳، ۱۱۱	
۱۱۷	عشرت‌آباد	۶۰	
صیمره	عفت‌الدوله	۷۰	
۱۸، ۳۴، ۳۷، ۵۶، ۷۷، ۸۱، ۸۶	علی	۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۲	
۱۴۷، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۲			

۱۷، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۷، ۶، ۴، ۳	لرستان	۱۳۶	گچ‌بنی
۲۹، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۸		۱۹	گرجستان
۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۲، ۳۰		۱۰۳	گردنه‌ی دلیچ
۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰		۱۱۷، ۱۰۳، ۱۰۲	گردنه‌ی کیلان
۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۵۰		۴۴	گرگان
۶۹، ۶۸، ۶۶، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹		۴۴	گریبیدف
۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۰		۶۹	گزنفون
۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰		۹۸	گهر
۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۶		۵۸، ۵۴	گلپایگان
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸		۱۲۱، ۶۸، ۶۴، ۶۲	گودرزی
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶		۶۳	گوشه
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵		۸۹	گولک
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳		۱۳۴	گوئار اندرسن
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸		۱۳۸	گیجوی ارمنی
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹		۱۴۵	لارتی
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵		۱۰۸، ۱۰۴	لانتدور
۱۵۶		۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۲	لایارد
۱۰۶	لرهای ملکشاهی	۱۵۶، ۴۵	
۱۴۸، ۵۹، ۵۱	لک	۴۲، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۳۰، ۱۹، ۱۸	لر
۱۲، ۱۳، ۳۳، ۴۴، ۸۷، ۹۵، ۱۰۳	لندن	۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۴۴	
۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶		۷۶، ۷۵، ۷۲، ۷۰، ۶۹، ۶۴، ۵۹	
۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۷	لوریمبر	۹۴، ۹۰، ۸۹، ۸۲، ۸۰، ۷۹، ۷۷	
۸۲، ۱۲۷، ۱۵۶	لیلی	۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۸، ۹۵	
۴۶	مادیان رو	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴	
۸۹	مارکوپولو	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲	
۸۹	مارکیز اول	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷	
۸۸	مازندران	۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	

۷۱	کرمانشاه	۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۴۰	
۱۰۶	کارزان	۴۴، ۵۶، ۷۶، ۸۲، ۸۷، ۹۵، ۹۰	
۱۰۵	کازروئن	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲	
۱۳، ۳۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹	کاسی	۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲	
۱۴۳	کرنند	۵۶، ۷۴	
۶۴	کریم‌خان	۲۳، ۶۲، ۱۳۸	
۶۴، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۱	کشکان	۳۶، ۴۸، ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	
۱۴۸	کفکان	۵۶	
۴۲، ۴۴، ۵۲، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۴۲	کلب علی‌خان،	۳۰، ۳۲، ۴۸	
۱۴۷، ۱۴۹	کلده	۱۰۵	
۱۱۶	کلکته	۲۳، ۱۰۴	
۸۱	کلهر	۱۱۳، ۱۱۸	
۴۱، ۱۰۲	کلیایی	۱۴۸	
۱۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۱	کمپفر	۱۸، ۱۹، ۱۵۶	
۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۶۲، ۷۱	کنت گراف کانیتس	۱۲۰، ۱۳۳	
۷۲، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۴	کنگاور	۳۷، ۹۲، ۱۳۴	
۹۵، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۴	کولیدر	۶۶	
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲	کولیوند	۶۴	
۱۵۳	کوه بی‌آب	۳۵	
۱۹، ۵۲، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۹۲، ۹۴	کوه هفتاد پهلو	۳۵	
۹۵، ۱۰۳، ۱۲۲	کوه‌های خراسان	۱۲۲	
۸۹، ۹۰، ۱۱۶	کوه‌دشت	۳۷، ۴۸، ۴۹، ۱۵۳	
۵۶	کهریزک	۶۰	
۹۱	کهکیلویه	۷۶، ۱۲۴	
۵۷	کابریل آلفونس	۹۸، ۱۱۴	
۱۴۰	گاماسیاب	۷۰	
۵۹	گامیشان	۹۴	

میرزاوند	۱۱۵	۷۵، ۸۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۵	میرزاوند	۱۱۵
میرعالی خانی	۱۱۵	۱۱۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸	میرعالی خانی	۱۱۵
میرعزیزالله جزایری	۲۱	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۴	میرعزیزالله جزایری	۲۱
امین السلطان	۶۲	۲۳، ۲۴، ۶۱، ۶۸، ۷۶، ۸۸، ۸۹	امین السلطان	۶۲
مینورسکی	۱۳۲	۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	مینورسکی	۱۳۲
نادرشاه	۲۰	۱۵۷	نادرشاه	۲۰
نازی خانم بیرانوند	۱۴۸	۸۸	نازی خانم بیرانوند	۱۴۸
ناصرالدین شاه	۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰	۸۹، ۱۰۲، ۱۱۷	ناصرالدین شاه	۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰
	۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲	۱۱۵		۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲
	۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۱۵۷	۲۴		۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۱۵۷
نایب سردارخان	۱۳۸، ۱۳۹	۱۰۷	نایب سردارخان	۱۳۸، ۱۳۹
نجم الملک	۸۴، ۸۵، ۸۶	۲۳	نجم الملک	۸۴، ۸۵، ۸۶
نصرالله میرزا	۲۰		نصرالله میرزا	۲۰
نصرین احمد سامانی	۱۷	۱۱۵	نصرین احمد سامانی	۱۷
نظام الدین علی	۲۱	۱۰۲	نظام الدین علی	۲۱
خراسانی		۸۸، ۸۹	خراسانی	
نظام السلطنه	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۴	۸۹، ۱۱۶، ۱۱۷	نظام السلطنه	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۴
نظرعلی خان	۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰	۴۰	نظرعلی خان	۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
نورآباد	۱۳۷	۳۴، ۳۷، ۴۷	نورآباد	۱۳۷
نورعالی	۱۳۹	۳۷	نورعالی	۱۳۹
نهادند	۱۸، ۳۷، ۳۸، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۷۰	۷۲، ۷۵	نهادند	۱۸، ۳۷، ۳۸، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۷۰
	۷۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸	۴۰، ۴۵، ۴۶		۷۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸
نینوا	۴۰	۱۲۸، ۱۳۰	نینوا	۴۰
والیزاده	۱۱۸، ۱۵۶	۶۲، ۷۲، ۸۵، ۱۳۱	والیزاده	۱۱۸، ۱۵۶
ونایی	۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۳	۸۷	ونایی	۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۳
ویلسن	۸۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶		ویلسن	۸۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	۱۱۷		۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

ماسیدن	۱۸	۵۵	مسیو چریکف	۵۵
ماوراءالنهر	۱۷	۱۷، ۱۱۰	مشهد	۱۷، ۱۱۰
محسن خان	۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۱۰۳	۷۷، ۱۰	مصر	۷۷، ۱۰
محسن آباد	۱۱۸، ۱۱۹	۷۹، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۴۸	مظفرالدین شاه	۷۹، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۴۸
محلات	۶۰، ۸۴	۴۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۱۱۸	مظفرالملک	۴۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۱۱۸
مجله ی صوفیان	۷۲، ۷۳، ۸۴، ۸۷	۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۲	معتدالدوله	۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۲
محمد تقی خان	۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱	۱۴۹	معمولان	۱۴۹
محمد تقی	۳۸	۱۱۸	معین السلطنه	۱۱۸
لسان الملک			چاغروند	
محمد حسین خان	۴۵	۶۲	ملااحمد	۶۲
محمد شاه	۳۲، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۱		شیخ الاسلام	
محمد علی میرزا	۳۲، ۳۴، ۳۵، ۸۷	۸۵	ملاحسن	۸۵
محمد علی میرزا	۸۷	۱۲۶	ملاحمد تقی	۱۲۶
دولت شاه			دیرکوند	
محمد خان	۲۳، ۴۵، ۱۰۷	۵۱، ۵۲، ۷۶، ۸۲، ۸۷، ۱۳۰، ۱۳۲	ملایر	۵۱، ۵۲، ۷۶، ۸۲، ۸۷، ۱۳۰، ۱۳۲
محمد شاه	۳۷، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵	۴۲	ملک احمد خان	۴۲
محمد علی خان	۸۷، ۸۸، ۱۵۷	۱۰۶، ۱۴۲	ملکشاهی	۱۰۶، ۱۴۲
محمد علی شاه	۹، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۸	۶۲	ملیچک	۶۲
محمد علی میرزا	۳۴، ۳۵	۷۶	معسنی	۷۶
محمود خان	۱۰۸	۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸	مندلی	۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸
مختاباز	۴۱	۵۶، ۱۱۵، ۱۱۶	منگوه	۵۶، ۱۱۵، ۱۱۶
مخمل کوه	۱۱۹	۱۵۰	موثقی	۱۵۰
مراغه	۷۸	۳۲، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۵۳	مورتسنس	۳۲، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۵۳
مری شیل	۵۳، ۵۴	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	مورتیمر	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
مسجد سلیمان	۹۱	۵۱، ۱۱۹، ۱۴۵	موسی	۵۱، ۱۱۹، ۱۴۵
مسخالی	۱۱۹	۷۶	موصل	۷۶
مسیو غمارف	۵۵، ۵۶	۷۵، ۸۰	مهرعلی خان	۷۵، ۸۰

۱۵۷،۱۳۲	
۵۹	وین
۲۵	هادی خان
۵۰	هانپال
۱۰۵،۷	هرتسلفد
۱۵۰،۱۴۱،۱۳۴،۸۳،۳۶،۳۴	هرسین
۹۴	هشتاد پهلر
۱۵۰،۹۲،۵۷،۳۶	هرو
۱۲۲	هلاکو
۵۰،۴۴،۴۰،۳۷،۳۶،۲۲،۱۸	همدان
۸۷،۸۴،۸۲،۸۰،۷۸،۵۲،۵۱	
۱۲۴، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۵، ۹۰	
۱۳۳،۱۳۰	
۳۲،۳۱،۲۹،۲۳،۲۰، ۱۷، ۱۰	هند
۱۲۴،۹۵،۸۹،۸۱،۴۰	
۱۰۷	هندمیل
۱۴۵	هندمین
۱۰۴	هنری ساواج لاندور
۱۱۳،۱۱۲،۱۱۰،۱۰۸	هوگو گروته
۸۸،۸۵،۶۸،۶۵،۶۴	یاراحمدی
۹۶	یافته کوه
۵۹	یزد
۲۲،۱۷	یمن
۴۸	یوسف وند